

ایمان شما، ثروت شماست

نویل گادارد

مقدمه و ترجمه : علی شعبانی



حقیقت قانون جذب

روانشناسی-نماد شناسی کتب مقدس

فهرست

مقدمه	۱	مصلوب شدن و رستاخیز	۶۴	مزمور بیست و سوم	۱۱۲
زندگینامه نویسنده	۹	احساسات (من فشار ها هستم) ...	۶۸	جتسمانی	۱۱۵
قبل از اینکه ابراهیم باشد	۱۳	ختنه	۷۲	فرمول پیروزی	۱۲۱
شما باید حکم کنید	۱۴	فاصله زمانی	۷۵		
اصل حقیقت	۱۸	خدای سه گانه	۷۹		
به دنبال چه کسی هستید؟	۲۵	دعا	۸۲		
من کیستم	۳۲	دوازده شاگرد (حواریون)	۸۵		
من او هستم	۴۰	نور مابعد	۹۴		
به اراده تو انجام شود	۴۷	نفس زندگی	۹۶		
خدای دیگری نیست	۵۱	دانیال در لانه شیر ها	۹۸		
صخره مقدس	۵۴	ماهی گیری	۱۰۲		
به کسی که دارد	۵۷	گوش هایی باشید که میشوند	۱۰۵		
کریسمس	۵۹	روشن بینی کنت مونت کریستو ..	۱۰۸		

"وقتی انسان باور به خدایی جدا از خودش را رها کند و بفهمد که آگاهی خودش از بودن خدا است، همانطور که عیسی و انبیا نیز این کار را کردند، جهان خود را متحول خواهد کرد." "انسان آنقدر تصاویر ساخت خودش را پرستیده است که در ابتدا این مکاشفه را کفرآمیز می یابد، اما روزی که این اصل را به عنوان اساس زندگی خود کشف و قبول کند، آن روز اعتقاد به خدایی جدا از خودش را می گشود." نویل گادارد

سال های مدیدی است که انسان در اطاعت کورکورانه خود از عقاید گذشتگان، واعظان، بزرگان خانواده، معلمان، رسانه و رسومات رایج؛ به بردگی خود نسبت به شیطان ناآگاهی که همان مقاومت درونی است، اعتراف کرده و برای رهایی از این بند و زنجیر نه تنها تلاشی نمی کند، بلکه هر روز بیش از پیش به آن چنگ می اندازد و هرگونه تغییری را به منزله برهم زدن آرامش کذایی خود در این زندان متعفن می داند. او هر روز و هر ساعت و هر دقیقه و هر ثانیه کارهای تکراری خود را انجام می دهد و مانند ابلهان انتظار نتیجه جدید و مثبتی دارد. وی آنچنان به زندگی رباتیک و تکرارگونه خود خوی گرفته است که هرگونه بارقه آگاهی برایش حکم خرافه و اندیشه عصر حجری را دارد. او با تکبر تمام بر پای چوبین بی ثبات خود که نام علم و تکنولوژی، شواهد حواس پنج گانه و منطق را یدک می کشد، تکیه می زند و جاهلانه گوش و چشمان خود را در برابر نور آگاهی می بندد.

انسانی که تسلیم عقایدی چون قضا و قدر، زندگی از پیش تعیین شده، جبر جغرافیایی، مشیت الهی، بدشانسی، طلسم، قسمت و تناسخ شده است؛ قلم زندگی خود را به دست مفهومی بت پرستانه بنام خداوندی جبار و بیرون از ذات خود می دهد و نخواهد توانست سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزند. این موجود ابله کر و کور هیچگاه مفهوم نزدیکتر از رگ گردن "نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" را نخواهد فهمید و در جهالت متعفن خود خواهد مرد.

این موجود متکبر که سلامتی خود را در داروهای شیمیایی، آرامش خود را در حساب بانکی، قدرت خود را در زد و خورد های خیابانی، شهرت خود را در هرزه گری مجازی، عشق خود را در وابستگی جنسی، زیبایی خود را در آرایش ظاهری، و در نهایت گنج درونی خود را در بیابان های بی آب و علف جست و جو می کند؛ هیچ گاه نخواهد دانست که پادشاهی آسمان در درون او است.

"سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد * و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد" حافظ

"بیرون ز تو نیست آنچه در عالم است * از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی" مولانا

"عیسی این حقیقت پرشکوه را کشف کرد و خود را با خدا یکی دانست، نه خدایی که بشر از آن الگو گرفته است، زیرا او هرگز چنین خدایی را نشناخت. عیسی خدا را آگاهی خودش از بودن یافت و به انسان گفت که پادشاهی خدا و بهشت، درون است." نویل گادارد

انتخاب با شما است. می توانید مهره دست خداوندی خارج از خود باشید و یا می توانید او را در درون خود و خود را در درون او بیابید. می توانید جشن وصال با یار مهربان را در درون خود به تماشا بنشینید و یا آن یار مهربان را خارج از خود ببینید و در عذاب و درد زندگی از پیش تعیین شده خود بسوزید. ناآگاهی انسان، لباس مشیت الهی را به تن می کند، با بی زبانی و عجز مهمل می گوید، با چشمانی کور صراط مستقیم را نظاره می کند، با [انگشتی بریده](#) مسیر را نشان می دهد و با گوش هایی کر آواز هستی را می شنود.

نویسنده در این کتاب سعی کرده است تا انسان را هرچه بیشتر به مفهوم حقیقی خداوندی نزدیک کند و غبار جهالت را پس از قرن ها از چشم وی بزدايد. این کتاب بر پایه انجیل مسیحیت نوشته شده و نویل گادارد بدون هیچ محافظه کاری با اشارات بی نظیر شیرین و رسا به آیات آن، خواننده را هرچه بیشتر به سمت درک ذات ربوبیت خویش سوق می دهد.

این درک از ذات الهی انسان، به وی کمک می کند تا هر ثانیه خالق زندگی خود باشد و به تمام خواسته های خود دست یابد. بله، نویل گادارد حقیقت قانون جذب را با اشاراتی به کتاب مقدس برای خواننده بیان میکند. این روشن گری ممکن است به مذاق تندرو ها و قاریان سطحی نگر خوش نیاید، كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا، و تا زمین و زمان بوده همین گونه بوده است، که مولانا (با منسوب به مولانا) اشاره پر کنایتی به این افراد دارد:

"ما ز قرآن مغز را برداشتیم * پوست آن بهر خران بگذاشتیم"

نویسنده بارها در سمینار ها و کتب خود اشاره به این موضوع می کند که تمام کتب مقدس و سایر کتب های عرفانی چیزی جز درام روانشناسانه نیستند و انسان برای درک آن باید از ظاهر عبور کند و درون آن ها را بجوید. چنانکه مولانا در قرآن فارسی خویش اشارتی داشته است:

"ای برادر قصه چون پیمانہ است * معنی اندر وی مثال دانه است"

دانه معنی بگیرد مرد عقل * ننگرد پیمانہ را گر گشت نقل"

نکته مهمی که قبل از خواندن این کتاب باید بدان اشاره شود این است که، شما به عنوان انسان از سه رکن جسم، ذهن و روح تشکیل شده اید. {در فیزیک کوانتوم، تمام موجودات جهان اعم از انسان، گیاه، حیوان و اشیا همه از انرژی درست شده اند. همه چیز در جهان انرژی ای است که در فرکانس های مختلف مرتعش می شود. لازم به ذکر است که این سه رکن موجودیت انسان به نوبه خود نیز انرژی هستند، اما برای انتقال راحت تر مفهوم باید از تعاریف و دسته بندی های مختلفی استفاده شود. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، کتاب جهان هولوگرافیک اثر مایکل تالبوت ترجمه داریوش مهرجویی را مطالعه بفرمایید}.

توجه داشته باشید که شما ذهن و جسمتان نیستید. این ادعایی بس شگرف و سنگین است و انتقال و یا درک مفهوم آن نیز از حوصله این مقدمه خارج است. ذهن (اعم از خودآگاه، نیمه خود آگاه و ناخودآگاه) و جسم شما صرفاً ابزار شما در این سیاره زیبا و این بُعد خارق العاده از زندگی شما است. ذات حقیقی شما آگاهی کل می باشد که به مفهوم روح در جوامع بشری شناخته می شود. شما همان آگاهی کل هستید که به صورت انسان تصور شده اید. همه یک هستیم و در ظاهر میلیارد ها موجودی به نام انسان زندگی می کنیم.

آگاهی کل، واحد است و هیچ جفتی ندارد. هیچوقت زاده نشده و هیچوقت نمی میرد. همه را در بر می گیرد و همه چیز از او ساخته می شود. همه از آن سرچشمه گرفته اند و به آن بازخواهند گشت. همه حساب ها را می شمارد و همانند یک کامپیوتر کیهانی به هر درخواستی پاسخ می دهد. هر ذره ای را در جهان کنترل می کند و در سرتاسر جهان نظم را در درون بی نظمی برقرار می کند. درون تمام موجودات جهان وجود دارد و به هیچ کدام از آنها نیازی ندارد. هر لحظه در حال جریان است و با سرعت سرسام آوری گسترش می یابد.

از نقطه نظر دینی، این توضیحات از آگاهی کل، کلمه خداوند و ویژگی های مقدس او را در ذهن خواننده تداعی میکند. خداوندی که بشر هزاران سال است برای درک آن دست به دامان رسومات و آیین های افسانه وار شده است و پس از بدست آوردن چنگی آب از این دریای بی نهایت آگاهی، شروع به لشگرکشی و خون ریزی کرده است تا صرفاً عقاید بی پایه و طوطی وار خود را درگوش دیگران فرو کند. خداوندی که انسان هزاران سال است به عبادت وی پرداخته و او را خارج از خود دیده است. در این جغرافیای زمین، از شرق تا غرب، در طی قرن های مدیده، انسان نام های مختلفی را بر این آگاهی قرار داده و حدود هشت تا دوازده هزار خدا را پرستش کرده است!

"جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه * چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند" حافظ

از طرفی بوده اند مردمانی که با شناخت ذات این مفهوم، صراط مستقیم را برای هم نوعان خود در گستره زندگانی نمایان کرده اند و در عین حال راز بزرگ را در کلاف پیچ در پیچ اشعار و نمادها مخفی کرده اند. این بزرگان در کمال آرامش و عزت نفس بارها و بارها به ذات یگانه ربوبیت درون آدمی اشاره کرده اند اما به راستی که انسان نسبت به این آگاهی کور و به پروردگارش نا سپاس است. "إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ"

از نقطه نظر علمی، مفهوم خداوندی در کلمه انرژی خلاصه می شود. همانگونه که قبلا اشاره شد محققان با دانش امروزی خود و مطالعه پیرامون اتم و ذرات زیر اتمی دریافتند که تمام ذرات جهان از اتم تشکیل شده است و اتم هم به نوبه خود از پروتون، نوترون، الکترون و سایر ذرات زیر اتمی تشکیل شده است. در نهایت امر تمامی این ذرات بی اندازه کوچک، صرفا از انرژی ای درست شده اند که در فرکانس های مختلف مرتعش می شود. این کشف بزرگ، بسیاری از انسان های سطح نگر را به وادی پوچی کشاند و در عین حال بسیاری دیگر را به صدر آسمان آگاهی مرتفع کرد.

انتخاب با شماست که در این دریای بی نهایت آگاهی با دو بال عشق و دانش، آزادانه و با حس خوب و پیروزمندانه به سمت اوج سفر کنید یا همانند انسانی کشتی شکسته، با ترس و ناامیدی در دریای طوفانی منظر منجی بیرونی باشید و هر روز مرگ خود را به تماشا بنشینید.

بنده به عنوان مترجم و محقق در این زمینه هیچگونه اهرم فشاری بر خواننده برای جهت گیری بین مفهوم خداوند و انرژی نمی گذارم. صرفا به خواننده محترم یادآور می شوم که شما در زمان حال زندگی می کنید و وظیفه شما به عنوان انسان در این جهان صرفا لذت بردن و فراهم آوردن زمینه و بستر لذت برای دیگران است. شما خالق زندگی خود هستید و در هر ثانیه سرنوشت خود را با فکر و احساس مربوط به آن فکر، خلق می کنید.

شما در سرتاسر کتاب با مفهوم آگاهی، بودن یا هستی، آگاهی از بودن، عبارت "من هستم" و "آگاهی شما همان خداوند است" مواجه می شوید. از خواننده محترم تقاضا می شود که به این مهم توجه فرماید که درون مایه این کتاب و سایر کتب روشننگرایانه این است که "شما ذهنتان و جسمتان نیستید" و شما همان آگاهی کل هستید. لذا این کتاب را با استفاده از ذهن که ابزار قدرتمند شما است بخوانید ولی برده آن نباشید. چنانکه مولانا در سرآغاز مثنوی خود شما را پند داده است که از ظن و گمان که بیانگر ذهن شما است بیرون بیایید.

هر کسی از ظن خود شد یار من * از درون من نجست اسرار من

لذا تمامی عباراتی که شما را خداوند خطاب می کنند، اشارتی به ذات یگانه آگاهی شما می باشند که فراتر از ذهن و جسم شما می رود و بسیار بالاتر از درک شما از مفهومی به اسم انسان است. مفهوم انسان (ذهن و جسم) را بکشید و از این زندان خارج شوید تا با خداوندگاری که از رگ گردن به شما نزدیک تر است دیدار کنید.

یکی تیشه بگیری پی حفره زندان * چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید "مولانا

ممکن است جمعی از خوانندگان از بنده خرده بگیرند که چرا مقدمه کتابی که بر پایه انجیل است، اشاراتی به قرآن و عارفان اسلامی دارد. از قول مولانا به آن ها می گویم:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد * موسیقی با موسیقی در جنگ شد

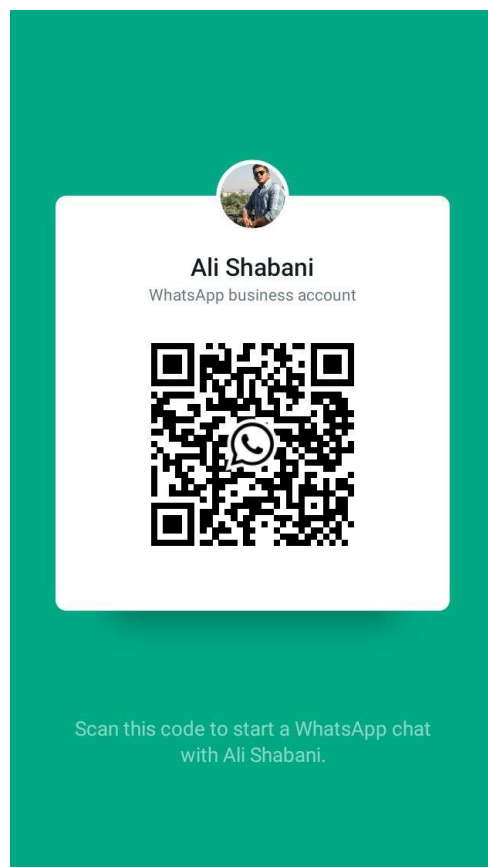
همه چیز یک است و به یک هم باز خواهد گشت.

*** شما هستید ***

علی شعبانی - بهار ۱۴۰۱

- عنوان اصلی کتاب *Your Faith is Your Fortune* می باشد. این کتاب در حد توان بنده با دقت و تحقیق زیاد و مطابق با آیه های کتاب مقدس ترجمه شده است.
- این اطمینان را به خواننده محترم می دهم که ترجمه به متن اصلی وفادار است و هیچگونه اضافات و تحریفاتی خارج از چهارچوب کتاب در متن اصلی به کار نرفته است. در بعضی موارد به دلیل پیچیدگی مفهوم و برای روشن سازی هرچه بیشتر متن، ناچار به توضیحاتی در {آکولاد} شده ام.
- کلمات و جملات به کار رفته در "نقل قول" بیانگر آیات کتاب مقدس و مفاهیم کلیدی می باشند.
- در هنگام مطالعه متن، به طور مکرر با کلمه و عبارت "بودن" و "من هستم" مواجه می شوید. لطفا توجه داشته باشید که این کلمات برگردان *Being* و *I AM* از زبان انگلیسی هستند. از خواننده تقاضا می شود به این مهم توجه کند که کلمه و عبارت "بودن" و "من هستم" دلالت بر مفاهیم زیر دارند:
 - ۱- دلالت بر هستی و وجود داشتن و جاری بودن آگاهی در هر ثانیه بی ثانیه.
 - ۲- تاکید بر بودن خود شخص {همانگونه که شما برای معرفی شخصیت خود و یا شرایط زندگی خود می گوئید من ... هستم، در اینجا هم مفهوم به همین سادگی است}. به عبارت دیگر، "من هستم" کلامی است که از زبان دل انسان جاری می شود و جایگاه فعلی خود را شهادت می دهد و در مراحل بالاتر از روشن شدگی، شهادت می دهد که خودش همان آگاهی کل است.
 - ۳- معنی نهایی "بودن"، آگاهی از بودن آرزوی شما (در چشم ذهنی شما) و احساس آن در لحظه حال است (به این معنی که شما با آرزو و خواسته مورد نظر خود در لحظه حال زندگی می کنید و با آگاهی از بودن آن یکی می شوید تا در بهترین زمان متجلی شود). این مفهوم ایمان است.

- مفهوم کلمه و عبارات "تجلی، متجلی شدن و تجلی یافتن" به معنی نمایان شدن و برآورده شدن خواسته و آرزوی مورد نظر می باشد.
- کلمه Conceive به معنای "باردار شدن و تصور" می باشد. کلمه Conceiver به معنی "باردار و متصور" است. مغز هر دو معنی مشترک است. در متن ترجمه با توجه به نگرش نویسنده از "تصور و متصور" استفاده شده است.
- مطالعه انجیل های مقدس برای درک بیشتر این کتاب پیشنهاد می شود.



ارتباط با من در واتساپ: <https://wa.me/message/S2EWHRXGEP7WH1>

کتاب ها و سمینار های ضروری :

برای لذت بردن هر چه بیشتر از زندگانی و بالا بردن سطح کیفی زندگی خودمان و تمام موجودات سیاره زمین، باید با دو بال دانش و عشق بر پهنای دریای آگاهی پرواز کنیم. لیست زیر از ضروری ترین منابع برای دستیابی به زندگی پر از شادی و لذت است. (روی آنها کلیک کنید)

"من آنچه شرط بلاغست با تو می گویم * تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال" سعدی

[سمینار آرزوی تو دستور توست آقای کوین ترودو و تمامی سطوح و کتب آموزشی ایشان](#)

[تمامی سمینار ها و کتب آقای نویل گلدارد](#)

[تمامی سمینار ها و کتب خانم ایستر هیکس](#)

(مسئولیت تمامی مطالب این کانال ها صرفا بر عهده صاحب کانال می باشد و به مترجم ارتباطی ندارد)

"شما می توانید به هر چیزی که می خواهید تبدیل شوید، هر کاری که می خواهید انجام دهید و هر چیزی که میخواهید بدست آورید. شما واقعیت خود را می سازید. شما می توانید به تمام رویاهایتان دست یابید." کوین ترودو

زندگینامه نویل گادارد

نویل گادارد (Neville Goddard) در ۱۹ فوریه ۱۹۰۵ در باربادوس به دنیا آمد. پدرش جوزف گادارد یک تاجر بود و مادرش هم ویلهلمینا نی هینکینسون نام داشت. نویل فرزند چهارم در خانواده ای متشکل از نه پسر و یک دختر بود. در سال ۱۹۲۲، در هفده سالگی به ایالات متحده مهاجرت کرد تا رشته نمایشنامه را دنبال کند. او یک رقصنده شد و در این مدت با همسر اول خود ازدواج کرد و آنها صاحب یک پسر به نام جوزف نویل گادارد شدند. هنگامی که با گروه رقص خود در انگلستان سفر می کرد، پس از گفتگو با یک اسکاتلندی که مجموعه ای از کتاب هایی در مورد قدرت ذهن به او قرض داده بود، به متافیزیک علاقه مند شد. پس از بازگشت به نیویورک، شغل خود را رها کرد و تمام توجه خود را به مطالعه امور معنوی و عرفانی اختصاص داد. ازدواج اول نویل گادارد دوام زیادی نیاورد و او سال ها مجرد ماند تا اینکه در دهه ۱۹۳۰ با همسر دومش که یک طراح بود آشنا شد. پس از ازدواج آنها صاحب دختری به نام ویکتوریا یا "ویکی" شدند. در سال ۱۹۴۳، علاوه بر میل باطنی اش در سن ۳۸ سالگی به ارتش ایالات متحده فراخوانده شد. او احساس می کرد برای سرباز شدن بسیار پیر است و زن و دختری در خانه دارد که باید از آنها مراقبت کند. از طریق قدرت تخیل، همانطور که نویل در سخنرانی خود در ۲۴ مارس ۱۹۷۲ گفت، تنها پس از چند هفته آموزش با افتخار از خدمت سربازی مرخص شد. یکی از فواید خدمت کوتاه سربازی او این بود که توانست تابعیت کامل ایالات متحده را دریافت کند، زیرا تا آن زمان شهروند بریتانیا بود.

عبدالله، معلم نویل گادارد

علاقه نویل گادارد به مفاهیم درونی کتاب مقدس پس از ملاقات با عبدالله، خاخام اتیوپیایی که در مورد مسیحیت درونی سخنرانی می کرد و هم وی و جوزف مورفی را تعلیم می داد، عمیق تر شد. نویل در ابتدا نسبت به شنیدن

سخنرانی های عبدالله مقاومت نشان می داد، که همین امر سبب اعتراض دوستش شد و سرانجام تصمیم گرفت با اصرارهای مداوم دوست خود، در سخنرانی عبدالله حاضر شود.

نوئل گادارد: (من اولین شبی که عبدالله را ملاقات کردم به خاطر می آورم. عمدا دوست نداشتم که به جلسات وی بروم زیرا به سخنان مردی که به من اصرار می کرد، اعتمادی نداشتم. در پایان جلسه عبدالله به من نزدیک شد و گفت: "نوئل، شما شش ماه تأخیر داشتید." متعجب از او سوال کردم که چگونه نام مرا می داند، گفت: "برادران به من گفتند که تو باید شش ماه پیش اینجا می آمدی." سپس گفت: "من آنقدر می مانم تا زمانی که همه آنچه را که باید به تو آموزش دهم، یاد بگیری، سپس خواهیم رفت." شاید او نیز آرزو داشت که برود، اما باید منتظر من می ماند). این امر مقدمه ای شد تا نوئل نزد عبدالله به یادگیری زبان عبری، عرفان کابالا و معنای نمادین و پنهان کتاب مقدس بپردازد.

سخنرانی های نوئل گادارد

نوئل پس از سفرهای گسترده به سراسر ایالات متحده، سرانجام به خانه خود در لس آنجلس بازگشت و در دهه ۱۹۵۰، یک سری سخنرانی در تلویزیون و رادیو انجام داد و برای سالها به طور منظم برای تماشاگران در تئاتر WilshireEbell سخنرانی کرد. در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، او بیشتر سخنرانی های خود را به لس آنجلس، نیویورک و سانفرانسیسکو محدود کرد.

نوئل در سخنرانی ها و کتابهای اولیه اش صرفاً به چیزی می پرداخت که قانون می نامید: تکنیک ایجاد واقعیت فیزیکی از طریق تخیل. این همان بخشی از بیان اوست که با آموزه های جنبش اندیشه نو مطابقت دارد. در توصیف این قانون، نوئل توضیح داد که چگونه در دوران رکود اقتصادی بدون هیچ پولی از نیویورک برای دیدن خانواده اش به باربادوس سفری دریایی کرده است.

او توضیح کرد که چگونه با استفاده از قدرت تخیل، با افتخار از خدمت سربازی مرخص شد تا در طول جنگ جهانی دوم به سخنرانی های خود ادامه دهد. او به مخاطبان خود در سانفرانسیسکو در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ گزارش هایی از نحوه استفاده دیگران از این قانون را ارائه داد. او این موضوع را در تلویزیون در منطقه لس آنجلس مورد بحث قرار داد و گفت: "یاد بگیرید چگونه از قدرت تخیل خود، عاشقانه، به نیابت از دیگران استفاده کنید، زیرا انسان در حال حرکت به دنیایی است که همه چیز تابع قدرت تخیل او است."

نویل در پاسخ به سؤالاتی که بسیاری از افراد درباره ترس از جهنم ابدی و عذاب آن دارند، با نقل قولی از کتاب مقدس پاسخ داد "به هیچ کس در کوه مقدس خدا ضرر و صدمه ای نمی رسد." تو خدا هستی و چگونه خدا می تواند خود را برای همیشه محکوم کند؟ تا زمانی که ما بیدار شویم و به روشننگری برسیم، ما این امتیاز را داریم که از قانونی استفاده کنیم که خدا داده است تا "ضربه های زندگی را مهار کنیم". قانون که به اختصار بیان شده است، به قول نویل چنین است: "تصور واقعیت را ایجاد می کند."

نویل گادارد در ۱ اکتبر ۱۹۷۲ در ۶۷ سالگی در لس آنجلس درگذشت اما افکار وی جاودانه ماند.

برای کسب اطلاعات بیشتر درباره زندگانی و آموزه های نویل گادارد (بهتر است از واژه تلنجر و روشن گری به جای آموزش استفاده شود) و مطالعه شواهد و تجربیات افرادی که از تلنجر های وی استفاده کرده اند، می توانید به کانال تلگرامی زیر بپیوندید.

https://t.me/nevilgadard_napeluonHil

(مسئولیت تمامی مطالب این کانال صرفا بر عهده صاحب کانال می باشد و به مترجم ارتباطی ندارد)

فصل ۱: قبل از اینکه ابراهیم باشد

"عیسی به ایشان گفت: یقین بدانید که پیش از تولد ابراهیم من بوده ام و هستم." - یوحنا ۸:۵۸

"در آغاز کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود."

در آغاز آگاهی بی قید و شرط بودن بود و آگاهی بی قید و شرط بودن با تصور اینکه تبدیل به چیزی شود شرطی شد و آگاهی بی قید و شرط بودن همان چیزی شد که خودش تصور کرده بود؛ بنابراین خلقت نیز آغاز شد.

با این قانون، اول تصور کردن و سپس تبدیل شدن به آن تصور، همه چیز از هیچ چیز تکامل می یابد؛ و بدون این توالی چیزی خلق نمی شود.

قبل از اینکه ابراهیم یا دنیا باشد، من هستم. وقتی تمام زمان متوقف شود، من هستم. من آگاهی بی شکلی از بودن هستم که خود را انسان تصور می کنم. بر اساس قانون جاودانه بودن، من مجبورم که باشم و تمام آنچه را که باور دارم که هستم، متجلی کنم.

من آن نیستی ابدی هستم که در درون خود بی شکلم، ظرفیت آنکه همه چیز باشم را دارم. من آن چیزی هستم که تمام تصورات من از خودم در آن زندگی می کنند و جریان دارند و هستی خود را دارند و جدا از آن نیستند.

من درون هر تصویری از خودم ساکن هستم. از نقطه نظر این درون گرایی، من همیشه می خواهم از همه تصورات خودم فراتر بروم. طبق قانون ازلی بودن خویش، من از تصوراتی که از خودم دارم فراتر می روم، و این امر زمانی اتفاق می افتد که باور کنم همان چیزی هستم که فراتر می رود.

من قانون {شریعت} بودن هستم و در کنار من هیچ قانونی وجود ندارد. من هستم آنکه هستم.

فصل ۲: شما باید حکم کنید {دستور دهید}

" کلامی که از دهان من خارج می شود همینطور بیهوده نخواهد بود، نیت و نقشه مرا بدون غفلت به جا خواهد آورد."

- اشعیا ۵۵:۱۱

انسان می تواند چیزی را حکم کند {دستور دهد} و آن اتفاق خواهد افتاد.

انسان همیشه آنچه را که در دنیای او پدید آمده حکم کرده است. او امروز آنچه را که در دنیای او ظاهر می شود را حکم می کند و تا زمانی که انسان از انسان بودن آگاه باشد، این کار را ادامه خواهد داد.

بجز آنچه که انسان حکم کرده است، هیچ چیز دیگری در دنیای وی هرگز به خودی خود ظاهر نشده است. این امر را ممکن است انکار کنید. اما همانطور که می خواهید انکارش کنید، بدانید که نمی توانید آن را رد کنید، زیرا این حکم بر اساس یک اصل تغییرناپذیر بنا شده است. انسانی که دستور نمی دهد چیزها با گفته های وی ظاهر شوند، بیشتر اوقات اعتراف به شک و ترس خود می کند. دستور دادن همیشه در آگاهی انجام می شود.

هر انسانی به طور خودکار آنچه را که از بودن آن آگاه است ابراز می کند. بدون تلاش یا استفاده از کلمات، در هر لحظه از زمان، انسان به خود دستور می دهد که باشد و آنچه را که از بودن و داشتن آن آگاه است، در اختیار داشته باشد.

این اصل متجلی کردن، در تمام انجیل های مقدس جهان بصورت نمایشی بیان شده است. نویسندگان کتاب های مقدس، عارفانی روشن و اساتید گذشته هنر روانشناسی بوده اند. آنها در روایت داستان روح، این اصل غیرشخصی را در قالب یک سند تاریخی کارتر بندی کرده اند {به اشخاص خاصی نسبت داده اند} تا هم آن را حفظ کنند و هم آن را از چشم افراد غیر آگاه مخفی کنند.

امروزه کسانی که این گنجینه بزرگ به آنها سپرده شده است یعنی کشیش های جهان، فراموش کرده اند که کتاب مقدس نمایش های روانشناسی هستند که آگاهی انسان را نشان می دهند. در فراموشی کورکورانه خود، آنها به پیروان خود می آموزند که شخصیت های آن را به عنوان زنان و مردانی که در زمان و مکان خاصی زندگی می کردند، پرستش کنند.

هنگامی که انسان کتاب مقدس را به عنوان یک درام روانشناسی عالی با همه شخصیت ها و بازیگران آن به عنوان خصوصیات و صفات شخصی شده آگاهی خود ببیند، پس از این شناخت، کتاب مقدس چراغ نمادشناسی خود را برای او آشکار می کند. این اصل غیرشخصی زندگی که همه چیز را ساخته است، به عنوان خدا شخصیت سازی می شود. این خداوند، خالق آسمان و زمین، آگاهی انسان از بودن است. اگر انسان کمتر به ارتدوکسی محدود می شد و از نظر شهودی بیشتر نظاره می کرد، می توانست از خواندن کتاب مقدس متوجه شود که آگاهی از بودن صدها بار در سراسر این ادبیات آشکار می شود. حالا برای نمونه چند مورد را نام می برم:

"من هستم آنکه هستم. به بنی اسرائیل بگو او که "من هستم" نامیده می شود مرا نزد شما فرستاده است."

"آرام باشید و بدانید که من خدا هستم."

"من خداوند هستم و خدای دیگری نیست." "من چوپان هستم."

"من درب هستم." "من رستاخیز و زندگی هستم."

"من راه هستم." "من آغاز و پایان هستم."

من هستم؛ آگاهی بی قید و شرط انسان از بودن، به عنوان پروردگار و خالق هر حالت شرطی بودن آشکار می شود. اگر انسان اعتقاد به خدایی جدا از خودش را کنار بگذارد، آگاهی خود از خدا بودن را تشخیص دهد (این آگاهی خودش را به شکل و شمایل تصور خودش از خودش می داند)، جهان خود را از یک زباله عقیم به یک زمینه بارور به میل خودش تغییر می دهد.

روزی که انسان این کار را انجام دهد، می فهمد که او و پدرش یکی هستند، اما پدرش از او بزرگتر است. او خواهد فهمید که آگاهی او از بودن با آنچه که او از بودنش آگاه است یکی می باشد، اما آگاهی بی قید و شرط او از بودن بیشتر از حالت شرطی یا تصویری از خودش است. {آگاهی او از بودن = آگاهی کل / آنچه که او از بودنش آگاه است = آگاهی جز}

هنگامی که انسان آگاهی خود را به عنوان قدرت متجلی کننده غیرشخصی (که آن نیروی ابدی، خود را در تصوراتِ خود از خود، شخصیت می بخشد) کشف کند، آن حالت از آگاهی را که می خواهد متجلی کند به خود می گیرد. با این کار او به آن حالت آگاهی تجلی، تبدیل خواهد شد.

"شما باید چیزی را فرمان دهید و آن اتفاق خواهد افتاد." اکنون می توان به این روش گفت: شما باید از بودن یا داشتن چیزی آگاه شوید و باید آنچه را که از بودنِ خود، آگاه هستید متجلی کنید یا داشته باشید.

قانون آگاهی تنها قانون تجلی است. "من راه هستم." "من رستاخیز هستم." آگاهی راه و همچنین قدرتی است که هر آنچه را که انسان از بودن آن آگاه باشد، زنده و متجلی می نماید.

از نابینایی مرد ناآگاهی که سعی در تجلی و تملک آن ویژگی ها و چیزهایی دارد که از بودن و داشتن آن ها آگاه نیست، دوری کنید و بر اساس این قانون تغییر ناپذیر مانند عارفی حقیقی که دستور می دهد، باشید. آگاهانه ادعا کنید خودتان

همان چیزی هستید که به دنبالش هستید. آگاهی از آنچه را که می بینید به خود اختصاص دهید و شما نیز مقام عارف حقیقی را چنین خواهید دانست:

من از بودن آن آگاه شدم. من هنوز هم از بودن آن آگاه هستم و من باید از بودن آن آگاه باشم تا زمانی که آنچه از بودن آن آگاه هستم کاملاً تجلی یابد.

بله، من چیزی را فرمان می دهم و آن اتفاق خواهد افتاد.

فصل ۳: اصل حقیقت

"شما حقیقت را خواهید دانست و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." - یوحنا ۸:۳۲

حقیقتی که انسان را آزاد می کند، این دانش است که آگاهی او رستاخیز و حیات است، آگاهی او هم زنده می شود و هم تمام آنچه را که از بودن آگاه است زنده می کند. جدا از آگاهی، نه رستاخیزی وجود دارد و نه زندگی.

وقتی انسان بلور به خدایی جدا از خودش را رها کند و بفهمد که آگاهی خودش از بودن خدا است، همانطور که عیسی و انبیا نیز این کار را کردند، جهان خود را متحول خواهد کرد، "من و پدرم یکی هستیم ولی پدر من بزرگتر از من است." او خواهد فهمید که آگاهی او خدا است و آنچه را که از بودنش آگاه است پسری است که خدا (پدر) را شهادت می دهد.

متصور و تصور یکی است، اما متصور بزرگتر از تصور اوست. "قبل از اینکه ابراهیم باشد، من هستم." بله، من قبل از اینکه از انسان بودن آگاه شوم، از بودن آگاه بودم و در آن روزی که دیگر از انسان بودن آگاهی نخواهم داشت، هنوز هم از بودن آگاه خواهم بود.

آگاهی بودن به چیزی وابسته نیست. این مقدم بر همه تصورات از خود خواهد بود و زمانی نمایان می شود که تمام تصورات از خود متوقف شوند. "من آغاز و پایان هستم." یعنی همه چیزها یا تصورات از خودم در من شروع و پایان میابد، اما من، آگاهی بی شکل، برای همیشه باقی می مانم.

عیسی این حقیقت پرشکوه را کشف کرد و خود را با خدا یکی دانست، نه خدایی که بشر از آن الگو گرفته است، زیرا او هرگز چنین خدایی را نشناخت. عیسی خدا را آگاهی خودش از بودن یافت و به انسان گفت که پادشاهی خدا و بهشت، درون است.

هنگامی که می گویند عیسی دنیا را ترک کرد و نزد پدرش رفت، منظور اصلی این است که عیسی توجه خود را از دنیای حواس گرفت و در آگاهی، به سطحی رسید که می خواست آن را متجلی کند. در آنجا ماند تا اینکه با آگاهی ای که به آن صعود کرد یکی شد. هنگامی که او به دنیای انسان بازگشت، می توانست با اطمینان مثبت از آنچه که از بودن آن آگاه بود، عمل کند. حالتی از آگاهی که هیچ کس به جز خودش آن را احساس نمی کرد. انسانی که نسبت به این قانون ابدی تجلی ناآگاه است، به چنین اتفاقاتی به عنوان معجزه نگاه می کند.

رسیدن به سطح آگاهی به میزان مطلوب و ماندن در آنجا تا وقتی که چنین سطحی به ماهیت شما تبدیل شود، همان رمز (به اصطلاح معجزه) است. "وقتی از زمین بالا برده شوم، همه انسان ها را به سمت خود می کشم." اگر من از نقطه نظر آگاهی به ذات طبیعی خواسته مورد نظر برسم، تجلی آن را به سمت خود می کشم {خواسته خود را متجلی می کنم}.

"هیچ کس پیش من نمی آید مگر اینکه پدر درون من او را می کشد" و "من و پدرم یکی هستیم." آگاهی من پدری است که جلوه های زندگی را به سمت من می کشد.

ماهیت تجلی با وضعیت آگاهی ای که در آن زندگی می کنم تعیین می شود. من همیشه آنچه را که از بودن آن آگاه هستم به دنیای خود می کشم.

اگر از زندگی فعلی خود ناراضی هستید، پس باید دوباره متولد شوید. تولد مجدد همان افت سطح شما از نارضایتی است و رسیدن به آن سطح از آگاهی که می خواهید متجلی کنید و از آن برخوردار شوید.

شما نمی توانید همزمان به دو استاد یا حالت آگاهی مخالف خدمت کنید. با برداشتن توجه خود از یک حالت و قرار دادن آن بر حالت دیگر، شما از حالت قبلی خود رها می شوید و حالتی را که با آن متحد شده اید متجلی می کنید.

انسان چگونه می تواند آنچه را که می خواهد باشد، متجلی کند؟ با قانونی بسیار ساده: کسب آگاهی از چیز مورد نظر. دلیل عدم ایمان از سوی انسان این است که او از طریق محدودیت های موجود خود به خواسته مورد نظرش نگاه میکند. بنابراین، وی به طور طبیعی دستیابی به آن را غیرممکن می داند.

یکی از اولین چیزهایی که انسان باید درک کند این است که در برخورد با این قانون معنوی، انتقال آگاهی قبلی غیرممکن است، "شراب جدید را در بطری های قدیمی نریزید و تکه پارچه های جدید را بر روی لباس های قدیمی وصله نزنید." یعنی شما نمی توانید هیچ بخشی از آگاهی فعلی را وارد حالت جدید کنید. زیرا حالت مورد جستجو به خودی خود کامل است و به هیچ وصله ای نیاز ندارد. هر سطح آگاهی به صورت خودکار، خودش را متجلی می کند.

رسیدن به سطح هر حالتی، به معنای تبدیل شدن خودکار به آن حالت تجلی یافته است. اما برای رسیدن به سطحی که اکنون متجلی نشده است، باید آگاهی ای را که اکنون با آن شناخته شده اید، کاملاً رها کنید. تا زمانی که آگاهی فعلی شما کاهش پیدا نکند، نمی توانید به سطح دیگری برسید. مایوس نشوید، این رها کردن هویت فعلی شما به همان سختی که به نظر می رسد نیست. این دعوت از کتاب مقدس: "غایب بودن از بدن و حضور در نزد پروردگار" مخصوص عده ای خاص نمی باشد. این پیام فراگیر برای کل بشریت است. جسمی که برای فرار از آن دعوت شده اید برداشت فعلی شما از خودتان با تمام محدودیت های آن است، در حالی که خداوندی که قرار است با او حضور داشته باشید آگاهی شما از بودن است.

برای تحقق بخشیدن به این شاهکار به ظاهر غیرممکن، توجه خود را از مشکل خود دور کنید و آن را صرفاً بر بودن قرار دهید. شما ساکت اما با احساس می گوئید، "من هستم" این آگاهی را شرطی نکنید اما بی سر و صدا ادامه دهید، "من

هستم من هستم" به سادگی احساس کنید که بی چهره و بی شکل هستید و این کار را تا زمانی که خود را شناور احساس کنید، ادامه دهید.

"شناور" یک حالت روانشناسانه ای است که بدن را کاملاً انکار می کند. از طریق تمرین در آرامش و امتناع عمدی از واکنش به تأثیرات حسی {حواس پنج گانه}، می توان یک حالت آگاهی از پذیرش خالص ایجاد کرد. این یک موفقیت آسان اما شگفت انگیز است. در این حالت انفصال کامل، یک اندیشه هدفمند می تواند برای همیشه بر روی آگاهی اصلاح نشده شما حک شود. این حالت آگاهی برای مراقبه حقیقی لازم است.

این تجربه شگفت انگیز از بالا رفتن و شناور شدن نشانه ای است که شما از بدن یا مشکل خود بی خبر هستید و اکنون نزد خداوند حضور دارید. در این حالت گسترش یافته، شما از بودن چیزی جز من هستم خبر ندارید. من هستم؛ شما فقط از بودن آگاه هستید.

هنگامی که این گسترش آگاهی حاصل شده، درون این ژرفای بی شکل خود، به تصور جدید خود با ادعا و احساس همان چیزی که قبل از ورود به این حالت می خواستید باشید، شکل دهید {چیزی را که می خواهید داشته باشید یا به آن تبدیل شوید در چشم ذهنی خودتان ببینید و آن را حس کنید}. خواهید فهمید که درون این ژرفای بی شکل از خودتان همه چیز از نظر الهی ممکن است. هر چیزی را که در این حالت گسترش یافته صادقانه احساس کنید، به مرور زمان متجلی می شود.

و خدا گفت، "بگذارید در میان آنها یک فلکی باشد." بله، بگذارید ثبات و عقیده استواری در آگاهی گسترش یافته، با دانستن و احساس کردن "من آن هستم" (آن = خواسته مورد نظر) شکل بگیرد.

همانطور که ادعا می کنید و احساس می کنید که حالت مورد نظر خود هستید، در حال تبلور این نور مایع بی شکل به شمایل همان چیزی که از بودن آن آگاه هستید، می باشید.

اکنون که قانون بودن شما برایتان آشکار شده است، امروز را با ارزیابی مجدد خود جهت تغییر دنیایتان شروع کنید. مدت زیادی است که انسان این عقیده را دارد که از غم و اندوه متولد شده و باید با عرق جبین خود را نجات دهد. خداوند فاقد شخصیت است و هیچ شخصی برایش فرقی ندارد. تا زمانی که انسان با این اعتقاد و با غم و اندوه به راه رفتن ادامه دهد، همچنان در دنیایی از غم و اندوه و سردرگمی قدم خواهد گذاشت. زیرا جهان در هر جزییاتش تبلور آگاهی انسان است.

در کتاب اعداد ثبت شده است "در زمین غول هایی وجود داشتند و ما به عنوان ملخ در نظر خود بودیم و به عنوان ملخ در نظر آنها بودیم."

امروز روزی است که شرایط کنونی در جهان برایمان مثل ظاهر غول ها شده است. بیکاران، ارتش های دشمن، رقابت تجاری و غیره غول هایی هستند که باعث می شوند شما احساس کنید ملخ ناتوانی هستید.

به ما گفته می شود که ما اولین بار در چشمان خود ملخ های درمانده ای بودیم و به همین دلیل در چشم دشمنانمان هم ملخ های درمانده ماندیم.

ما می توانیم در نظر دیگران فقط همان چیزی باشیم که در نظر خودمان هستیم. بنابراین وقتی خود را ارزش گذاری می کنیم و احساس می کنیم غول بزرگ، یک مرکز قدرت هستیم، به طور خودکار رابطه خود را با غول ها تغییر میدهیم، این هیولاهای سابق را به جای واقعی خود تقلیل می دهیم و آنها را به عنوان ملخ های درمانده نشان می دهیم.

پولس در مورد این اصل گفت: "این موضوع برای یونانیان (یا به اصطلاح خردمندان جهان) پوچ و بی معنی است و برای یهودیان (یا کسانی که به دنبال نشانه‌ها هستند) سبب لغزش و رنجش است." به همین دلیل است که انسان به جای بیدار ماندن تا آگاه شدن، به راه رفتن در تاریکی ادامه می‌دهد، "من نور جهان هستم."

انسان آنقدر تصاویر ساخت خودش را پرستیده است که در ابتدا این مکاشفه را کفرآمیز می‌یابد، اما روزی که این اصل را به عنوان اساس زندگی خود کشف و قبول کند، آن روز انسان اعتقاد خود به خدایی جدا از خودش را می‌کشد.

داستان خیانت به حضرت عیسی در باغ جتسمانی تصویر کامل کشف این اصل توسط انسان است. به ما گفته شده که جمعیت مسلح به چماق و فانوس در تاریکی شب به دنبال عیسی بودند. هنگامی که آن‌ها در جستجوی محل زندگی عیسی (نجات) بودند، صدا جواب داد، "من هستم" پس از آن کل جمعیت به زمین افتادند.

پس از آنکه به هوش آمدند، دوباره درخواست کردند تا مخفیگاه منجی به آن‌ها نشان داده شود. منجی دوباره گفت: "من به شما گفته‌ام که من هستم، پس اگر مرا می‌جوئید، همه چیز را رها کنید."

انسان در تاریکی جهل انسانی و به کمک سوسوی نور خرد خود به جستجوی خدا می‌پردازد. زمانی که به انسان نشان داده می‌شود که من هستم یا آگاهی از هستی او منجی اوست، شوک بسیار بزرگی به ذهن او وارد می‌شود زیرا هر اعتقادی که تا به حال داشته است فرو می‌ریزد و می‌فهمد که آگاهی او تنها منجی اوست. دانستن اینکه "من هستم" انسان، خدا است، او را مجبور می‌کند که دیگران را رها کند، زیرا او خدمت به دو خدا را غیرممکن می‌داند. انسان نمیتواند آگاهی خود از خدا بودن را بپذیرد و در عین حال به خدای دیگری اعتقاد داشته باشد.

با این کشف، گوش یا شنوایی انسان (درک) توسط شمشیر ایمان (پطروس) قطع می‌شود زیرا شنوایی کامل وی (درک) توسط عیسی (دانش اینکه "من هستم" همان خداوند و نجات‌دهنده است)، بازآفرینی می‌شود.

قبل از اینکه انسان بتواند دنیای خود را متحول کند، ابتدا باید این پایه و درک را بنا کند. "من خداوند هستم." انسان باید بداند که آگاهی او از بودن، خدا است. تا زمانی که این باور کاملاً در وی نهادینه نشود، پیشنهادات یا استدلال دیگران میتواند او را متزلزل کند و او را به بازگشت به بردگی عقیده قبلی خود سوق دهد. "اگر باور نکنید که من او هستم، در گناهان خود خواهید مرد." تا زمانی که انسان کشف نکند که آگاهی او علت بروز هر تجلی در زندگی او است، به جستجوی علت سردرگمی خود در جهان معلول ادامه می دهد و بنابراین در جستجوی بی نتیجه خود خواهد مرد.

"من درخت انگور هستم و شما شاخه ها هستید." آگاهی درخت انگور است و آنچه از بودن آن آگاه هستید شاخه هایی است که تغذیه می کنید و زنده نگه می دارید. همانطور که یک شاخه تا ریشه آن نباشد حیاتی ندارد، به همین ترتیب هیچ چیز حیاتی ندارد مگر اینکه از آنها آگاهی داشته باشید. همانطور که اگر شیره درخت به سمت شاخه نرود، آن شاخه پژمرده می شود، اگر توجه خود را از چیزها و خصوصیات که می خواهید بردارید، آنها نیز از بین می روند. زیرا توجه شما شیره حیات است که تجلیات زندگی شما را حفظ می کند.

فصل ۴: به دنبال چه کسی هستید؟

"من به شما گفته ام که من هستم. بنابراین اگر به دنبال من هستید، اینها را رها کنید." - یوحنا ۱۸:۸

"همین که او به آن ها گفت من هستم، آنها عقب رفتند و به زمین افتادند." - یوحنا ۱۸:۶

امروزه در مورد اینکه اساتید، برادران بزرگتر و مردان زبردست؛ جویندگان بیشمار حقیقت را به شاگردی خود می گیرند و این شاگردان را با چراغ های دروغ همراه می کنند، سخنان زیادی شنیده می شود. در ازای دریافت مبلغی، اکثر این شبه معلمان به دانش آموزان خود قول راهنمایی و دستیابی به اسرار را می دهند. ضعف انسان در برابر رهبران و همچنین پرستش بت ها، او را به طعمه آسان این مدارس و معلمان تبدیل می کند. آن ها پس از سال ها انتظار و فداکاری کشف خواهند کرد که دنبال یک سراب بودند. آنها سپس از مدارس و معلمان خود نا امید خواهند شد، و این نا امیدی ارزش تلاش و هزینه ای را دارد که آن ها برای جستجوی بی نتیجه خود پرداخته اند. آن ها دست از پرستش انسان ها برمیدارند و در نهایت متوجه می شوند آنچه را که دنبال آن هستند نمی توانند در دیگری یافت کنند، زیرا پادشاهی آسمان درون است. این تحقق اولین آغاز واقعی آنها خواهد بود. درس آموخته شده این است: فقط یک استاد وجود دارد و این استاد خداست، "من هستم" درون آن ها.

"خدا این سخنان را فرمود: من خدای تو هستم که تو را از سرزمین مصر (تاریکی) که در آن برده بودید بیرون آوردم." من هستم، آگاهی شما، پروردگار و استاد است و غیر از آگاهی شما، نه خداوندی وجود دارد و نه استادی. شما استاد همه چیزهایی هستید که همواره از بودن آن ها آگاه خواهید بود.

شما می دانید که هستید، نه؟ دانستن این که "شما هستید"، پروردگار و استاد آن چیزی است که می دانید هستید. شما می توانید به عنوان انسان کاملاً از آنچه که از بودن آن آگاه هستید فرار کنید؛ با این وجود، علی رغم همه موانع

انسانی، همه آنچه را که از بودن خود آگاه بودید، بدون زحمت به سمت خود می کشید. انسانی که از فقیر بودن خود آگاه است برای بیان فقر خود به کمک هیچ کس احتیاج ندارد. فقیر بودن را در زندگی خویش خلق می کند حتی اگر بخواهد از این آگاهی فرار کند. انسانی که از بیماری خود آگاه است، گرچه در محفوظ ترین منطقه ضد میکروب جهان قرنطینه شده، اما باز هم بیمار می شود.

هیچ مانعی در برابر خدا وجود ندارد، زیرا خدا آگاهی شما از بودن است. صرف نظر اینکه از چه چیزی آگاه هستید، میتوانید آن را بدون تلاش متجلی کنید و انجامش دهید. دیگر به دنبال آمدن استاد نباشید. او همیشه با شماست "من همیشه تا پایان دنیا با شما هستم."

شما متوجه می شوید که در هر برهه ای از زمان چیزهای {شخصیت های} زیادی هستید، اما لازم نیست چیزی {شخصیتی} باشید تا بدانید که هستید. در صورت تمایل می توانید از اندامی که می پوشید جدا شوید. با این کار، می فهمید که شما آگاهی بی چهره و بی شکل هستید و به شکلی که در آن حالت هستید وابسته نیستید. شما میدانید که هستید. همچنین خواهید فهمید که دانستن این که "شما هستید"، خدا (پدر) است، که مقدم بر تمام آنچه که از خودتان می دانید، می باشد. قبل از اینکه دنیا باشد، شما از بودن آگاه بودید و می گفتید "من هستم" و مفهوم "خواهم بود" با درک اینکه "می دانید که هستید" از بین خواهد رفت.

هیچ استاد بزرگی وجود ندارد. این خرافات را منکر شوید. شما برای همیشه از یک سطح آگاهی (استاد) به سطح دیگری ارتقا خواهید یافت. با این کار، سطح ارتقا یافته را آشکار می کنید و این آگاهی تازه به دست آمده را متجلی می کنید.

با آگاهی از پروردگار و استاد بودن، شما جادوگر اعظم می شوید و آن چیزی را که اکنون از بودن آن آگاه هستید، احضار می کنید. "زیرا خدا (آگاهی) چیزهایی را فرا می خواند که گویی نیستند." چیزهایی که اکنون دیده نمی شوند در لحظه ای که از آن ها آگاه می شوید، نمایان خواهند شد.

این عروج از یک سطح آگاهی به سطح دیگر، تنها عروجی است که تا به حال تجربه خواهید کرد. هیچ انسانی نمی تواند شما را به همان درجه ای که می خواهید برساند.

قدرت عروج درون خود شماست. این آگاهی شماست. شما با این ادعا که اکنون در حال تجلی چنین سطحی هستید، آگاهی سطحی را که می خواهید متجلی کنید، تصاحب خواهید کرد. این معراج است. این بی حد و حصر است، زیرا شما هرگز ظرفیت صعود خود را از بین نخواهید برد. با ترک اعتقاد خود به اساتید، از خرافات بشری معراج روی گردانید و تنها استاد جاوید را در درون خود پیدا کنید.

"کسی که در شماست بسیار بزرگتر از آن است که در جهان است." این را باور کنید و کورکورانه به دنبال سراب اساتید نروید. من به شما اطمینان می دهم، جستجوی شما فقط با ناامیدی پایان می یابد.

"اگر مرا (آگاهی خود را از بودن) انکار کنی، من نیز تو را انکار خواهم کرد." "تو غیر از من خدای دیگری نخواهی داشت." "آرام باشید و بدانید که من خدا هستم." "بیا مرا امتحان کن و ببین آیا پنجره های بهشت را به روی تو باز نمی کنم و نعمتی را برایت بیرون نمی ریزم که فضای کافی برای دریافت آن نداشته باشی."

آیا شما باور دارید که "من هستم" قادر به انجام این کار است؟ سپس ادعا کنید که "من" همان چیزی هست که می خواهد متجلی شود. ادعا کنید که همان چیزی هستید که می خواهید باشید و باید باشید. نه بخاطر اربابان آن را به

شما خواهیم داد، بلکه از آنجا که "من" (خودتان) را به عنوان آن شناخته اید به شما عطا خواهیم کرد زیرا من با همه هم‌رنگ شده‌ام.

عیسی اجازه نمی‌دهد که خودش استاد خوب و مهربان نامیده شود. او می‌دانست که تنها یک استاد خوب و یک نفر وجود دارد. او می‌دانست آن یک نفر، پدرش در بهشت است: آگاهی از بودن. "پادشاهی خدا" (خوب-مهربان) و پادشاهی آسمان در درون شماست.

اعتقاد شما به اساتید اعتراف به برده داری است. فقط بردگان ارباب دارند. تصور خود را از خود تغییر دهید و شما بدون کمک اساتید یا شخص دیگری، جهان خود را به طور خودکار متحول خواهید کرد تا با تصور تغییر یافته خودتان مطابقت کند.

در کتاب اعداد به شما گفته شده که زمانی مردان در چشم خود ملخ بودند و به دلیل این تصور از خود، آن‌ها غول‌ها را در این سرزمین دیدند. این به همان اندازه در مورد انسان امروزی صادق است. تصور انسان از خود چنان ملخ‌گونه است که به طور خودکار باعث می‌شود شرایط پیرامون او غول‌آسا به نظر برسد. در نابینایی خود، اساتید را فریاد می‌زند تا به او کمک کنند تا با مشکلات عظیم خود مقابله کند.

عیسی سعی کرد به انسان نشان دهد که نجات در درون خود اوست و به او هشدار داد که در مکان‌ها یا افراد به دنبال منجی خود نباشد. "اگر کسی بیاید و بگوید به اینجا نگاه کنید یا به آنجا نگاه کنید، او را بلور نکنید، زیرا پادشاهی آسمان درون شماست."

عیسی نه تنها اجازه نداد که او را استاد خوب بنامند، بلکه به پیروان خود هشدار داد "در بین راه به کسی سلام نگوئید." وی به صراحت بیان کرد که آن‌ها نباید هیچ مقام یا مرجعی غیر از خدا را، پدر بنامند.

عیسی هویت پدر را به عنوان آگاهی انسان از بودن تثبیت کرد. "من و پدرم یکی هستیم، اما پدر من بزرگتر از من است." من با تمام آگاهی ای که نسبت به بودن دارم، یکی هستم. من بزرگتر از آن چیزی هستم که از بودن آن آگاهم. خالق همیشه از آفرینش خود بزرگتر است.

"همانطوری که موسی در بیابان مار را بلند نمود، پسر انسان هم باید بلند کرده شود." مار نماد برداشت کنونی انسان از خودش به عنوان کرم خاکی است که در بیابان سردرگمی انسان زندگی می کند. همانطور که موسی خود را از تصور کرم خاکی خارج کرد تا خدا را به عنوان آگاهی خود از بودن کشف کند، "من هستم مرا فرستاده است،" بنابراین شما باید بلند شوید. روزی که شما ادعا کردید، همانطور که موسی ادعا کرد "من هستم آنکه هستم،" آن روز ادعای شما در بیابان شکوفا خواهد شد.

آگاهی شما یک جادوگر اصلی است که همه چیز را با بودن همان چیزی که می خواهد تجسم کند، به ذهن متبادر میکند. این ارباب و استادی که خود شما هستید، باعث می شود که تمام آنچه از بودن خود در جهان خود آگاه هستید ظاهر شود.

"هیچ کس (تجلی) به نزد من نمی آید مگر اینکه پدر من او را بکشد و من و پدرم یکی هستیم." شما دائماً آنچه را که از بودن آن آگاه هستید به سمت خود می کشید. تصور خود از خود را از تصور بنده به مسیح تغییر دهید. از این ادعا خجالت نکشید؛ فقط همانطور که شما ادعا می کنید، "من مسیح هستم،" کارهای مسیح را انجام خواهید داد.

"کارهایی را که من انجام می دهم باید انجام دهید و کارهای بزرگتر از این ها را نیز باید انجام دهید، زیرا من نزد پدرم میروم." "او خود را با خدا برابر دانست و انجام کارهای خدا را دزدی ندانست." عیسی می دانست که هر کسی که جرات کند خود را مسیح بنامد، به طور خودکار ظرفیت هایی را می پندارد که آثار تصور خود از مسیح را خواهد داشت. عیسی

همچنین می دانست که استفاده انحصاری از این اصل متجلی کردن فقط به او داده نشده است. او دائماً به پدرش در بهشت رجوع می کرد. وی اظهار داشت که آثارش نه تنها همانند افراد دیگر نیست، بلکه برتری با آن انسانی خواهد بود که جرات داشت خود را بزرگتر از آنچه او (عیسی) تصور کرده بود، تصور کند.

عیسی با بیان اینکه "او و پدرش یکی بودند اما پدرش بزرگتر از او بود،" نشان داد آگاهی او (پدر)، با آن چه از بودن آن آگاه بود، یکی است. او خود را به عنوان پدر یا آگاهی، بزرگتر از آنچه که خود را به عنوان عیسی که از بودن آگاه بود، دانست. شما و تصور شما از خودتان یکی هستید اما شما همیشه بزرگتر از هر تصویری از خودتان خواهید بود.

انسان در انجام کارهای عیسی مسیح کوتاهی می کند، زیرا سعی دارد آنها را از سطح آگاهی فعلی خود به انجام برساند. شما هرگز با فداکاری و مبارزه از دستاورد های فعلی خود عبور نخواهید کرد. سطح آگاهی فعلی شما فقط هنگامی کاهش می یابد که وضعیت فعلی را رها کرده و به سطح بالاتری برسید.

با توجه نکردن به محدودیت های فعلی و قرار دادن توجه بر آنچه می خواهید باشید، به سطح بالاتری از آگاهی خواهید رسید. {انکار وضعیت فعلی و تمرکز بر خواسته}

این کار را تنها با رویاپردازی یا آرزو خشک و خالی، امتحان نکنید بلکه به روشی مثبت انجام دهید. خود را به عنوان خواسته مورد نظر ادعا کنید. "من آن هستم" بدون فداکاری، بدون هرگونه پرهیزی، بدون هیچ ترفند انسانی. تمام آنچه از شما خواسته می شود پذیرش خواسته شماست. اگر جرات ادعای آن را داشته باشید، آن را متجلی خواهید کرد. در این موارد تفکر کنید: "من از قربانی شدن انسان خوشحال نمی شوم. نه با قدرت نظامی و نه با قدرت خود پیروز نخواهید شد، بلکه با کمک روح من پیروز خواهید شد. بخواهید و به شما داده خواهد شد. بیایید رایگان بخورید و بنوشید."

کارها تمام شد. تمام آنچه نیاز است تا این خصوصیات بروز داده شود ادعای "من آن هستم" است. خود را ادعا کنید همان چیزی باشید که می خواهید باشید و همان خواهید بود. تجلیات احساسات را دنبال می کنند، آنها مقدم بر آنها نیستند. اثبات این که هستید، ادعایی را که هستید دنبال خواهد کرد و مقدم بر آن نخواهد بود.

"همه را ترک کن و دنبال کن" یک دعوت مضاعف از شماست. در ابتدا، شما را دعوت می کند تا کاملاً از همه مشکلات دور شوید و سپس شما را به ادامه راه سوق می دهد و ادعا می کند که شما همان چیزی هستید که میخواهید باشید. همسر لوط نباشید که به گذشته نگاه می کند و می میرد یا تبدیل به نمک می شود. لوط باشید که به عقب نگاه نمی کند اما نگاه خود را به سرزمین موعود، آنچه مورد نظر است متمرکز می کند.

این کار را بکنید و خواهید فهمید که استاد (جادوگر) را پیدا کرده اید که غیب را از طریق دستور "من آن هستم" نمایان می کند.

فصل ۵: من کیستم؟

"عیسی پرسید: به عقیده شما من کیستم؟" - متی ۱۶:۱۵

"من خداوند هستم؛ این نام من است و جلال خود را به دیگری نخواهم بخشید." "من خداوند هستم، خدای همه انسان‌ها."

این من هستم در درون شما است، خواننده، این آگاهی، این آگاهی از بودن، خداوند است، خدای همه انسان‌ها. من هستم همان اویی {خدایی که انسان وی را او خطاب می کند} است که باید بیاید. از این پس به جستجوی دیگری نپردازید. تا زمانی که به خدایی جدا از خودتان اعتقاد داشته باشید، همچنان که قدرت تجلی خود را به تصورات خود منتقل می کنید، فراموش می کنید که تصور کننده هستید. {متصور بزرگتر از تصور است}

قدرت تصور و چیزی که تصور می شود یکی است اما قدرت تصور کردن {متصور} بیشتر از تصور است. هنگامی که عیسی، این حقیقت باشکوه را کشف کرد، اعلام کرد "من و پدرم یکی هستیم، اما پدر من بزرگتر از من است." قدرتی که خود را انسان تصور می کند، بزرگتر از تصور خودش است. همه تصورات محدودیت های متصور است.

"قبل از اینکه ابراهیم باشد، من هستم."

قبل از اینکه جهان باشد، من هستم. آگاهی مقدم بر همه تجلیات است و تکیه گاهی است که تمام تجلیات بر آن تکیه می کنند. برای متجلی نشدن چیزهایی که دوست ندارید، تمام آنچه از شما (متصور) انتظار می رود این است که توجه خود را از تصور دور کنید {انکار}. به جای "خارج از چشم، خارج از ذهن" باید "خارج از ذهن، خارج از چشم" مورد

توجه قرار گیرد. تجلیات فقط تا زمانی در معرض دید خواهند بود که نیرویی که متصور (من هستم) صرف خود می کند را داشته باشند. این امر در مورد همه آفرینش ها از الکترون بی نهایت کوچک تا جهان بی نهایت بزرگ صدق می کند.

"آرام باشید و بدانید که من خدا هستم." بله، این "من هستم" همان آگاهی شما از بودن، خداوند است، خدای احد. "من هستم" خداوند است، خدای همه انسان ها، خدای همه تجلیات.

این حضور، آگاهی بی قید و شرط شما، نه آغاز و نه پایان را درک نمی کند. محدودیت ها فقط در تجلیات وجود دارند. وقتی می فهمید که این آگاهی همان خود ابدی شماست، خواهید فهمید که من قبل از ابراهیم بوده ام.

شروع به درک این موضوع می کنید که چرا به شما گفته شده است "برو تو هم همین کار را بکن." اکنون شروع به شناسایی خود با این حضور، آگاهی، به عنوان تنها واقعیت کنید. شما به عنوان یک انسان واقعیت دیگری غیر از آنچه که خود ابدی شما، "من هستم" می باشد که خود را باور دارد، نخواهید داشت.

"به عقیده شما من کیستم؟" این سوالی نیست که دو هزار سال پیش پرسیده شود. این سوالی ابدی است، که توسط متصور متجلی شده است. این خود واقعی شما است، آگاهی شما از بودن، پرسیدن از خودتان، برداشت فعلیتان از خود است. "به عقیده شما آگاهی شما کیست؟" بدون توجه به نظر دیگری، این پاسخ فقط در درون خود شما قابل تعریف است.

من (خود واقعی شما) به نظر انسان علاقه ندارم. تمام علاقه آن در باور شما به خودتان است. شما در مورد من هستم درون خود چه می گوئید؟ می توانید جواب دهید و بگوئید، "من مسیح هستم؟" پاسخ یا میزان درک شما تعیین کننده جایگاهی است که در زندگی خواهید داشت. آیا خودتان را انسانی از یک نژاد خانوادگی، ملت و غیره می دانید؟ آیا

صادقانه این شناخت از خودتان را باور دارید؟ سپس زندگانی، خود واقعی شما، باعث ظهور این تصورات در دنیای شما می شود و شما با آن ها به گونه ای زندگی خواهید کرد که گویی واقعی هستند.

"من درب هستم." "من راه هستم." "من رستاخیز و زندگی هستم." "هیچ کس (یا تجلی) جز به وسیله من نزد پدر نمی رسد."

من هستم (آگاهی شما) تنها دربی است که از طریق آن هر چیزی می تواند به دنیای شما وارد شود. جستجوی نشانه ها را متوقف کنید. نشانه ها به مرور می آیند اما مقدم نیستند. شروع به تغییر نگرش و برگرداندن جمله از "دیدن و سپس باور کردن" به "باور کردن و سپس دیدن" بکنید. اکنون شروع به باور کنید، نه با اعتماد به نفس متزلزل مبتنی بر شواهد فریبنده خارجی بلکه با اطمینان بی پروا مبتنی بر قانون تغییرناپذیری که می توانید همان چیزی باشید که میخواهید باشید. خواهید فهمید که شما یک قربانی سرنوشت نیستید، بلکه قربانی بی ایمانی (به خودتان) هستید.

آنچه را که می خواهید تنها از طریق یک درب می تواند به دنیای تجلی وارد شود. "من درب هستم." آگاهی شما درب است، بنابراین باید از بودن و داشتن چیزی که می خواهید باشید و داشته باشید، آگاه باشید. هر گونه تلاش برای تحقق بخشیدن به خواسته های خود از راه های دیگری غیر از درب آگاهی، شما را به یک دزد تبدیل می کند. هر خواسته ای که احساس نشود، غیر طبیعی است. قبل از اینکه چیزی ظاهر شود، خدا "من هستم" آن را به عنوان خواسته مطلوب احساس می کند؛ و سپس چیزی که احساس می شود ظاهر می شود. خواسته مورد نظر زنده می شود و از نیستی بلند می شود.

من ثروتمند، فقیر، سالم، بیمار، آزاد یا محدود هستم، ابتدا شرایطی بودند که قبل از متجلی شدن، احساس شدند. دنیای شما آگاهی عینیت یافته شما است. وقت خود را برای تغییر فضای بیرونی تلف نکنید. درون خود را تغییر دهید و

خواستہ ی در حال متجلی شدن شما، از خود مراقبت خواهد کرد. وقتی حقیقت این گفته بر شما آگاہ شد، خواهید فهمید کہ کلمہ گمشده یا کلید ہر دربی را پیدا کردہ اید. من ہستم (آگاہی شما) کلمہ جادویی گمشده ای است کہ همانند آنچه کہ شما از بودن آن آگاہ ہستید، جسمیت یافتہ است.

"من او ہستم." در حال حاضر من، شما را کہ معبد زندہ من ہستید با حضور خود تحت الشعاع قرار می دہم و تجلی جدیدی را برای شما می خواہم. خواستہ های شما سخنان گفتاری من است. سخنان من روح و حیات است و کلامی کہ از دہان من خارج می شود ہمینطور بیہودہ نخواہد بود. آنها لباس هایی ہستند کہ من، خود بی چہرہ و بی شکل شما، میپوشم. بین! من لباس آرزوہایت را پوشیدہ ام و درب منزل (آگاہی تو) ایستادہ و آن را می کوبم. اگر صدای من را می شنوی و آغوش را بہ روی من باز می کنی (مرا بہ عنوان منجی خود تشخیص می دہی)، من نزد تو خواہم آمد و با تو نان خواہم خورد و تو نیز با من.

اینکہ چطور و چگونہ سخنان من (خواستہ های شما)، برآوردہ می شود ہیچ ارتباطی بہ شما ندارد. سخنان من راہی است کہ شما از آن آگاہی ندارید. آنها راہ خود را پیدا خواہند کرد. تمام آنچه از شما خواستہ می شود باور داشتن است. آرزوہای خود را باور کنید کہ لباس هایی است کہ منجی شما می پوشد.

اینکہ سخنان من، خواستہ های شما، چگونہ برآوردہ می شود، دغدغہ شما نیست. کلمات من راہی دارند کہ شما نمیدانید. تنها چیزی کہ از شما خواستہ می شود این است کہ ایمان داشته باشید. ایمان داشته باشید کہ آرزوہای شما لباسی است کہ منجی شما می پوشد. اعتقاد شما بہ اینکہ اکنون همان چیزی ہستید کہ می خواهید باشید اثبات پذیرفتن موهبت های زندگی است. شما درب را بہ روی پروردگار خود کہ لباس آرزوی شما را پوشیدہ است باز کردہ اید تا در لحظہ ای کہ این عقیدہ را در خود تثبیت کنید، وارد شود.

هنگامی که دعا می کنید، باور کنید که دریافت کرده اید و چنین خواهد بود. همه چیز برای کسی که ایمان دارد ممکن است. از طریق باور خود، غیرممکن را ممکن کنید؛ و غیرممکن (برای دیگران)، خود را در دنیای شما مجسم خواهد کرد. همه انسان ها مدرکی برای اثبات قدرت ایمان داشته اند. ایمانی که کوه ها را به حرکت در می آورد، ایمان به خودتان است. کسی که اعتماد به نفس نداشته باشد، به خدا ایمان نخواهد داشت. ایمان شما به خدا با اعتماد به نفس شما اندازه گیری می شود. "من و پدرم یکی هستیم،" انسان و خدای او یکی هستند، آگاهی و تجلی یکی هستند.

"خدا فرمود: بگذارید در میان آب ها یک فلکی باشد." بگذارید در میان همه تردیدها و تغییر عقاید دیگران، یک اعتقاد راسخ وجود داشته باشد، و شما زمین خشک را خواهید دید. اعتقاد شما ظاهر خواهد شد. پادشاه برای کسی است که تا آخر دوام بیاورد. باور اگر متزلزل باشد باور نیست. آرزوی شما مانند ابرهای بدون باران خواهد بود، مگر اینکه ایمان بیاورید.

آگاهی بدون قید و شرط شما یا "من هستیم،" مریم مقدس است که با هیچ مردی هم بستر نشده و با این وجود، بدون کمک انسان، باردار شده و پسری به دنیا آورده است. مریم، آگاهی بی قید و شرط، آرزو کرد و سپس نسبت به بودن آگاه شد. این حالت شرطی شده ای که می خواست خواسته اش را با آن متجلی کند، به نوعی برای دیگران ناشناخته بود. بروید و همین کار را انجام دهید؛ آگاهی از آنچه می خواهید باشید را فرض کنید و شما نیز منجی خود را به دنیا خواهید آورد. هنگامی که بشارت داده می شود، هنگامی که اشتیاق یا تمایل شما را در بر می گیرد، باور کنید که این کلام خداوند است که از طریق شما تجسم می یابد. برو، این چیز مقدس را که تصور کرده ای به هیچکس نگو. راز خود را در درون خود مخفی کنید و پروردگار را بزرگ جلوه دهید، باور کنید آرزوی شما که منجی شماست، بسویتان خواهد آمد.

وقتی این اعتقاد چنان محکم ثابت شود که از نتیجه آن اطمینان داشته باشید، خواسته شما تجسم می یابد. چگونه این کار انجام خواهد شد؟ هیچ کس نمی داند. من، آرزوی تو، راه هایی دارم که آنها را نمی دانید. خواسته شما را می توان به

یک دانه تشبیه کرد، و دانه‌ها در درون خود حاوی قدرت و برنامه خود بیانگری هستند. آگاهی شما خاک است. اگر بعد از اینکه خود را همانطور که میخواهید ادعا کردید و آن چیزی را که می‌خواهید، در همین لحظه حال داشته باشید، {حس کنید} این دانه‌ها با موفقیت کاشته می‌شوند و بدون هیچ اضطرابی و با اطمینان خاطر، نتیجه آنرا خواهید دید.

اگر من به آگاهی طبیعی بودن خواسته خود دست پیدا کنم، به طور خودکار آن خواسته را به سمت خود جلب میکنم. آگاهی دربی است که زندگی از طریق آن خود را نشان می‌دهد. آگاهی همیشه خودش عینیت می‌یابد.

آگاهی از بودن یا تصاحب چیزی، به معنای بودن یا داشتن چیزی است که از بودنشان یا تصاحبشان آگاه هستید. بنابراین، خود را به آگاهی از خواسته خود برسانید و خواهید دید که آن به صورت خودکار تجلی می‌یابد.

برای این کار باید هویت فعلی خود را انکار کنید. "بگذارید خودش خودش را انکار کند." شما با توجه نکردن به یک چیز آن را انکار می‌کنید. برای رها کردن چیزی، مشکلی یا نفسی (ایگو) از آگاهی، شما باید در ساحت خدا سکنی‌گزینید. خدا "من هستم" می‌شود.

بی حرکت باشید و بدانید که من هستم همان مفهوم خداوند است. باور کنید، احساس کنید که من هستم؛ بدانید که دانستن احدیت در درون شما، یعنی آگاهی شما از بودن، همان خداست. چشمان خود را ببندید و خود را بی چهره، بی شکل و بدون پیکر احساس کنید. به این سکون نزدیک شوید که گویی آسانترین کار در جهان است. این نگرش، موفقیت شما را تضمین می‌کند.

هنگامی که همه افکار منفی و نفس (ایگو) را از آگاهی رها کردید (زیرا شما اکنون در احساس فقط "من هستم" شناور شده‌اید)، در این حالت بی شکل، خود را همان چیزی که می‌خواهید باشید حس کنید. احساس کنید "من هستم آنکه هستم".

لحظه ای که به درجه خاصی از شدت رسیدید و احساس کردید که یک تصور جدید هستید، این احساس یا آگاهی جدید شکل می گیرد و به موقع خود را در دنیا مجسم می کند. این برداشت جدید به همان صورت طبیعی که اکنون هویت فعلی خود را متجلی می کنید، خود را نشان خواهد داد. برای متجلی کردن خصوصیات آگاهی به طور طبیعی، باید در آن آگاهی سکنی گزینید. با یکی شدن با آن، آن را تصاحب کنید. احساس کردن یک چیزی به شدت و پس از آن با اطمینان خاطر استراحت کردن، باعث می شود که آن چیز در دنیای شما احساس شود. "من از برج دیدبانی خود بالا می روم و آرام خواهم ایستاد تا نجات پروردگار بسویم بیاید" من نسبت به احساس خود راسخ خواهم بود، مطمئن خواهم ماند که چنین است و تجلی آرزوی خود را خواهم دید.

"انسان چیزی دریافت نمی کند، مگر اینکه از بهشت به او داده شود". به یاد داشته باشید، بهشت آگاهی شماست. پادشاهی آسمان در درون شماست. به همین دلیل به شما هشدار داده می شود که هر شخصی را پدر نخوانید. آگاهی شما، پدر، تمام آنچه شما هستید است. دوباره به شما گفته می شود، "در بین راه به کسی سلام نگویند." به هیچ کس به عنوان یک مقام مراجعه نکنید. چرا وقتی که متوجه می شوید جهان شما، با تمام جزئیاتش از درون شما سرچشمه گرفته و به عنوان تنها مرکز تصور، پایدار است باید از انسان ها اجازه تجلی کردن بگیرید؟

ممکن است تمام دنیای شما به فضای جسمیت یافته ای که منعکس کننده اعتقادات و پذیرش های شما می باشد تشبیه شود، که با حضور بی شکل و بدون چهره یعنی "من هستم" منعکس شود. تمام دنیای خود را به جوهره اولیه خود تقلیل دهید و چیزی جز شما، حضوری بدون بُعد، متصور، باقی نخواهد ماند.

متصور یک قانون جدا است. تصورات تحت چنین قانونی نباید با واقعیت های گذشته سنجیده شود یا با ظرفیت های فعلی اصلاح شود، زیرا بدون هرگونه تأملی، تصور، به روشی که برای انسان ناشناخته است خود را متجلی می کند.

مخفیانه بروید و آگاهی جدید را تصاحب کنید. خود را چنین احساس کنید و محدودیت های قبلی باید به راحتی آب شدن برف در یک روز گرم تابستان از بین بروند. شما حتی محدودیت های قبلی را به یاد نمی آورید. آنها هرگز بخشی از این آگاهی جدید نبوده اند. وقتی او به نیکودیموس گفت، "شما باید دوباره متولد شوید"، چیزی بیش از حرکت از حالت آگاهی به حالت دیگر نبود.

"هر آنچه را که به نام من بخواهید، انجام خواهم داد." این قطعاً به معنای خواستن با کلمات نیست، و صدا زدن خدا یا عیسی مسیح با لب و دهان نیست، زیرا میلیون ها نفر از این طریق درخواست کرده اند و نتیجه ای نگرفته اند. این که خود را یک چیزی که می خواهید باشید احساس کنید، به این معنا است که آن چیز را به نام او بخواهید. من هستم حضور بی نام است. اینکه خود را ثروتمند احساس کنید به این معنا است که به نام او ثروت بخواهید. "من هستم" غیر شرطی است نه ثروتمند است و نه فقیر، نه قوی است و نه ضعیف. به عبارت دیگر، هیچ تفاوتی میان یهودی و غیر یهودی، برده و آزاد، مرد و زن وجود ندارد زیرا همه شما در اتحاد با عیسی مسیح، یک هستید. اینها همه برداشت ها یا محدودیت های بی حد و حصر هستند، بنابراین نام های بی نام هستند. این که خود را هر چیزی که می خواهید احساس کنید به این معنا است که از بی نام "من هستم" بخواهید تا آن را برای شما متجلی کند. "با در نظر گرفتن ماهیت چیز مورد نظر، هر چه می خواهید با نام من بخواهید و من آن را به شما خواهم داد."

"اگر ایمان نیلورید که من او هستم، در گناهان خود خواهید مرد." - یوحنا ۸:۲۴

"همه چیز به دست خداوند به وجود آمدند و بدون آن هیچ چیزی به وجود نیامد." پذیرش این حرف برای کسانی که در سیستم های مختلف مذهب ارتدوکس آموزش دیده اند سخت است. همه چیز اعم از خوب، بد و بی اثر توسط خدا ساخته شده است. "خداوند، انسان را (تجلی) به شکل خود آفرید؛ او را به صورت خدا آفرید." ظاهراً بر این درهم تنیدگی افزوده شده؛ و گفته شد "خدا دید که آفرینش او خوب است." در مورد این مساله به ظاهر ناهنجار چه نظری دارید؟ چگونه انسان می تواند همه آفرینش و همه چیز را خوب ببیند وقتی آنچه که به او آموخته شده این واقعیت را انکار میکند؟ یا درک خدا اشتباه است و یا اینکه چیز دیگری در آموزش انسان غلط است. منظور نویسنده این است که اگر همه چیز به دست خداوند خلق شده است و آفرینش او خوب است پس چرا در جهانی مملو از بدی زندگی میکنیم؟

"برای پاک همه چیز پاک است." این جمله تعجب آور دیگری است. همه انسان های خوب، مردمان پاک و مقدس بزرگترین منع کنندگان هستند. جمله بالا را با این جمله مقایسه کنید، "دیگر برای کسانی که در پیوستگی با عیسی مسیح به سر می برند هیچ محکومیتی (منعی) وجود ندارد" و پس از درک این آیه شما مانعی غیر قابل عبور در برابر قضاات خود منصوب جهان خواهید داشت. چنین روشننگری ها برای قاضیانی که خود را صالح می پندارند و مفاهیم را کورکورانه تغییر می دهند و از بین می بردند، معنایی نخواهد داشت. آنها با اعتقاد راسخ به این فرض که در حال بهبود جهان هستند به تعلیمات خود ادامه می دهند. از آنجایی که انسان نمی داند که دنیای وی، آگاهی فردی به تصویر کشیده شده خودش است، بیهوده تلاش می کند تا خود را با نظر دیگران مطابقت دهد، تا اینکه بخواهد با تنها عقیده موجود یعنی عقیده خودش در مورد خودش، مطابقت داشته باشد.

وقتی عیسی آگاهی خود را از این قانون شگفت انگیز خودگردانی {کنترل صد در صدی زندگی به دست خود} کشف کرد، اعلام نمود، "و بخاطر آن ها خودم را تقدیس می کنم تا آنها نیز با راستی تقدیس گردند." او می دانست که آگاهی تنها واقعیت است، چیزهایی که عینیت می یابند، چیزی بیش از حالات مختلف آگاهی نیستند. عیسی به پیروان خود هشدار داد که ابتدا به دنبال پادشاهی آسمان (آن حالت آگاهی که باعث خلق خواسته مورد نظر می شود) بروند تا همه چیز به آنها اضافه شود. او همچنین اظهار داشت، "من حقیقت هستم" او می دانست که آگاهی انسان، حقیقت یا علت همه آن چیزی است که در دنیای خود می بیند.

عیسی فهمید که جهان مانند انسان ساخته شده است. او می دانست که انسان دنیای خود را همانگونه که بود می دید، زیرا انسان همان چیزی بود که بود. به طور خلاصه، تصور انسان از خودش دنیای او را تعیین می کند.

همه مخلوقات به دست خداوند (آگاهی) بوجود آمدند و بدون آن هیچ مخلوقی بوجود نیامده است. آفرینش خوب و بسیار خوب ارزیابی می شود زیرا کاملاً شبیه همان آگاهی است که آن را تولید کرده است. اینکه آگاه از یک خواسته ای باشید و سپس خود را در حال تجلی چیز دیگری غیر از آنچه که از بودن آن آگاه هستید ببینید، نقض قانون بودن است؛ بنابراین اصلاً خوب نخواهد بود. قانون بودن هرگز شکسته نمی شود؛ انسان همیشه خود را در حال تجلی آنچه که از بودنش آگاه است می بیند. چه خوب، چه بد و چه بی اثر، با این وجود، این شباهت کاملی از تصور او از خودش است؛ این خوب و بسیار خوب است.

نه تنها همه چیز توسط خدا خلق شده، بلکه همه چیز از خدا خلق شده است. همه از فرزندان خدا هستند. خدا یگانه است. چیزها یا تقسیمات تجسم یک واحد است. خدایی که یگانه است، باید خودش را امر کند که به ظاهر دیگری باشد زیرا دیگری وجود ندارد. یگانه نمی تواند چیزی را در خود داشته باشد که خودش نباشد. اگر چنین می شد، پس یگانه

نبرد. دستورات برای اینکه تأثیرگذار باشند، باید از سوی خودِ دستور دهنده بیایند. "من همانی هستم که هستم" تنها دستور موثر است. "من خداوند هستم و در کنار من هیچ کس دیگری وجود ندارد." شما نمی‌توانید به چیزی که نیست دستور دهید. از آنجا که مورد دیگری وجود ندارد، شما باید به خود امر کنید همان چیزی شوید که می‌خواهید باشید.

بگذارید منظورم را از دستور موثر روشن کنم. شما مانند طوطی این عبارت را تکرار نمی‌کنید که "من هستم آنکه هستم؛" چنین تکرار بیهوده‌ای احمقانه و بی‌نتیجه خواهد بود. این کلمات نیستند که آن را موثر می‌کنند. این آگاهی از بودن آن چیز است که آن را موثر می‌کند.

وقتی می‌گویید "من هستم"، اعتراف به بودن می‌کنید. کلمه "آنکه" در عبارت "من هستم آنکه هستم" بیانگر آنچه شما می‌خواهید باشید است. دومین "من هستم" فریاد پیروزی است.

تمام این درام درون خود با استفاده از کلمات یا بدون آن اتفاق می‌افتد. آرام باشید و بدانید که هستید. این سکون با مشاهده ناظر حاصل می‌شود. بی‌سر و صدا اما با احساس تکرار کنید، "من هستم. من هستم" تا زمانی که شما تمام آگاهی از جهان را از دست دهید و خود را دقیقاً به عنوان بودن {وجود ازل / آگاهی کل} بشناسید.

آگاهی، دانستن این که "هستید"، خدای متعال است؛ من هستم. پس از تحقق این امر، با احساس کردن خواسته مورد نظر، خود را به عنوان آنچه می‌خواهید باشید تعریف کنید: "من آن هستم" این درک که شما هم اکنون آن خواسته مورد نظر را دارید یا همان چیزی هستید که می‌خواهید به آن تبدیل شوید، باعث ایجاد هیجان در تمام وجود شما خواهد شد. وقتی باور شما ریشه کرد و واقعاً باور داشتید که همان چیزی هستید که می‌خواستید باشید سپس

"من هستم" دوم به عنوان فریاد پیروزی بیان می شود. این مکاشفه عرفانی موسی را می توان در سه مرحله دید:
من هستم؛ من آزادم؛ من واقعاً هستم!

فرقی نمی کند ظواهر و شواهد پیرامون زندگی شما چه هستند. هر چیزی راه را برای آمدن پروردگار فراهم می کند. من خداوند هستم، در ظاهر چیزی می آیم که از بودن آن آگاهم. تمامی ساکنان زمین نمی توانند آمدن من را متوقف کنند یا قدرت من را به عنوان چیزی که من از آن گاه هستم زیر سوال ببرند.

"من نور جهان هستم" به شکل تصویری که از خودم دارم متبلور می شود. آگاهی، نور جاویدان است که فقط از طریق تصور شما از خود متبلور می شود. تصور خود را از خود تغییر دهید و به طور خودکار دنیایی را که در آن زندگی میکنید تغییر خواهید داد. سعی نکنید مردم را تغییر دهید. آنها فقط پیام آورانی هستند که به شما می گویند چه کسی هستید. به خود ارزش دهید و آنها این تغییر شما {ارزش گزاری به خودتان} را تایید می کنند.

اکنون خواهید فهمید که چرا عیسی خود را به جای دیگران مقدس دانسته، چرا که برای سراپا پاک همه چیز پاک است، چرا در عیسی مسیح (آگاهی بیدار) هیچ محکومیتی (منع) وجود ندارد. از خواب محکومیت بیدار شوید و اصل زندگی را ثابت کنید. نه تنها قضاوت خود در مورد دیگران بلکه محکوم کردن خود را هم متوقف کنید.

مکاشفه نورانی را بشنو، "من می دانم و توسط خداوند مسیح عیسی متقاعد شده ام که هیچ چیز از خود نجس نیست، اما برای هر کسی که چیزی را ناپاک می بیند نجس است" و دوباره، "خوشا به حال کسی که بخاطر کاری که نیکو می شمارد، خود را قضاوت نمی کند."

دیگر از خود نپرسید که آیا لیاقت این ادعا را دارید که خودتان همان چیزی هستید که می خواهید باشید. تا زمانی که خود را محکوم کنید، توسط جهان محکوم خواهید شد.

شما نیازی به انجام کاری ندارید. کارها تمام شد. اصلی که همه چیز به دست آن خلق می شود و بدون آن چیزی خلق نمیشود، ابدی است. شما این اصل هستید. آگاهی شما از بودن همان قانون جاودانه است. شما هرگز چیزی را که از بودن آن آگاه نبوده اید متجلی نکرده اید و نخواهید کرد. آگاهی از خواسته ای را که می خواهید متجلی کنید فرض کنید. آن را تا زمانی که متجلی شود ادعا کنید. آن را حس کنید و در درون آن حس زندگی کنید تا زمانی که آن را به ماهیت خود تبدیل کنید.

این فرمول ساده را در نظر بگیرید: توجه را از تصور کنونی خود از خود بگیرید و آن را بر تصور ایده آل خود قرار دهید. تصور ایده آلی که قبلاً فراتر از تصور خود به آن اندیشیده اید. ادعا کنید که همین حالا همان تصویر ایده آل هستید نه آنچیزی که به مرور زمان خواهید بود. این کار را انجام دهید و دنیای محدودیت‌های کنونی شما از هم پاشیده خواهد شد زیرا ادعای جدید شما مانند ققنوس از خاکسترش برمی خیزد.

"از این جمعیت عظیم نهراسید و ناامید نشوید، زیرا نبرد از آن شما نیست، بلکه از آن خداست." شما با مشکل خود مبارزه نمی کنید. مشکل شما تا زمانی زنده خواهد ماند که از آن آگاه باشید. توجه خود را از مشکل خود و دلایل متعددی که چرا نمی توانید به ایده آل خود برسید، دور کنید. توجه خود را کاملاً بر روی چیز مورد نظر متمرکز کنید.

"همه را رها کن و مرا دنبال کن." در مواجهه با موانع به ظاهر سخت ادعای آزادی خود را داشته باشید. آگاهی از آزادی پدر آزادی است. آن روشی برای تجلی خود دارد که هیچکس نمی داند. "شما نیازی به جنگیدن در این نبرد نخواهید داشت. بنشینید، آرام باشید و نجات خداوند را با خود ببینید."

"من خداوند هستم." "من هستم" (آگاهی شما) خداوند است. این آگاهی که نشان می دهد کارها انجام شده است، خداوند هر موقعیتی است. با دقت به این وعده گوش فرا دهید: "شما نیازی به جنگیدن در این نبرد نخواهید داشت: بنشینید، آرام باشید و نجات خداوند را با خود ببینید."

با خود! آن آگاهی خاصی که شما با آن یکی می شوید، پروردگارِ عهد و پیمان است. او بدون کمک، چیزی را که بر روی زمین توافق شده است برقرار خواهد کرد. آیا می توانید در برابر لشکر دلایلی که می گویند که کاری را نمی توان انجام داد، بی سر و صدا با خداوند توافق کنید که آن کار انجام خواهد شد؟ آیا اکنون که خداوند را آگاهی خودتان از بودن یافتید، می توانید آگاه شوید که در نبرد پیروز شده اید؟ مهم نیست که دشمن چقدر نزدیک و تهدید کننده به نظر می رسد، اما آیا می توانید با اطمینان از این که پیروزی از آن توست، ایستاده و سربلند ادامه بدهی؟ اگر بتوانید، نجات خداوند را خواهید دید.

به یاد داشته باشید که پاداش از آن کسی است که صبر کند. آرام باشید. آرام بودن همان اعتقاد عمیقی است که میگوید همه چیز خوب است. تمام شد. مهم نیست که چه چیزی شنیده می شود یا دیده می شود، شما بی حرکت می مانید و آگاه هستید که در پایان پیروز خواهید شد. همه چیز با چنین قراردادهایی ساخته می شود و بدون چنین توافقی چیزی ساخته نمی شود. "من هستم آنکه هستم."

در مکاشفات ثبت شده است که آسمان جدید و زمین جدید ظاهر خواهد شد. به یوحنا که این رؤیا را دید گفته شد که بنویسد: "انجام شد." بهشت آگاهی شماست و زمین حالت متبور آن {جایگاه تجلی رویاها}. بنابراین مانند یوحنا بپذیرید - "انجام شد."

تنها چیزی که از شما انتظار می رود این است که به سطحی از آنچه که می خواهید و بدون توجه به چگونگی تجلی آن، بروید. این امر با احساس بودن آن خواسته، صورت می پذیرد.

بگذارید مثالی بزنم که ممکن است به شما در درک این رمز و راز کمک کند. فرض کنید وارد یک سینمای شده اید و درست زمانی که وارد می شوید، فیلم پایان می رسد. تمام چیزی که از فیلم دیدید پایان خوش آن بود. چون می خواهید کل داستان را ببینید، منتظر می شوید تا فیلم دوباره شروع شود. وقتی داستان فیلم به اوج می رسد، قهرمان به عنوان فردی به نمایش در می آید که با شواهد نادرست متهم شده است و اشک همه تماشاگران را درمی آورد اما شما فارغ از اینکه چه بر سر قهرمان در طول داستان می آید، از پایان خوش این فیلم آگاهی دارید.

به همین ترتیب تا پایان آنچه که می خواهید بروید. با این احساس که آگاهانه آنچه را که مایل به تجلی و داشتن آن هستید همین حالا در اختیار دارید، شاهد پایان خوش آن باشید. و شما از طریق ایمان (که از قبل، نتیجه خواسته خود را درک کرده اید)، اطمینان کامل از تجلی یافتن آن را خواهید داشت. این دانش شما را در بازه زمانی لازم که خواسته شما تجلی یابد، حفظ می کند. از انسان کمک نخواهید؛ با ادعای آگاهانه خود که اکنون همان چیزی هستید که به عنوان یک انسان امیدوارید باشید، احساس کنید که "خواسته شما متجلی شده و تمام."

فصل ۷: به اراده تو انجام شود

"لیکن نه به اراده من، بلکه به اراده تو به انجام رسد." لوقا ۲۲:۴۲

این کناره گیری از موضع قدرت و واگذاری آن به خداوند {لیکن نه به اراده من، بلکه به اراده تو به انجام رسد}، مفهوم کورکورانه ای نیست که "من خودم نمی توانم کاری انجام دهم و پدر درون من، کار را انجام می دهد." انسان وقتی اراده می کند، سعی می کند چیزی را که اکنون وجود ندارد، به مرور در زمان و مکان خاصی ظاهر کند. خیلی اوقات ما از کاری که واقعاً انجام می دهیم آگاهی نداریم. ما بطور ناخودآگاه اظهار می کنیم که ظرفیت تجلی چیزی را نداریم. ما آرزوی خود را به امید دستیابی به ظرفیت های لازم در آینده می دانیم. "من نیستم، اما خواهم بود." {که این اشتباه محض است}.

انسان نمی فهمد که آگاهی همان پدری است که کار را انجام می دهد، بنابراین سعی می کند بگوید که از بودن، آگاهی ندارد. چنین درگیری های فکری محکوم به شکست است؛ فقط زمان حال، خودش را متجلی می کند. تا زمانی که آگاه نباشم من همان چیزی هستم که آن را دنبال می کنم، به آن دست نخواهم یافت. خدا (آگاهی شما) جوهره و تمامیت همه چیز است. مشیت خدا شناخت آنچه می باشد است، نه آنچه خواهد بود. به جای دیدن این عبارت به عنوان "به اراده تو انجام خواهد شد،" آن را به عنوان "به اراده ات انجام شد" ببینید. کارها تمام شد.

اصلی که توسط آن همه چیز قابل مشاهده می شود ابدی است. "چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به دل انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوست داران خود مهیا کرده است." وقتی یک مجسمه ساز به یک قطعه سنگ مرمر بی شکل نگاه می کند، می بیند که در توده بی شکل آن، قطعه هنری تمام شده خود دفن شده است. مجسمه ساز به جای اینکه شاهکار خود را بسازد، فقط با برداشتن بخشی از سنگ مرمر که تصور او را پنهان می کند، آن

را آشکار می سازد. در مورد شما نیز همین مورد صدق می کند. در آگاهی بی شکل شما همه آنچه که تصور می کنید زهفته است. به رسمیت شناختن این حقیقت شما را از یک کارگر غیر ماهر که سعی در ایجاد ساخت مجسمه دارد، به یک هنرمند بزرگ تبدیل می کند که چنین مجسمه ای را از دل سنگ تشخیص می دهد.

ادعای شما مبنی بر اینکه اکنون همان چیزی هستید که می خواهید باشید، حجاب تاریکی انسان را از بین می برد و ادعای شما را کاملاً آشکار می کند. اراده خدا در کلام بیوه آشکار شد: "خوب است." اما اراده انسان این بود که "خوب خواهد بود."

عبارت "من خوب خواهم شد" مثل این است که بگوییم، "من بیمار هستم." نمیتوان خدا، این مفهوم اکنون ابدی را، با سخنان تکراری و بیهوده تقلید کرد. خداوند به طور مداوم آنچه را که هست تجسم می کند. بنابراین عیسی خود را شناخت (که خود را با خدا برابر کرد) و مفهوم کمبود (آینده ← "من باید باشم") را به "من آن هستم" تبدیل کرد. "من آن هستم؛ تمام؛ ممنون پدر."

اکنون شما حکمت را در سخنان پیامبر مشاهده خواهید کرد که می گوید: "بگذارید ضعیف بگویند، من قوی هستم." یوئیل ۳:۱۰. انسان در نابینایی خود به توصیه های پیامبر توجه نخواهد کرد؛ او همچنان ادعا می کند که خودش ضعیف، فقیر، بدبخت و سایر عبارات نامطلوب دیگری است که سعی دارد جاهلانه در آینده از این ویژگی ها خلاص شود. چنین افکاری، قانونی را که می تواند او را آزاد کند، خنثی می کند.

فقط یک درب وجود دارد که از طریق آن می توانید وارد دنیای خود شوید. "من درب هستم." وقتی شما می گویند که "من هستم"، شما خود را اول شخص زمان حال اعلام می کنید. آینده ای وجود ندارد. دانستن اینکه من هستم، آگاهی از بودن است. تا زمانی که از بودن چیزی که می خواهید آگاهی نداشته باشید به بیراهه می روید.

اگر به دنبال ظواهر قضاوت کنید، همچنان برده شواهد حواس خود خواهید بود. برای شکستن این طلسم هیپنوتیزم کننده حواس، به شما گفته شده است، "برو داخل و درب را ببند." قبل از اینکه ادعای جدید شما مورد توجه قرار بگیرد، باید درب حواس را کاملاً ببندید. بستن درب حواس به همان سختی که در ابتدا به نظر می رسد نیست. بدون تلاش انجام می شود.

خدمت همزمان به دو استاد غیرممکن است. انسان استاد، در خدمت آن چیزی است که از بودن آن آگاه است. من خداوند و استاد آن چیزی هستم که از بودن آن آگاهم. اگر آگاهی از فقیر بودن را داشته باشم، به فقیر بودن ادامه خواهم داد. بنده من (فقر)، تا زمانی که "من هستم" (پروردگار) از فقیر بودن آگاه هست، مجبور است از من پیروی کند (آگاهی از فقر).

به جای درگیر شدن با شواهد حواس، ادعا کنید که همان چیزی هستید که می خواهید باشید. وقتی توجه شما به این ادعا جلب می شود، درب های حواس به طور خودکار در برابر استاد سابق شما بسته می شوند (چیزی که از بودن آن آگاه بودید). همانطور که در احساس بودن گم می شوید، (چیزی که اکنون ادعا می کنید در مورد خودتان درست است)، درب های حواس یک بار دیگر باز می شوند و دنیای شما را نشان می دهند که بیانگر و متجلی کننده کامل آنچه شما از بودن آن آگاه هستید، می باشد.

بیباید از عیسی مثال بزینم که فهمید به عنوان انسان نمی تواند کاری کند که تصویر کنونی خود را از فقدان تغییر دهد. او درب حواس خود را در برابر مشکل خود بست و نزد پدرش رفت، کسی که همه چیز برای او ممکن است. او که ادله حواس خود را انکار کرده بود، خودش ادعا کرد که همان چیزی است که لحظه ای قبل حواسش به او گفت، نباید باشد. او که می دانست آگاهی شباهت خود را بر روی زمین نشان می دهد، در آگاهی ادعا شده خود باقی ماند تا اینکه درب ها

(حواس او) باز شد و حکمرانی خداوند را تأیید کرد. به یاد آور، "من هستم، پروردگار همه است." هرگز از اراده انسان که ادعا می کند "من خواهم بود،" استفاده نکنید. مثل عیسی از خود انسانی دست بکشید و ادعا کنید، "من آن هستم."

فصل ۸: خدای دیگری نیست

"من اول هستم و من آخر هستم. و در غیر از من خدایی نیست." - اشعیا ۴۴:۶

"من یهوه، خدای تو هستم که تو را از سرزمین مصر، از خانه اسارت بیرون آورده است. تو غیر از من خدای دیگری نخواهی داشت." - تثیبه ۵:۷، ۶

"تو غیر از من خدای دیگری نخواهی داشت." مادامی که انسان به یک قدرت جدا از خودش اعتقاد داشته باشد، تا آن زمان هستی و بودن خودش را از خودش سلب می کند. هر اعتقادی به قدرت های جدا از خودش، چه به خیر و چه شر، همانند پرستش بت ها خواهد بود.

اعتقاد به قدرت داروها برای بهبودی، رژیم های غذایی برای تقویت بدن و پول برای امنیت؛ ارزش ها یا صرافی هایی هستند که باید قدرت را از آنها گرفت، پس از آن انسان می تواند این نگرش را متجلی کند. این درک، معبد صرافی ها را بیرون می اندازد. "شما معبد خدای زنده هستید." معبدی ساخته شده بدون دست. نوشته شده است "آیا مکتوب نیست که خانه من، خانه عبادت تمامی امت ها نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را لانه دزدان ساخته اید."

سارقانی که شما را سرقت می کنند اعتقادات غلط خود شما هستند. این اعتقاد شما به یک چیز است که به شما کمک میکند، نه خود آن چیز. فقط یک قدرت وجود دارد: "من او هستم." به دلیل اعتقاد شما به چیزهای خارجی، با انتقال نیرویی که شما هستید به همان چیزهای خارجی، شما به آنها قدرت می دهید. درک کنید، خودتان قدرتی هستید که به اشتباه به شرایط بیرونی داده اید. کتاب مقدس انسان متفکر را با شتری مقایسه می کند که نمی تواند از چشم سوزن {سوراخ سوزن} عبور کند. چشم سوزنی که به آن اشاره شده دروازه کوچکی در دیوارهای اورشلیم بود. آنقدر باریک بود به طوری که شتر نمی توانست از میان آن عبور کند تا زمانی که از شر کوهانش {بارهایش} خلاص شد. مرد ثروتمند

{به ظاهر دانا} که با مفاهیم دروغین انسانی سنگین شده است، نمی تواند وارد پادشاهی آسمان شود مگر اینکه از بارهای اضافی خود خلاص شود.

انسان در قوانین، نظرات و اعتقادات ساخته شده توسط بشریت چنان احساس امنیت می کند که آنها را با قدرت دروغینشان به کار می گیرد. با ابراز خرسندی از اینکه دانش او همه چیز است، غافل از این است که همه ظواهر برونی چیزی جز حالات ذهنی فرافکنی شده وی نیستند. وقتی که این موضوع را می فهمد، آگاهی از یک کیفیت بدون کمک هیچ ارزش یا ارزش دیگری آن کیفیت را بیرونی می کند و یک ارزش واقعی یعنی آگاهی خود را ایجاد می کند.

"خداوند در معبد مقدس خویش است." آگاهی در آن چیزی که از بودن آن آگاه است ساکن است. "هستم" انسان، خداوند و معبد اوست. با دانستن اینکه آگاهی، خود را عینیت می بخشد، انسان باید همه انسان ها را بخاطر آنچه که هستند ببخشد. او باید بداند که همه (بدون کمک دیگران) چیزی را متجلی می کنند که از بودن آن آگاه هستند. پطروس، انسان روشن فکر یا منظم، می دانست که تغییر آگاهی باعث ایجاد تغییر در تجلی خواسته مورد نظر می شود. او به جای همدردی با گدایان زندگی در دروازه معبد، با این نگرش که: "من هیچ نقره و طلایی (برای تو) ندارم، اما آنچه دارم (آگاهی از آزادی)، به تو می دهم" به زندگی می پردازد.

"هدیه خدا را برافروز." دست از التماس بردارید و ادعا کنید که همان چیزی هستید که تصمیم می گیرید باشید. این کار را بکن و تو هم از دنیای فلج شده ات به دنیای آزادی خواهی پرید، برای خداوند می خوانی، "من هستم." "کسی {روحی} که در توست بزرگتر از آن است که در دنیا است." این فریاد هرکسی است که آگاهی خود را از خدا بودن پیدا می کند.

با تشخیص این واقعیت توسط شما، معبدِ شما (آگاهی) به طور خودکار از دزدان و سارقین پاک می شود و به شما
سلطه بر چیزهایی بازگردانده می شود که فرمان آن را فراموش کرده اید، "غیر از من خدای دیگری نخواهی داشت."

فصل ۹: صخره مقدس

"هر کس با خبر باشد که چگونه عمارت می کند. زیرا هیچکس بنیادی دیگری نمی تواند بنا کند جز آنچه بنا شده است، یعنی عیسی مسیح. لیکن اگر کسی بر آن بنیاد عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند، کار هر کس آشکار خواهد شد زیرا آن روز آن را ظاهر خواهد نمود. -اول قرن‌تین ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳: ۳

بنیان همه تجلیات، آگاهی است.

هرچه که انسان می کوشد، نمی تواند علت تجلی خواسته خود را جز آگاهی از بودن خود پیدا کند. انسان فکر می کند علت بیماری در میکروب ها و علت جنگ در ایدئولوژی های سیاسی متخصص و حرص است. همه این گونه اکتشافات انسان که به عنوان جوهره عقل دسته بندی می شود، در نظر خدا احمقانه است. فقط یک قدرت وجود دارد و این قدرت خدا (آگاهی) است. می کشد؛ زنده می کند؛ زخم می زند؛ التیام می دهد، همه کارها را انجام می دهد، خوب، بد یا بی اثر.

انسان در جهانی حرکت می کند که چیزی بیش یا کمتر از آگاهی عینیت یافته او نیست. او بدون دانستن این موضوع با انعکاسات خود می جنگد در حالی که نور و تصاویری که انعکاسات را به نمایش می گذارند، زنده نگه می دارد. "من نور جهان هستم" "من هستم (آگاهی) نور است. چیزی که من از بودن آن آگاه هستم (برداشت من از خودم) مانند "من ثروتمند هستم" "من سالم هستم" "من آزادم" تصاویر هستند. جهان آینه ای است که همه آنچه را که از بودن آن آگاه هستم، بزرگ نمایی می کند {من نور هستم = من هستم = آگاهی از بودن // انعکاس = بازتاب چیزی که از بودن آن آگاه هستید مانند فقر، ثروت، بیماری و ... که در جهان فیزیکی متجلی می شود}.

دست از تلاش برای تغییر جهان بردارید زیرا این فقط آینه است. تلاش انسان برای تغییر جهان با زور همانند شکستن آینه به امید تغییر چهره، امری بی ثمر است. آینه را ترک کنید و صورت خود را تغییر دهید. دنیا را تنها بگذارید و برداشت خود را از خود تغییر دهید. انعکاس پس از آن رضایت بخش خواهد بود.

آزادی یا حبس، رضایت یا ناامیدی را فقط می توان با آگاهی بودن تشخیص داد. صرف نظر از مشکلات شما، مدت زمان یا میزان آن ها، توجه دقیق به این دستورالعمل ها در مدت زمان بسیار کوتاهی، حتی خاطره مشکلات را از بین می برد. این سوال را از خود پرسید: "اگر آزاد باشم چه احساسی خواهم داشت؟" همان لحظه ای که صادقانه این سوال را می پرسید، جواب از راه می رسد. هیچ کس نمی تواند از دیگری بخواهد که خواسته اش را برآورده کند. احساس و لذت این تغییر خودکار آگاهی برای هر یک از افراد منحصر باقی می ماند. احساس یا هیجانی که در پاسخ به سوالی که از خود می پرسید به وجود می آید، حالت آگاهی پدر یا صخره مقدس است که تغییر آگاهانه بر آن بنا شده است. اینکه این احساس چگونه خود را مجسم می کند، هیچ کس نمی داند، اما چنین خواهد شد. پدر (آگاهی) راه هایی دارد که هیچ کس نمی داند. این قانون غیرقابل تغییر است.

همه چیز ماهیت خود را متجلی می کند. زمانی که یک احساس را می پوشید، طبیعت شما می شود. ممکن است یک لحظه یا یک سال طول بکشد، کاملاً به میزان باور شما بستگی دارد. با از بین رفتن تردیدها و سپس احساس کردن "من این هستم"، شما شروع به پرورش میوه یا ماهیت چیزی می کنید که خودتان احساس می کنید هستید. وقتی شخصی کلاه یا یک جفت کفش جدید خریداری می کند، فکر می کند همه می دانند که این کفش جدید است. او با پوشیدن کفش تازه خریداری شده خود احساس غیر طبیعی می کند تا اینکه بخشی از او شود. همین امر در مورد پوشیدن حالات جدید آگاهی صدق می کند. وقتی از خود سوال می کنید "اگر آرزویم در این لحظه محقق شود، چه

احساسی خواهیم داشت؟" پاسخ خودکار، تا زمانی که به درستی توسط زمان و استفاده مکرر شرطی نشود، واقعاً نگران کننده است {باید به احساسی که در پاسخ سوال تجربه می کنیم، عادت کنیم}. همسو شدن با این آگاهی بالقوه، با حس پوشیدن لباس جدید قابل مقایسه است. شما نمی دانید آگاهی همیشه خود را در شرایط مختلفی پیرامون شما به تصویر می کشد اما شما مانند همسر لوط مرتباً به مشکل خود نگاه می کنید و دوباره به دلیل عادی بودن ظاهری آن هیپنوتیزم می شوید.

به سخنان عیسی (نجات) توجه کنید: "همه را ترک کن و دنبالم کن." "بگذار مرده مرده را دفن کند." مشکل شما ممکن است شما را با واقعیت و طبیعی بودن ظاهری آن چنان هیپنوتیزم کند که پوشیدن احساس جدید یا آگاهی منجیتان را برای شما دشوار کند. اگر می خواهید نتیجه بگیرید باید این لباس را بپوشید.

سنگ {صخره مقدس} (آگاهی) که سازندگان آن را رد کردند (نمی پوشند) سنگ زاویه اصلی است و هیچ کس بنیاد دیگری نمی تواند بنا کند.

فصل ۱۰: به کسی که دارد

"مراقب باشید چگونه می شنوید. زیرا هر که دارد به او تعلق می گیرد و هر کس که ندارد، حتی آنچه که گمان می برد که دارد، از او گرفته خواهد شد." - لوقا ۱۸: ۸

کتاب مقدس، بزرگترین کتاب روانشناسی که تاکنون نوشته شده است، به انسان هشدار می دهد تا از آنچه می شنود آگاه باشد. سپس این هشدار را با این بیانیه دنبال می کند، "به او که دارد داده می شود و از او که ندارد گرفته می شود." اگرچه بسیاری به این گفته به عنوان یکی از ظالمانه ترین و ناعادلانه ترین سخنان منتسب به عیسی مسیح نگاه میکنند، اما این قانون همچنان یک قانون عادلانه و مهربانانه است که بر پایه اصل تغییر ناپذیر تجلی زندگی می باشد.

عدم آگاهی انسان از کار قانون، او را معذور نمی کند و او را از نتایج نجات نمی دهد. قانون غیر شخصی است و بنابراین برای همه اشخاص یکسان است. به انسان اخطار داده می شود که در آنچه می شنود و درست می پندارد، گزینش گرا باشد. هر آنچه انسان به عنوان واقعیت بپذیرد، آگاهی وی را تحت تأثیر قرار می دهد و باید در زمانش اثبات یا رد شود.

شنوایی حساس، وسیله ای است که انسان از طریق آن برداشت ها را ثبت می کند. یک انسان باید خودش را مجاب کند تا فقط آنچه را که می خواهد صرف نظر از شایعات یا شواهد خلاف حواسش، بشنود. همانطور که شنوایی حساس خود را شرطی می کند، فقط در برابر برداشت هایی که خودش تصمیم گرفته واکنش نشان خواهد داد. این قانون هرگز شکست نمی خورد. کاملاً مشروط است، انسان از شنیدن چیز هایی که در راستای خواسته او نباشد سر باز می زند.

همانطور که کشف کردید، خداوند همان آگاهی بی قید و شرطی است که همه آنچه را که از بودن آن آگاه هستید به شما می دهد. آگاهی از بودن یا داشتن هر چیزی، بودن یا داشتن چیزی است که از بودن آن آگاهی دارید. بر اساس این اصل تغییر ناپذیر، همه چیز شکل می گیرد. غیرممکن است که چیزی، به حالتی غیر از آنچه که از بودن آن آگاه است،

وجود داشته باشد. "به او که دارد (آنچه از بودن آن آگاه است) داده خواهد شد." خوب، بد یا بی اثر مهم نیست، انسان صد برابر آنچه را که از بودن آن آگاه است دریافت می کند. با رعایت این قانون بی تغییر، "برای کسی که ندارد، باید از او گرفته شود و به آن که دارد باید اضافه شود،" ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا فقیرتر می شوند. شما فقط می توانید آنچه را که از بودن آن آگاه هستید بزرگ کنید. همه چیز به آن آگاهی که با آن هماهنگ هست کشیده می شود.

به همین ترتیب، همه چیز از آن آگاهی که با آن هماهنگ نیست جدا می شود. ثروت جهان را به طور مساوی بین همه انسان ها تقسیم کنید و در مدت کوتاهی، این تقسیم مساوی در اصل نامتناسب خواهد بود. ثروت به جیب کسانی که از آنها گرفته شده باز خواهد گشت. به جای پیوستن به گروهی که اصرار به از بین بردن افراد ثروتمند را دارند، این قانون تجلی تغییرناپذیر را تشخیص دهید. آگاهانه خود را به عنوان آنچه می خواهید تعریف کنید.

پس از تعریف خواسته خود، زمانی که ادعای آگاهانه شما ثابت شد، با اطمینان خاطر ادامه دهید تا پاداش دریافت شود. همانطور که مطمئناً روز به دنبال شب می رود، هر صفتی که آگاهانه ادعا شود، خودش را نشان می دهد. بنابراین، آنچه برای دنیای ارتدوکس ناآگاه یک قانون ظالمانه و ناعادلانه است، برای روشن فکر یکی از مهربان ترین و عادلانه ترین حقیقت است.

"نیامده ام تا منسوخ کنم، بلکه تا آن ها را تمام کنم." در واقع هیچ چیز از بین نمی رود. هرچیز به ظاهر تخریب شده نتیجه تغییر آگاهی است. آگاهی همیشه حالتی را که در آن زندگی می کند پر می کند. حالتی که آگاهی از آن جدا میشود به نظر افرادی که با این قانون آشنا نیستند مخرب است. با این حال، این فقط آمادگی برای حالت جدید آگاهی است. ادعا کنید خودتان همان چیزی هستید که می خواهید باشید. "هیچ چیز نابود نشده است. همه چیز تحقق یافته است." "به او که دارد داده خواهد شد."

فصل ۱۱: کریسمس

"اینک، یک باکره بچه دار خواهد شد و پسری خواهد آورد و آنها او را امانوئل می خوانند، که تعبیر می شود خدا با ما است." - متی ۱:۲۳

یکی از بحث برانگیزترین سخنان در عهد جدید مربوط به بارداری باکره و به دنبال آن تولد عیسی است، تصویری که انسان در آن هیچ نقشی نداشته است. ثبت شده است که یک باکره پسری را بدون کمک انسان باردار شده، سپس مخفیانه و بدون تلاش، آن را به دنیا آورد. این بنیادی است که تمام مسیحیت بر آن تکیه می کنند.

از دنیای مسیحیت خواسته شده است که این داستان را باور کند، زیرا انسان باید باور نکردنی را باور کند تا عظمت خود را به طور کامل بیان کند. از نظر علمی، انسان ممکن است تمایل داشته باشد که کل کتاب مقدس را غیر واقعی قلمداد کند، زیرا منطقی او اجازه نخواهد داد که باور کند که زاییدن باکره از نظر فیزیولوژیکی امکان پذیر باشد، اما کتاب مقدس پیام روح است و اگر انسان بخواهد آن را کشف کند باید از نظر روانشناسی اقدام کند. در نمادشناسی واقعی آن، انسان باید این داستان را به جای واقعیت فیزیکی، به عنوان یک درام روانشناسی ببیند. با این کار، او کشف می کند که کتاب مقدس مبتنی بر قانونی است که اگر از آن استفاده شود، منجر به تجلی آشکار خواسته هایش می شود که از وحشیانه ترین آرزوهایش برای دستیابی به موفقیت فراتر خواهد رفت. برای اعمال این قانون خود بیانگر، انسان باید خود را در این باور تربیت کند که "همه چیز برای خدا ممکن است."

تاریخ های دراماتیک برجسته عهد جدید، یعنی تولد، مرگ و زنده شدن عیسی مسیح، همزمان با برخی از پدیده های نجومی زمان بندی و تاریخ گذاری شدند. عرفایی که این داستان را ثبت کرده اند، متوجه شده اند که در فصول معینی از سال، تغییرات مفیدی روی زمین همزمان با تغییرات نجومی رخ می دهد. آنها در نوشتن این درام روانشناسانه، داستان

روح را به عنوان زندگی نامه انسان ترسیم کرده اند. با استفاده از این تغییرات کیهانی، آنها تولد و قیام عیسی را مشخص و زمان بندی کرده اند تا نشان دهند که تغییرات مفید روانی در آگاهی انسان اتفاق می افتد.

حتی برای کسانی که قادر به درک آن نیستند، داستان کریسمس یکی از زیباترین داستان هایی است که تاکنون گفته شده است. هنگامی که مغز داستان در پرتو نمادشناسی عرفانی آشکار شود، انسان می فهمد که این درام به عنوان تولد واقعی هر مظهري {تجلی خواسته مورد نظر} در جهان است.

زاییدن باکره در تاریخ ۲۵ دسامبر، یا همانطور که برخی از جوامع مخفی آن را جشن می گیرند، در شب کریسمس، در نیمه شب ۲۴ دسامبر ثبت شده است. عرفا این تاریخ را به مناسبت تولد عیسی مسیح تعیین کردند زیرا با مزایای بزرگ زمینی که این تغییر نجومی را نشان می دهد، مطابقت داشت. مشاهدات نجومی که نویسندگان این نمایش را وادار به استفاده از این تاریخ ها کرد، همگی در نیمکره شمالی انجام شده است. بنابراین از نظر نجومی، اگر از عرض های جغرافیایی جنوبی دیده شود، عکس این امر صادق خواهد بود. با این حال، این داستان در شمال ضبط شده است و بنابراین مبتنی بر رصد شمال است.

انسان خیلی زود کشف کرد که خورشید مهمترین نقش را در زندگی او دارد، بدون خورشید، زندگی فیزیکی نمی تواند باشد. بنابراین این مهمترین تاریخ در داستان زندگی عیسی بر اساس موقعیت خورشید است که از عرض جغرافیایی شمالی از زمین دیده می شود.

پس از اینکه خورشید در ماه ژوئن به بالاترین نقطه خود در آسمان ها رسید، به تدریج به سمت جنوب حرکت می کند و زندگی گیاهان را با خود خواهد برد به طوری که تقریباً در ماه دسامبر همه طبیعت آرام می گیرد. در صورت حرکت خورشید به سمت جنوب، همه طبیعت تا به سر حد مرگ می رود. با این حال، در تاریخ ۲۵ دسامبر، خورشید حرکت

بزرگ خود را به سمت شمال آغاز می کند و نوید نجات و زندگی جدیدی را برای جهان به ارمغان می آورد. هر روز همزمان با طلوع خورشید در آسمان، انسان اطمینان پیدا می کند که از مرگ در اثر سرما و گرسنگی نجات خواهد یافت زیرا او می داند که با حرکت به سمت شمال و عبور از خط استوا همه طبیعت دوباره بیدار می شود و از خواب زمستان طولانی خود برمی خیزد.

روز ما از نیمه شب تا نیمه شب اندازه گیری می شود، و از آنجا که روز مرئی از شرق آغاز می شود و به غرب ختم میشود، قدیمی ها گفته اند که این روز از آن صورت فلکی متولد شد که افق شرقی را در نیمه شب اشغال کرد. در شب کریسمس، یا نیمه شب ۲۴ دسامبر، صورت فلکی باکره {دوشیزه} در افق شرقی در حال پیشروی است. بنابراین ثبت شده است که این پسر و ناجی جهان از یک باکره متولد شده است. همچنین ثبت شده است که این مادر باکره که در طول شب سفر می کرد، در یک مسافرخانه متوقف شد و تنها اتاق موجود در میان حیوانات به او داده شد و آنجا در یک آخور، جایی که حیوانات تغذیه می کردند، چوپانان کودک مقدس را پیدا کردند.

حیواناتی که مریم مقدس با آنها اقامت گزید، حیوانات مقدس زودیاک {منطقه البروج- حیوان سال تولد} هستند. در آن حلقه حیوانات نجومی که به طور مداوم در حال حرکت هستند، مادر مقدس، صورت فلکی دوشیزه ایستاده است و میتوانی او را هر نیمه شب ۲۴ دسامبر که در افق شرقی نمایان می شود مشاهده کنید. در این حال خورشید و منجی جهان سفر خود را به سمت شمال آغاز می کند.

از نظر روانشناسی، این تولد در آدمی در روزی اتفاق می افتد که انسان آگاهی خود را برای خورشید و منجی بودن جهان خود دریابد. وقتی انسان اهمیت این گزاره عرفانی را بداند، "من نور جهان هستم" او خواهد فهمید که من هستم، یا آگاهی او خورشید زندگی اوست، که خورشید تصاویر را روی صفحه فضا تابش می کند {متجلی می کند}. این تصاویر

شبيه همان چيزی است که او به عنوان انسان از بودن آن آگاه است. بنابراین کیفیت و ویژگی های که به نظر می رسد بر صفحه دنیای او حرکت می کنند، واقعاً پیش بینی این نور از درون او هستند. امیدها و جاه طلبی های بی شمار و تحقق نیافته انسان، دانه های هستند که در آگاهی یا رحم باکره انسانی دفن شده اند. در آنجا مانند دانه های درون زمین در دل سرمای زمستان باقی می مانند و منتظرند خورشید به سمت شمال حرکت کند یا انسان به دانش کیستی خود بازگردد. در بازگشت، با شناخت خود واقعی خود، با ادعای اینکه "من نور جهان هستم"، به سمت شمال می رود.

وقتی انسان کشف کند آگاهی خود یا "من هستم" خدا است (منجی دنیای او است)، همانند خورشید در گذرگاه شمالی می شود. همه انگیزه ها و جاه طلبی های پنهان با این شناخت از خود واقعی او تهییج و تحریک می شوند. او ادعا خواهد کرد که همان چيزی است که پیش از این امیدوار بود که باشد. بدون کمک هیچ مردی، او خود را به عنوان چيزی تعریف می کند که می خواهد متجلی کند. او کشف خواهد کرد که من هستم او یک باکره است که بدون کمک انسان بردار می شود، و تمام تصورات از خود، هنگامی که احساس می شوند و در آگاهی ثابت می شوند، به راحتی به عنوان واقعیت های زنده در جهان او تجسم می یابند.

انسان روزی خواهد فهمید که تمام این درام در آگاهی او اتفاق می افتد. آگاهی بی قید و شرط وی یا "من هستم" همان مریم مقدس است که می خواهد خود را متجلی کند. از طریق این قانون خود متجلی گر، او خود را به عنوان چيزی تعریف می کند که می خواهد متجلی شود و بدون کمک یا همکاری کسی، آنچه را که آگاهانه ادعا کرده و خود را به عنوان بودن خواسته مورد نظر تعریف کرده، متجلی می کند. او سپس خواهد فهمید چرا کریسمس در ۲۵ دسامبر یک تاریخ ثابت است، در حالی که عید پاک یک تاریخ متحرک است؛ چرا کل جهان مسیحیت در مفهوم باکره آرمیده

است. او خواهد فهمید که آگاهی او رحم باکره یا عروس خداوند است، که احساسات را به عنوان خود اشباعی (خود باروری) دریافت می کند و سپس بدون کمک کسی، این احساسات را به عنوان خواسته زندگی خود خلق می کند.

فصل ۱۲: مصلوب شدن و رستاخیز

"من رستاخیز و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد." - یوحنا ۱۱:۲۵

رمز و راز مصلوب شدن و رستاخیز چنان در هم آمیخته است که برای درک کامل، این دو باید با هم توضیح داده شوند زیرا یکی تعیین کننده دیگری است. این رمز و راز در آیین های جمعه نیک و عید پاک در زمین نماد سازی شده است. شما دریافته اید که سالگرد این رویداد کیهانی، که هر سال توسط کلیسا اعلام می شود، تاریخ مشخصی مانند سالگرد های تولد و مرگ ندارد و این روز سال به سال از ۲۲ روز مارس تا روز ۲۵ آوریل تغییر می کند.

روز رستاخیز به این ترتیب تعیین می شود. اولین یکشنبه بعد از ماه کامل در برج حمل به عنوان عید پاک جشن گرفته می شود. برج حمل از بیست و یکمین روز مارس آغاز می شود و تقریباً در روز نوزدهم آوریل به پایان می رسد. ورود خورشید به برج حمل آغاز بهار است. ماه در گذرگاه ماهانه خود به دور زمین، بعضی اوقات بین ۲۱ مارس و ۲۵ آوریل تشکیل یک مخالفت با خورشید می دهد، که به آن ماه کامل می گویند. اولین یکشنبه بعد از این پدیده آسمانی به عنوان عید پاک جشن گرفته می شود. جمعه قبل از این روز به عنوان جمعه نیک شناخته می شود.

این تاریخ متحرک باید به شخص مشاهده کننده بگوید که به دنبال تعبیر دیگری غیر از آنچه دیده می شود باشد. این روزها سالگرد مرگ و قیام فرد خاصی را که در روی زمین زندگی می کرد، رقم نمی زند.

در فصل بهار خورشید در گذرگاه شمالی خود از زمین دیده می شود تا از خط فرضی که انسان خط استوا می خواند، عبور کند. بنابراین عارف در این داستان می گوید که {عیسی} باید به صلیب کشیده شود، تا انسان زنده بماند. نکته قابل توجه این است که بلافاصله پس از وقوع این رویداد، همه طبیعت از خواب طولانی زمستان خود شروع به ظهور یا احیا

می کنند. بنابراین می توان نتیجه گرفت که این وضعیت در این فصل از سال، مستقیماً به دلیل همین عبور است. بنابراین اعتقاد بر این است که خورشید باید خون خود را در عید پَسَح بریزد.

اگر این روزها مرگ و قیام یک انسان را رقم می زد، باید هر سال در تاریخ مشابهی همانند وقایع تاریخی دیگر اتفاق می افتاد، اما بدیهی است که این چنین نیست. این تاریخ ها به مناسبت سالگرد مرگ و زنده شدن عیسی مسیح، (یک انسان خاص) نبوده است. متن های مقدس، درام های روانشناسی هستند و معنای خود را فقط در صورت تفسیر روانشناسانه نشان می دهند. این تاریخ ها متناسب با تغییر کیهانی هستند که در این زمان از سال اتفاق می افتند و به مناسبت مرگ سال قدیمی و آغاز یا زنده شدن سال جدید یا بهار تنظیم شده اند. این تاریخ ها نماد مرگ و قیام خداوند است. اما این پروردگار انسان نیست. این آگاهی شما از بودن است. ثبت شده است که او زندگی خود را داد تا شما زندگی کنید، "من آمده ام تا شما حیات یابید و وفور بیشتری داشته باشید." آگاهی با جدا شدن از آنچه که از بودنش آگاه است خود را می گُشد تا بتواند به همان حالتی که می خواهد زندگی کند.

بهار زمانی از سال است که میلیون ها بذر، که کل زمستان در زمین فرو رفته اند، به طور ناگهانی رویش می کنند تا انسان زنده بماند. به خاطر اینکه نمایش عرفانی مصلوب شدن و زنده شدن، در ذات این تغییر سالانه است، آن را در فصل بهار جشن می گیرند. اما این امر در هر لحظه در حال انجام است. موجودی که به صلیب کشیده می شود، آگاهی شما از بودن است. صلیب تصور شما از خودتان است. رستاخیز، نمایان شدن این تصور از خودتان است.

جای اینکه جمعه نیک یک روز عزاداری باشد، باید یک روز شاد باشد زیرا هیچ رستاخیز یا تجلی یافتنی بدون مصلوب شدن یا تحت تاثیر احساس قرار گرفتن وجود ندارد. چیزی که باید در مورد شما زنده شود همان چیزی است که شما می خواهید باشید. برای انجام این کار، باید احساس کنید که چیزی که می خواهید، هستید. شما باید احساس کنید

"من رستاخیز و زندگی مورد نظر (آرزو شده) هستم." من هستم (آگاهی شما از بودن) قدرتی است که آنچه از بودنش آگاه هستید و می خواهید به دست آورید را، احیا و زنده می کند.

"هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند، من برای ایشان آماده خواهم کرد." این دو با هم توافق می کنند، شما (آگاهی شما-آگاهی خواستن) و چیز مورد نظر. وقتی این توافق حاصل شود، مصلوب شدن به پایان می رسد. دو نفر به صلیب کشیده شدند یا یکدیگر را به صلیب کشیدند. "من هستم" و آن (آگاهی و آنچه از بودن آگاه هستید) به هم پیوسته اند و یکی هستند؛ "من هستم" اکنون در این باور که "من هستم" همان نقطه ادغام و همبستگی است، به میخ کشیده شده و ثابت شده است. عیسی یا "من هستم" بر روی صلیب آن میخ شده است. میخی که شما را به صلیب می بندد، میخ احساس است. اتحادیه عرفانی اکنون به سر حد خود رسیده و نتیجه آن تولد فرزند یا زنده شدن پسری است که پدر خود را شهادت می دهد. آگاهی با چیزی که از بودن آن آگاه است متحد است. دنیای تجلی، کودکی است که این اتحاد را تأیید می کند. روزی که دیگر از داشتن آگاهی که اکنون از بودن آن آگاه هستید دست بکشید، آن روز کودک یا تجلی شما خواهد مرد و به آغوش پدرش یعنی آگاهی بی چهره و بی شکل بازمی گردد.

همه تجلیات نتیجه چنین اتحادیه های عرفانی است. بنابراین کشیش ها وقتی می گویند ازدواج های واقعی در بهشت انجام می شود و فقط در بهشت هم منحل می شود (طلاق)، درست می گویند. اما بگذارید این جمله را برای شما روشن کنم و به شما بگویم که بهشت مکان خاصی نیست. این یک حالت آگاهی است. پادشاهی آسمان درون شماست. در بهشت (آگاهی)، خداوند با چیزی که از بودن آن آگاه است، لمس می شود. "چه کسی من را لمس کرده

است؟ زیرا احساس می کنم که نیرویی از من خارج شده است. " لحظه ای که این لمس کردن (احساس) اتفاق می افتد، فرزندی {نیرویی} از من خارج می شود که در معرض دید قرار خواهد گرفت {تجلی یافتن}.

روزی که انسان احساس می کند "من آزادم"، "من ثروتمند هستم"، "من قوی هستم"، خدا (من هستم)؛ توسط این خصوصیات یا فضایل تحت تأثیر قرار گرفته یا مصلوب می شود. نتایج حاصل از چنین لمس یا مصلوب شدن در تولد یا زنده شدن خصوصیات احساس شده مشاهده خواهد شد، زیرا انسان باید تأیید قابل مشاهده ای بر تمام آگاهی از بودن داشته باشد. اکنون خواهید فهمید که چرا انسان یا تجلی همیشه به شکل خدا ساخته می شود. آگاهی شما تمام آنچه را که از بودن آگاه هستید به تصویر می کشد.

"من خداوند هستم و غیر از من هیچ خدایی وجود ندارد." "من رستاخیز و زندگی هستم" شما باید در این باور ثابت باشید که همان چیزی هستید که می خواهید باشید. قبل از اینکه هرگونه دلیل واضحی مبنی بر آنکه "هستید" داشته باشید، با اعتقاد عمیقی که درون خود احساس کرده اید، خواهید دانست که هستید. و بنابراین بدون اینکه منتظر تأیید حواس {پنج گانه} خود باشید فریاد خواهید زد، "تمام شد." سپس با ایمانی که حاصل دانش این قانون تغییر ناپذیر است، شما مانند یک مرده و مدفون خواهید بود. در عقیده خود آرام و بی تحرک خواهید بود و اطمینان خواهید داشت که خصوصیات را که در خود تثبیت کرده اید و احساسشان می کنید، دوباره زنده خواهید کرد.

فصل ۱۳: احساسات (من فشارها هستم)

{توجه شود که نویسنده کلمه Impression (احساس) را به نحوی I'm pressures (من فشارها هستم) تعبیر کرده است}.

"و همانطور که صورت خاکی را به خود گرفتیم، باید صورت آسمانی را نیز به خود بگیریم." - اول قرن نهم: ۱۵:۴۹

آگاهی شما یا من هستیم شما، پتانسیل نامحدودی است که بر اساس آن احساسات ایجاد می شوند. من فشار هستم حالتی مشخص هستند که "من هستیم" را تحت فشار قرار می دهند. آگاهی یا من هستیم تو را، می توان به یک ضبط صوت تشبیه کرد. شما می توانید پیام عشق یا سرودی از نفرت، یک سمفونی فوق العاده یا آهنگ ناموزون ضبط کنید. مهم نیست که ماهیت احساس چه می تواند باشد. من هستیم شما، بدون زمزمه، با کمال میل تمام احساسات را دریافت و حفظ می کند.

آگاهی شما چیزی است که در اشعیا ۷-۳:۵۳ به آن اشاره شده است:

"خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم ها و رنج دیده و مثل کسی که روی ها از او بیوشانند و خوار شده که او را به حساب نیلورسیم."

"لیکن او غم و اندوه ما را بر خود گرفت و غم های ما را به دوش کشید. با این حال ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم."

"و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم های او، ما شفا یافتیم."

"همه ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یک از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد."

"او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود. مثل بره ای که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم چینش بی زبان است همچنان دهان خود را ننگشود."

آگاهی بی قید و شرط شما غیرشخصی است. یعنی برای همه یک جور است، بدون فکر و تلاش، به طور خودکار هر احساسی را که بر آن ثبت شده است متجلی می کند. این آگاهی به هیچ احساسی که بر آن اعمال شود اعتراضی ندارد. اگرچه توانایی دریافت و متجلی کردن هر حالت تعریف شده ای را دارد، اما برای همیشه یک پتانسیل بی عیب و نقص و نامحدود باقی می ماند.

من هستم شما بنیادی است که حالت یا مفهوم تعریف شده از خودتان بر آن استوار است. اما نه با چنین حالات پیشفرضی برای بودنش تعریف می شود و نه به آن وابسته است. من هستم شما نه گسترش می یابد و نه کوچک میشود. هیچ چیز آن را تغییر نمی دهد یا به آن اضافه نمی کند. قبل از هر حالت تعریف شده ای وجود دارد. وقتی همه چگونگی ها متوقف می شوند، وجود خواهد داشت. تمام حالات یا برداشت های تعریف شده از خود، فقط تجلیاتی زودگذر از وجود ابدی شما هستند.

تحت احساس قرار گرفتن تحت فشار قرار گرفتن است (من تحت فشار قرار می گیرم، اول شخص، زمان حال). همه تجلیات نتیجه فشارهای من است. فقط همانطور که خود را ادعا می کنید همان چیزی هستید که می خواهید باشید، چنین خواسته هایی را متجلی خواهید کرد. بگذارید همه خواسته ها احساساتی از خصوصیات باشند که وجود دارند، نه از ویژگی هایی که وجود خواهند داشت. من هستم (آگاهی شما) خداست و خدا تمامیت همه است، همیشگی، من

هستم.

به فردا فکر نکنید؛ تجلیات فردا با احساسات امروز تعیین می شود. "اینک زمان مقبول است." "پادشاهی آسمان نزدیک است." عیسی (نجات) گفت: "من همیشه با شما هستم." آگاهی شما منجی است که همیشه با شماست. اما اگر او را انکار کنید، او نیز شما را انکار خواهد کرد. شما او را با ادعای ظهور او انکار می کنید، همانطور که امروز میلیون ها نفر ادعا می کنند که رستگاری در پیش است؛ این معادل گفتن "ما نجات پیدا نکردیم" است. شما دیگر نباید به دنبال ظهور منجی خود باشید. ادعا کنید که قبلاً نجات یافته اید و نشانه های ادعای شما نمایان خواهد شد.

وقتی از بیوه زن سوال شد که چه چیزی در خانه خود دارد، گفت چند قطره روغن دارم. اگر به درستی ادعا شود چند قطره به یک فورانگر تبدیل می شود. هوشیاری شما تمام آگاهی را گسترش می دهد. این ادعا که من روغن (شادی) خواهم داشت، به این معنی است که الان روغنی (شادی) ندارم. چنین برداشت هایی از فقدان باعث حس کمبود میشود. خدا، آگاهی شما هیچ تفاوتی بین اشخاص نمی گذارد. خدا کاملاً غیرشخصی است، این آگاهی از تمام بودن؛ برداشت ها، کیفیات و ویژگی هایی را دریافت می کند که آگاهی را تعریف می کنند، یعنی احساسات شما.

هر خواسته شما باید با توجه به نیاز تعیین شود. نیازهای ظاهری یا واقعی، هنگامی که با شدت کافی به عنوان خواسته های تعریف شده مورد استقبال قرار گیرند، به طور خودکار برآورده می شوند. با دانستن اینکه آگاهی شما خداست، باید به هر خواسته خود به عنوان کلام گفتاری خدا نگاه کنید و آنچه را که هست به شما بگوید. "از انسانی که نفس او در سوراخهای بینی اوست دست بکشید زیرا که او به چه چیز محسوب میشود؟" ما همیشه آن چیزی هستیم که با آگاهی ما از خودمان تعریف می شود. هرگز ادعا نکنید، که "من باید آن باشم." بگذارید همه ادعا ها از این به بعد این باشد که "من هستم آنکه هستم." قبل از اینکه بپرسیم به ما پاسخ داده می شود. راه حل هر مشکلی مرتبط با خواسته واضح است. هر مشکلی به طور خودکار میل به راه حل ایجاد می کند.

انسان عقیده دارد که خواسته های او چیزهایی است که باید با آنها سر و کله بزند. او در ناآگاهی خود، منجی خود را که دائماً درب آگاهی را می کوبد تا به او راه پیدا کند (من درب هستم) منکر می شود. آیا اگر خواسته شما محقق شود شما را از مشکلاتان نجات نمی دهد؟ اجازه دادن به منجی خود آسان ترین کار در جهان است. همه چیز باید باشد تا اجازه ورود داده شود. شما از یک آرزو آگاه هستید؛ خواسته چیزی است که اکنون از آن آگاه هستید. خواسته شما گرچه نامرئی است اما باید توسط شما تأیید شود تا چیز واقعی باشد و تجلی یابد. "خدا آن چیزهایی را که نیستند (دیده نمیشوند) چنان فرا می خواند که گویی از قبل بوده اند."

با ادعای اینکه من چیز مورد نظر هستم، منجی را وارد کردم. "اینک، من جلوی درب ایستاده ام، و آن را می کوبم: اگر کسی صدای من را بشنود و درب را باز کند، من به نزد او خواهم آمد، و با او نان خواهم خورد و او نیز با من." هر آرزویی ضربه منجی به درب است. هر انسانی این ضربه را می شنود. انسان وقتی اذعان می کند "من او هستم" درب را باز میکند. مراقب باشید که به منجی خود اجازه دهید وارد شود. بگذارید آرزویتان خود را بر شما فشار دهد تا زمانی که تحت فشار منجی خود قرار بگیرید. سپس فریاد پیروزی را به زبان می آورید، "تمام شد."

فصل ۱۴: ختنه

"شما نیز در اتحاد با او ختنه شده‌اید، ختنه‌ای که به دست انسان صورت نگرفته است بلکه به وسیله ختنه مسیح که قطع طبیعت نفسانی است." - کولسیان ۲:۱۱

ختنه عملی است که حجابی که سر آفرینش را پنهان می کند از بین می برد. فعل جسمی هیچ ارتباطی با فعل معنوی ندارد. تمام جهان می تواند از نظر جسمی ختنه شود و در عین حال رهبران نابینا، کور باقی بمانند. ختنه شدگان روحانی حجاب تاریکی را ختنه کرده اند و خود را مسیح، نور جهان می دانند.

بگذارید اکنون عملیات معنوی را برای شما شرح بدهم. این عمل در روز هشتم پس از تولد انجام می شود، نه به این دلیل که این روز از اهمیت خاصی برخوردار است یا در هر روشی با روزهای دیگر متفاوت است، بلکه عدد هشت، رقمی است که نه آغاز دارد و نه پایان. علاوه بر این قدیمی ها عدد یا حرف هشتم را به عنوان یک محافظه یا حجاب که در درون و پشت آن رمز و راز آفرینش مدفون است، نماد سازی کرده اند. بنابراین، راز ختنه در روز هشتم مطابقت با ماهیت عمل است، عملی که آشکار کردن سر ابدی آفرینش است، چیزی بی تغییر که همه چیز در آن آغاز و پایان می یابد. در عین حال اینکه خود ابدی آن باقی می ماند، همه چیز متوقف می شود. این چیز مرموز آگاهی شما از بودن است.

در این لحظه که شما از بودن آگاه هستید، از شخصیت خود نیز آگاه هستید. این شخصیت شما حجابی است که موجودی را که واقعاً هستید پنهان می کند. شما ابتدا از بودن آگاه هستید، سپس از انسان بودن آگاه می شوید. بعد از اینکه حجاب انسان بر خود بی چهره شما قرار گرفت متوجه می شوید که عضوی از یک نژاد، ملت، خانواده، عقیده خاص و غیره نیستید. حجابی که در ختنه معنوی برداشته می شود، حجاب انسان است. اما قبل از اینکه این کار انجام شود، باید وابستگی نژادی، ملت، خانواده و غیره را بردارید. "در مسیح میان هیچ یهودی و غیر یهودی، برده و آزاده، زن یا

مرد تفاوتی وجود ندارد" - غلاطیان ۳:۲۸ "اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود." - لوقا ۱۴:۲۶ برای رسیدن به این مهم با بی تفاوت شدن نسبت به چنین ادعا هایی، دیگر از این تقسیم بندی ها (نژادی، جنسیت و ...) دست برمی دارید. بی تفاوتی {انکار} چاقویی است که قطع می کند. احساس همان پیوندی است که اتصال برقرار می کند. وقتی بتوانید بدون تمایز نژاد و عقیده به انسان به عنوان یک برادری بزرگ نگاه کنید، آن وقت خواهید فهمید که این وابستگی ها را قطع کرده اید. با قطع این وابستگی ها، تنها چیزی که شما را از وجود واقعی شما جدا می کند، اعتقاد شما به انسان بودن است.

برای از بین بردن این آخرین حجاب، تصور خود را از موجودی به عنوان یک انسان و صرفاً شناختن خود بودن، کنار میگذارید. به جای آگاهی از "من انسان هستم"، باید "من هستم" باشد؛ بی چهره، بی شکل و بی پیکر. هنگامی که آگاهی انسان فرو ریخته می شود و آگاهی بی قید و شرط شما از بودن به عنوان رئیس ابدی آفرینش نمایان می گردد (حضور همه جانبه بی صورت و بدون چهره)، از نظر معنوی ختنه می شوید. سپس بی حجاب و بیدار، اعلام خواهید کرد و می دانید که - من خدا هستم و در کنار من، این آگاهی، هیچ خدایی وجود ندارد.

این رمز و راز به صورت نمادین در داستان کتاب مقدس در مورد شستن پاهای شاگردان، توسط عیسی مسیح گفته شده است. ثبت شده است که عیسی لباسهای خود را کنار گذاشت و یک حوله گرفت و خود را بست. سپس پس از شستن پای شاگردان خود، آنها را با حوله ای که خود را با آن بسته بود، پاک کرد. پطروس به شستن پاهایش اعتراض کرد و به او گفتند که هیچ بخشی از عیسی نخواهد داشت، مگر اینکه پاهایش شسته شود. پطروس با شنیدن این سخن گفت: "پروردگار، نه فقط پاهای من، بلکه دستان من و سر من را نیز بشور". عیسی پاسخ داد: "کسی که غسل کرده است احتیاجی به شستشو ندارد بجز شستن پاهایش. او از سر تا پا پاک است و شما پاک هستید."

عقل سلیم به خواننده می گوید که یک مرد چون فقط پاهایش شسته شده است تمیز محسوب نمی شود. بنابراین او باید یا این داستان را به عنوان داستانی تخیلی کنار بگذارد یا در جستجوی معنای پنهان آن باشد. هر داستان از کتاب مقدس یک درام روانشناسی است که در آگاهی انسان اتفاق می افتد و این داستان نیز از این قاعده مستثنی نیست. این شستن پای مریدان، داستان عرفانی ختنه معنوی یا افشای اسرار خداوند است.

عیسی را خداوند می نامند. به شما گفته شده است که نام خداوند "من هستم - مسیح" است. "من خداوند هستم و نام من همین است." - اشعیا ۴۲:۸ در این داستان آمده است که عیسی به جز حوله ای که کمر یا اسرار او را می پوشاند چیزی به تن نداشت. عیسی یا پروردگار نماد آگاهی شما از بودنی است که رازهای آن توسط حوله (آگاهی انسان) پنهان است. پا نماد درکی است که باید توسط خداوند از تمام اعتقادات و باورهای انسان شسته شود. با برداشت حوله برای خشک شدن پا، اسرار خداوند فاش می شود. به طور خلاصه، از بین بردن این باور که شما انسان هستید آگاهی شما را به عنوان سر آفرینش آشکار می کند. انسان پوست ختنه ای است که سر آفرینش را پنهان می کند. من خداوندی هستم که توسط حجاب انسان پنهان شده است.

فصل ۱۵: فاصله زمانی

"نگذارید دلتان بلرزد. شما به خدا ایمان دارید، به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من عمارت های زیادی وجود دارد. اگر اینطور نبود، من به شما می گفتم. من می روم تا جایی را برای شما فراهم کنم. پس از اینکه رفتم و مکانی برای شما آماده کنم، دوباره می آیم و شما را پیش خودم می پذیرم. تا آنجا که من هستم، شما نیز آنجا باشید." - یوحنا ۱: ۱۴

مفهوم "من" که باید به آن باور داشته باشید آگاهی شماست، من هستم؛ این خداست. این همچنان خانه پدر نیز است که شامل تمام حالات آگاهی قابل تصور در درون خود است. به هر حالت آگاهی مشروط، عمارت گفته می شود.

این گفتگو درون خود شما صورت می گیرد. من هستم شما، آگاهی بدون شرط، عیسی مسیح است که با خود شرطی یا آگاهی جان اسمیت (یوحنا) صحبت می کند. "من یوحنا هستم" از نظر عرفانی دو موجود هستند، یعنی مسیح و یوحنا. بنابراین من می روم تا مکانی برای شما آماده کنم، یعنی از حالت آگاهی فعلی شما به آن حالت دلخواه می روم. این وعده ای است که مسیح (یا آگاهی از برداشت فعلی شما) می دهد که آگاهی فعلی خود را ترک خواهید کرد و دیگری را به خود اختصاص خواهید داد.

انسان چنان برده زمان است که اگر بعد از آنکه حالتی از آگاهی را به خود اختصاص داد که اکنون جهان آن را نمی بیند و آن وضعیت مورد نظرش بلافاصله خود را مجسم نکند، او به ادعای غیبی خود ایمان نمی آورد. وی بی درنگ آن را رها کرده و به حالت ایستایی سابق خود برمی گردد. به دلیل این محدودیت انسان، استفاده از یک بازه زمانی مشخص برای انجام این سفر به یک عمارت آماده، بسیار مفید به نظر رسیده است.

"اما کمی صبر کنید."

همه ما روزهای مختلف هفته، ماه های سال و فصول را فهرست بندی کرده ایم. منظورم این است که من و شما بارها و بارها گفته ایم، "چرا امروز دقیقاً مثل یکشنبه" یا "دوشنبه" یا "شنبه" احساس می شود. ما همچنین در اواسط تابستان گفته ایم، "چرا این فصل حس وحال پاییز را دارد." این یک دلیل مثبت است که من و شما احساسات مشخصی در رابطه با این روزها، ماه ها و فصول مختلف سال داریم. به دلیل این ارتباط، در هر زمان می توانیم آگاهانه در آن روز یا فصلی که انتخاب کرده ایم زندگی کنیم. خودخواهانه این فاصله را در روزها و ساعت ها تعریف نکنید زیرا نگران دریافت آن می شوید {شک}، بلکه فقط در اعتقاد به این عمل باقی بمانید - زمان کاملاً نسبی است و باید کاملاً از بین برود - و آرزوی شما برآورده می شود.

این توانایی سکونت در هر برهه از زمان به ما اجازه می دهد تا در سفر به عمارت مورد نظر خود، زمان را به کار بگیریم. اکنون من (آگاهی) به یک نقطه از زمان می روم و آنجا مکانی را آماده می کنم. اگر به موقع به چنین نقطه ای بروم و مکانی را آماده کنم، به آن نقطه ای که ترک کرده ام، بازخواهم گشت. و من تو را با خود به مکانی که آماده کرده ام میبرم تا آنجا که من هستم، تو نیز باشی (در چشم ذهنی، خود را در زمانی تصور کنید که به خواسته خود دست یافتید. اما توجه داشته باشید به هیچ وجه در جهان فیزیکی برای دست یابی به خواسته خود، زمان خاصی را مشخص نکنید. بهترین چیزها در بهترین زمان اتفاق خواهند افتاد. به آگاهی اعتماد کنید}.

بگذارید مثالی از این سفر برای شما بزنم. فرض کنید اشتیاق سوزانی برای یک خواسته داشتید. مانند اکثر مردمانی که به بردگی زمان می افتند، ممکن است احساس کنید که در یک بازه زمانی محدود نمی توانید به آرزوی خود برسید. اما با اعتراف به اینکه همه چیز برای خدا ممکن است، با اعتقاد داشتن خدا به من درون شما یا آگاهی از بودن شما، می توانید بگویید، "به عنوان یوحنا، هیچ کاری نمی توانم انجام دهم. اما از آنجا که همه چیز برای خدا ممکن است و من می دانم

که خدا همان آگاهی من از بودن است، می توانم آرزو خود را در مدت کوتاهی محقق کنم. چطور خواسته ام محقق خواهد شد، نمی دانم (همانطور که یوحنا نمی دانست)، اما طبق قانون بودنِ خودم، می دانم که چنین خواهد شد."

با این اعتقاد راسخ تصمیم بگیرید که یک فاصله زمانی نسبی و منطقی که می توان چنین خواسته ای را تحقق بخشید، چه خواهد بود. باز هم بگذارید به شما یادآوری کنم که فاصله زمانی را کوتاه نکنید زیرا شما را به شک و نگرانی در مسیر خواسته می رساند. آن را به یک فاصله طبیعی تبدیل کنید. هیچ کس نمی تواند به شما فاصله زمانی بدهد. فقط شما می توانید بگویید که فاصله طبیعی برای شما چگونه خواهد بود. فاصله زمانی نسبی است. یعنی هیچ دو نفر اندازه گیری یکسانی از زمان را برای تحقق خواسته خود انجام نمی دهند.

زمان همیشه با برداشت انسان از خودش مشروط می شود. اعتماد به نفس طبق آگاهی شرطی شده همیشه فاصله زمانی را کوتاه می کند. اگر به موفقیت های بزرگ عادت کرده باشید، فاصله زمانی بسیار کمتری برای تحقق آرزوها به خود خواهید داد تا انسانی که شکست را تجربه کرده است.

اگر امروز چهارشنبه بود و شما تصمیم می گرفتید که آرزوی شما در روز یکشنبه کاملاً متجلی شود، پس یکشنبه به نقطه زمانی تبدیل می شود که از آن دیدن خواهید کرد. برای انجام این بازدید، چهارشنبه بودن را فراموش می کنید و یکشنبه وارد آن می شوید {حس می کنید یکشنبه است}. این کار با احساس ساده یکشنبه بودن انجام می شود. شروع به شنیدن زنگ های کلیسا کنید. شروع به احساس آرامش روز یکشنبه کنید. در واقع احساس کنید که یکشنبه است. هنگامی که این کار به پایان رسید، از دریافت آنچه در روز چهارشنبه چیزی جز یک آرزو نبود، لذت ببرید.

پس از دریافت آن، هیجان کامل را احساس کرده و سپس به روز چهارشنبه برگردید، همان زمانی که پشت سر خود گذاشته اید. با این کار با حرکت از چهارشنبه به یکشنبه در آگاهی خلا ایجاد کردید. طبیعت که از خلا بیزار است، برای

پر کردن آن هجوم می آورد و بدین ترتیب قالبی شبیه به آنچه شما به طور بالقوه ایجاد می کنید شکل می دهد، یعنی لذت رسیدن به خواسته تعریف شده خود.

هنگام بازگشت به چهارشنبه، شما با یک امید شادی آور آکنده خواهید شد زیرا آگاهی از آنچه را که باید در روز یکشنبه بعد بدست آید، ایجاد کرده اید. همانطور که از فاصله پنج شنبه، جمعه و شنبه می گذرید بدون توجه به شرایط، هیچ مشکلی برای شما ایجاد مزاحمت نمی کند زیرا آنچه را که از قبل برای روز یک شنبه تعیین کرده اید خواهید دید و این یک اعتقاد غیر قابل تغییر است.

قبل از رفتن و آماده سازی محل، شما به یوحنا برگشته اید و اکنون او را با فاصله سه روز با خود به محل آماده می برید تا او شادی خود را با شما تقسیم کند، زیرا آنجا که من هستم، "شما نیز در آنجا باشید."

"و خداوند فرمود: ما انسان را به شکل و مطابق خود می سازیم." - پیدایش ۱:۲۶

پس از کشف اینکه خداوند آگاهی ما از بودن است و اینکه واقعیت تغییرناپذیر شرطی نشده (من هستم) تنها خالق است، بگذارید ببینیم چرا کتاب مقدس یک تثلیث را به عنوان خالق جهان ثبت می کند. در آیه ۲۶ از فصل اول پیدایش چنین آمده است: "و خداوند فرمود: ما انسان را به شکل و مطابق خود می سازیم." کلیساها از این کثرت خدایان به عنوان خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس یاد می کنند. آنها هرگز تلاشی برای توضیح آن که منظور از "خدا پدر، خدا پسر و خدا روح القدس" چیست، نکرده اند. زیرا آنها در مورد این رمز و راز در تاریکی هستند.

پدر، پسر و روح القدس سه جنبه یا شرایط آگاهی بی قید و شرط از لقب خدا هستند. آگاهی بودن مقدم بر آگاهی چیزی بودن است. این آگاهی بی قید و شرط که قبل از همه حالات آگاهی است، خداوند - "من هستم" می باشد. سه جنبه یا تقسیم شرطی شده به خودی خود بهتر است از این طریق بیان شود:

نگرش پذیرای ذهنی آن جنبه ای است که احساسات را برداشت می کند و به همین دلیل ممکن است به یک رحم یا مادر تشبیه شود.

چیزی که باعث ایجاد احساس می شود جنبه مردانه یا فشار دهنده ای است و بنابراین به عنوان پدر شناخته می شود. احساسات در طی زمان متجلی می شوند، که تجلی همیشه شبیه احساسات و تصویری از آن است. بنابراین گفته میشود که این جنبه عینیت یافته پسری است که پدر-مادر خود را شهادت میدهد. درک این رمز و راز تثلیث، انسان را قادر می سازد دنیای خود را کاملاً دگرگون کند و آن را به سلیقه خود تغییر دهد.

در اینجا یک کاربرد عملی از این رمز و راز آورده شده است. آرام بنشینید و تصمیم بگیرید که بیشتر دوست دارید چه چیزی را متجلی کنید یا داشته باشید. پس از تصمیم گیری، چشمان خود را ببندید و توجه خود را کاملاً از همه چیزهایی که تحقق امر مورد نظر را انکار می کنند دور کنید. سپس یک ذهنیت پذیری را در ذهن خود بپذیرید و این بازی را انجام دهید.

با تصور اینکه اگر همین حالا به آرزوی خود برسید چه احساسی خواهید داشت، شروع به گوش دادن کنید، گویی فضا با شما صحبت می کند و به شما می گوید شما اکنون همان چیزی هستید که می خواهید باشید یا همان چیزی را دارید که می خواهید داشته باشید.

این نگرش پذیرا، وضعیت آگاهی است که شما باید قبل از ایجاد احساس آن را تصور کنید. با به دست آوردن این حالت ذهنی انعطاف پذیر و تأثیرگذار، این واقعیت را که خود همان چیزی هستید که می خواستید باشید تحت تأثیر قرار دهید و ادعا کنید و احساس کنید که آنچه را که تصمیم گرفته اید باشید و یا متجلی کنید، در همین لحظه هستید و متجلی کرده اید. با این نگرش ادامه دهید تا احساس ایجاد شود.

وقتی به بودن و داشتن آن چیزی که تصمیم گرفته اید باشید و داشته باشید فکر می کنید، متوجه خواهید شد که با هر نفس، هیجان شادی در تمام وجودت می گذرد. هرچه احساس لذت بیشتر از بودن آنچه مدعی خودتان هستید بکنید، این هیجان هم بیشتر می شود. سپس در یک استنشاق عمیق نهایی، تمام وجود شما از لذت موفقیت منفجر خواهد شد و با احساس خود خواهید فهمید که توسط خدا، پدر، بارور شده اید. به محض ایجاد احساس، چشمان خود را باز کنید و به دنیایی برگردید که چند لحظه قبل در آن بودید.

در این نگرش پذیرای شما، در حالی که فکر می کردید همان چیزی هستید که می خواهید باشد، در واقع عمل معنوی زایش را انجام می دادید. بنابراین شما اکنون در حال بازگشت از این مراقبه ساکت، یک موجود بارداری هستید که کودک یا احساس (خواسته تصور شده) را حمل می کند، کودک بدون کمک انسان و بدون نقص به وجود آمده است. شک تنها نیرویی است که می تواند دانه یا احساس را به هم بزند. برای جلوگیری از سقط این کودک بسیار شگفت انگیز، با پنهانکاری در بازه زمانی مشخص قدم بردارید تا احساس (تصور) متجلی شود. عاشقانه معنوی خود را به هیچ کس نگوئید. راز خود را در درون خود از حالت شادی، اعتماد به نفس و خوشحالی قفل کنید که روزی با تجلی و داشتن احساس خود، فرزند دلبنده خود را به دنیا خواهید آورد. آنگاه از رمز و راز اینکه، "و خداوند فرمود: ما انسان را به شکل و مطابق خود می سازیم." آگاه خواهید شد.

شما می دانید که کثرت خدایان مورد اشاره سه جنبه آگاهی خود شماست و شما تثلیث هستید و در یک جلسه روحانی با هم ملاقات می کنید تا جهانی را به شکل و شمایلی که از بودن آن آگاه هستید، شکل دهید.

فصل ۱۷: دعا

"هنگامی که دعا می کنید وارد حجره خود بشوید و هنگامی که درب را بستید، پدر خود را که نهان است، دعا کنید. و

پدر نهان بین تو آشکارا به تو پاداش خواهد داد." - متی ۶:۶

"یقین بدانید که آنچه را که در دعا طلب می کنید خواهید یافت و به شما داده خواهد شد." - مرقس ۱۱:۲۴

نماز {دعا} فوق العاده ترین تجربه ای است که انسان می تواند داشته باشد. برخلاف زمزمه های روزمره قریب به اتفاق بشر که با تکرارهای بیهوده خود امیدوارند دعاهایشان به گوش خدا برسد، نماز وجد یک عروسی روحانی است که در سکوت عمیق و ساکت آگاهی برگزار می شود. به معنای واقعی، نماز مراسم ازدواج خدا است. همانطور که دوشیزه ای در روز عروسی خود نام خانوادگی خود را برای گرفتن نام شوهر خود کنار می گذارد، به همین ترتیب کسی که دعا میکند باید نام یا ماهیت فعلی خود را کنار بگذارد و ماهیت آنچه را که برای آن دعا می کند فرض کند.

انجیل ها به روشنی به انسان دستور داده اند که این مراسم به این روش انجام گیرد: "وقتی دعا می کنید به طور مخفیانه وارد شوید و درب را ببندید و پدر نهان بین شما، به شما آشکارا پاداش می دهد." ورود به ساحت خدا همانند رفتن به داخل اتاق عروس است. همانطور که در شب عروسی هیچ کس جز عروس و داماد مجاز به ورود به اتاق مقدسی مانند حجله عروس نیست، به همین ترتیب هیچ کس جز آن که دعا می کند و آن چه دعا می کند اجازه ورود به ساحت مقدس را ندارد. همانطور که عروس و داماد هنگام ورود به حجله عروس با خیال راحت درب را در مقابل دنیای خارج می بندند، کسی که وارد ساحت مقدس نماز می شود نیز باید در حواس را ببندد و دنیای اطراف خود را کاملاً ببندد. این امر با توجه نکردن به همه چیزهای دیگر غیر از آنچه که در حال حاضر عاشق آن هستید (چیز مورد نظر) تحقق می یابد.

مرحله دوم این مراسم معنوی در این کلمات تعریف شده است: "وقتی دعا می کنید، باور کنید که دریافت کرده اید و قطعاً خواهید کرد." همانطور که با شادی در مورد بودن و داشتن آنچه که می خواهید فکر می کنید، قدم دوم را برداشته اید و از این رو اعمال زناشویی و تولید مثل را از نظر معنوی انجام می دهید.

نگرش پذیرای ذهنی شما در هنگام دعا یا تعمق را می توان به عروس یا رحم تشبیه کرد زیرا این همان جنبه ذهنی است که احساسات را دریافت می کند. آنچه که به بودن آن فکر می کنید داماد است، زیرا این نام یا ذاتی است که شما تصور می کنید و بنابراین {داماد} همان چیزی است که بارور می کند و سپس می رود. بنابراین کسی که نام و ماهیت باروری را به خود می گیرد، به دوشیزگی می میرد.

در فکر فرو رفته اید و نام و ماهیت چیزی را که در آن اندیشیده اید، تمام وجود شما را در لذت بودن آن در برمی گیرد. این هیجان، در کل وجود شما جریان می یابد، زیرا شما آگاهی از خواسته خود را متناسب می کنید و این امر گواه این است که شما هر دو متاهل و باردار شده هستید. همانطور که از این مراقبه سکوت برمی گردید درب یکبار دیگر به روی دنیایی که پشت سر گذاشته اید باز می شود. اما این بار شما به عنوان یک عروس باردار برمی گردید. شما با موجودی تغییر یافته وارد جهان می شوید و گرچه هیچ کس جز شما این عاشقانه فوق العاده را نمی داند، اما جهان در مدت کوتاهی علامت بارداری شما را می بیند و آنچه را که احساس کردید در ساحت سکوت خود هستید، شروع به آشکار شدن خواهد کرد.

مادر دنیا یا عروس خداوند به طور عمدی مریم یا آب خوانده می شود، زیرا آب هویت خود را با مخلوط شدن از دست می دهد. به همین ترتیب مریم، نگرش پذیرای ذهن، باید هویت خود را از دست بدهد زیرا ماهیت چیز مورد نظر را به خود می گیرد. تنها در صورت تمایل شما به کنار گذاشتن محدودیت ها و هویت فعلی خود، می توانید به همان چیزی

تبدیل شوید که می خواهید باشد. نماز فرمولی است که به موجب آن چنین طلاق ها و ازدواج هایی انجام می شود. "هرگاه دو نفر از شما در زمین درباره هرچه که بخواهند متفق شوند، من برای ایشان آماده خواهم کرد." این دو با هم توافق دارند، شما که عروس هستید و چیز مورد نظر که داماد است. با تحقق این توافق، پسری که شاهد این همبستگی باشد متولد می شود. شما شروع به تجلی و تملک آنچه که از بودن آن آگاه هستید می کنید. دعا کردن این است که خود را همان چیزی بدانید که می خواهید باشید، نه آنچه را که می خواهید ملتمسانه از خدا بخواهید.

روزانه میلیون ها دعا بی پاسخ می ماند زیرا انسان به درگاه خدایی که وجود ندارد دعا می کند. از آنجا که آگاهی خداست؛ فرد باید با فرض اینکه هم اکنون از آرزو و خواسته خود آگاه است، به دنبال همان آرزوی خود باشد. فقط در صورت انجام این عمل دعای او مستجاب می شود. آگاهی از فقیر بودن هنگام دعا برای ثروتمند شدن، برایتان فقر می آورد. دعا باید با ادعا و درست بیان شود تا نتیجه مثبت حاصل شود. آگاهی مثبت از چیز مورد نظر را فرض کنید.

با تعریف خواسته خود، بی سر و صدا وارد شوید {توجه نکردن به واقیت موجود از شرایط زندگی و حواس پنج گانه} و درب را پشت سر خود ببندید. خود را در آرزوی خود شناور کنید و احساس کنید که با آن یکی هستید. در این تثبیت باقی بمانید تا زمانی که زندگانی و هویت خود را با ادعا و احساس خود و داشتن آنچه که می خواهید ادغام کنید. هنگامی که از ساحت نماز (دعا) بیرون می آید، باید نسبت به بودن و تملک آنچه که قبلاً می خواستید، آگاه باشید.

فصل ۱۸: دوازده شاگرد (حواریون)

"عیسی دوازده حواری را پیش خود خواست و به آنها قدرت داد تا ارواح ناپاک را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا بخشند." - متی ۱۰:۱

حواریون نمایانگر دوازده کیفیت ذهنی هستند که می تواند توسط انسان کنترل و نظم یابند. اگر آنها منضبط شوند همیشه از فرمان شخصی که آنها را نظم داده است اطاعت می کنند.

این دوازده کیفیت در انسان نشان دهنده کیفیت ذهنی هر فرد است. اقدامات یک انسان بی انضباط، بیشتر شبیه به اقدامات اوباش است تا یک ارتش آموزش دیده. تمام طوفان ها و سردرگمی هایی که انسان را در بر گرفته است، می توان مستقیماً در این دوازده ویژگی بیمارگونه {تربیت نشده} و به خواب رفته ذهن انسان جستجو کرد.

تا زمانی که این کیفیت ها بیدار و منظم نشوند، اجازه می دهند هر شایعه و احساس نفسانی آن ها را تحت تأثیر قرار دهد. وقتی این دوازده نفر تربیت شوند و تحت کنترل درآیند، کسی که آنها را کنترل می کند به آنها خواهد گفت: "من از این پس شما را برده نمی نامم، بلکه دوستان من هستید." او می داند که از آن لحظه به بعد، هر کیفیت ذهنی منظم و منضبطی با او دوست است و از او محافظت می کند.

نام هر یک از دوازده کیفیت ذات آنها را نشان می دهد. این اسامی تا زمانی که به شاگردی فرا خوانده نشوند به آن ها داده نمی شود. آنها عبارتند از:

شمعون (که بعداً پطروس نام گرفت)، اندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلیپ، برتولما، توما، متی، یعقوب پسر حلفا، لبی معروف به تادائوس، شمعون قانوی و یهوذا.

اولین کیفیتی که فراخوانده می شود و نظم می یابد، شمعون یا صفت شنوایی است {ایمان به خود}. این کیفیت، هنگامی که به سطح یک مرید برسد، فقط به احساساتی که شنوایی او به او دستور داده است که وارد شوند، اجازه میدهد تا به آگاهی برسند. مهم نیست که خرد انسان چه چیزی را نشان می دهد یا شواهد حواس او {حواس پنجگانه} چه مفهومی را منتقل می کنند، اگر این پیشنهادها و ایده ها با آنچه که او می شنود مطابقت نداشته باشند، او بی حرکت باقی می ماند. این کیفیت توسط پروردگارش دستور داده و تفهیم شده است که هر پیشنهادی که از فیلتر این کیفیت ذهنی رد شده و از دروازه آن عبور کرده، با رسیدن به پروردگار و استاد خود (آگاهی وی) احساسات خود را برجای گذارد و احساسات باید به مرور متجلی شوند. دستورالعمل شمعون این است که وی فقط به بازدیدکنندگان یا احساسات با وقار و با شرافت اجازه دهد تا به خانه (آگاهی) پروردگار خود وارد شوند. هیچ خطایی را نمی توان از دید استادش پوشانید و پنهان کرد، زیرا هر تجلی ای از زندگی به پروردگارش می گوید که وی آگاهانه یا ناآگاهانه در محضر او بوده است.

هنگامی که شمعون با کارهای خود ثابت می کند که یک شاگرد واقعی و وفادار است، نام خانوادگی پطروس یا صخره را دریافت می کند. شاگرد با ثبات، کسی که توسط هیچ رشوه دهنده ای یا شخص اجبار کننده ای تحت تاثیر قرار نمیگیرد. او توسط پروردگارش شمعون پطرس خوانده شد، کسی که اوامر پروردگارش را با وفاداری می شنود و غیر از آن فرمانها را نمی شنود.

این شمعون پطروس است که کشف می کند که "من هستم" مسیح هست، و بخاطر کشف او کلیدهای بهشت به او داده می شود و صخره مقدسی است که معبد خدا بر آن استوار است. ساختمانها باید پایه های محکمی داشته باشند و

تنها شنوایی منضبط می‌تواند، با آموختن اینکه من مسیح هستم و به غیر از من منجی دیگری وجود ندارد، استوار و بی‌تحرك بماند.

دومین کیفیتی که به شاگردی فرا خوانده می‌شود، اندریاس یا شجاعت است. زمانی که کیفیت ایمان به خود یا پطروس تربیت می‌شود، بطور خودکار برادر خود یا کیفیت شجاعت {اندریاس} را فرا می‌خواند. ایمان به خویشتن که از هیچ کس کمک نمی‌خواهد، بی‌سر و صدا و به تنهایی آگاهی از خواسته مورد نظر را به خود اختصاص می‌دهد و علیرغم عقل یا شواهد و حواس ظاهری، با صبر و شکیبایی منتظر می‌ماند تا ادعای پنهان او با استمرار تحقق یابد. چنین ایمانی، شجاعت و قدرتی را ایجاد می‌کند که فراتر از وحشی‌ترین رویاهای انسان بی‌انضباطی می‌رود که ایمانش تنها به چیزهایی است که به چشم دیده می‌شود.

ایمان انسان بی‌انضباط را در واقع نمی‌توان ایمان نامید. زیرا اگر لشکرها، داروها یا خرد انسانی که در ایمان او جای خوش کرده اند از او گرفته شوند، ایمان و شهامت او نیز از او گرفته خواهد شد. اما می‌توان از انسان منضبط کل جهان را گرفت و با این وجود او در دانش وفاداری خود که گویی در آن زندگی می‌کند و باید در فصل مناسب خود را مجسم کند، باقی خواهد ماند. این شجاعت، آندریاس، برادر پطروس، مریدی است که می‌داند جرات کردن، انجام دادن و سکوت چیست. دو نفر بعدی (**سوم و چهارم**) که فراخوان می‌شوند نیز با هم رابطه دارند. اینها برادران یعقوب و یوحنا هستند. یعقوب عادل، قاضی صالح است و برادرش یوحنا، محبوب است. عدالت برای اینکه خردمندانه باشد باید با عشق همراه شود، و بدی را با خوبی جواب دهد. همیشه خیر را برای شر، عشق را برای نفرت، عدم خشونت را برای خشونت جایگزین کند.

یعقوب مرید که نماد یک قضاوت منضبط است، باید هنگامی که به مقام قاضی عالی تربیت می‌شود، چشم بسته باشد تا تحت تأثیر جسم {جهانی که به چشم دیده می‌شود} قرار نگیرد و از ظاهر قضاوت نکند. قضاوت منضبط توسط

شخصی انجام می شود که تحت تأثیر ظاهر قرار نگیرد. کسی که این برادران را به شاگردی فراخوانده است همچنان به دستور خود وفادار است که فقط آنچه را که به او امر شده است بشنود، یعنی خوب را بشنود. انسانی که این کیفیت ذهنش را تربیت می کند تا زمانی که هنگام شنیدن، قلب خود را پر از عشق نکند، قادر به شنیدن و پذیرفتن هر چیزی درست - چه از خودش و چه از دیگری - نیست.

این دو شاگرد یا کیفیت ذهن وقتی بیدار می شوند یکی هستند و از هم تفکیک نمی شوند. چنین فرد منضبطی همه انسان ها را به خاطر آنچه که هستند می بخشد. او به عنوان یک قاضی دانا می داند که هر انسانی کاملاً آنچه را که از خودش به عنوان انسان (آگاهی از بودن) می داند، متجلی می کند. او می داند که بر پایه و اساس تغییر ناپذیر آگاهی تمام تجلیات بر آن استوار است و تغییرات تجلیات فقط از طریق تغییر آگاهی ایجاد می شود. این ویژگی های نظم یافته ذهن، نه با محکومیت و نه با انتقاد، به هر کس اجازه می دهد همان چیزی باشد که هست. با این حال گرچه این آزادی کامل درانتخاب کردن برای همه مجاز است، اما آنها همیشه مراقب هستند که فقط مواردی که هنگام تجلی شدن، موقر و شریف و شادی آور هستند، را ببینند.

پنجمین کیفیتی که به شاگردی فراخوانده می شود، فیلیپ است. این یکی خواست که پدر به او نشان داده شود. انسان بیدار می داند که پدر حالت آگاهی است که انسان در آن زندگی می کند و این حالت یا پدر را فقط میتوان همانطور که متجلی می شود دید. او خودش را کاملاً شبیه یا تصویر آن آگاهی می داند که با آن شناخته می شود. بنابراین او اعلام میکند، "کسی هرگز خدا را ندیده است، اما آن پسر یگانه ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است." "اگر مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید، از این پس شما او را می شناسید و او را دیده اید." من و پدرم، آگاهی و تجلی آن، خدا و انسان، یکی هستیم.

این جنبه از ذهن وقتی نظم می یابد، تا زمانی که ایده ها، جاه طلبی ها و آرزوها به واقعیت های مجسم تبدیل شوند استمرار خواهد داشت. این همان کیفیتی است که می گوید: "و یقین دارم که حتی پس از آنکه گوشت و پوست بدنم بیوسند، خدا را می بینم." "پس کلام جسم گشته به شکل انسان در میان ما جای گرفت. جلالش را دیدیم - شکوه و جلالی شایسته پسر یگانه پدر و پُر از فیض و راستی."

شاگرد ششم برتولما نام دارد. این کیفیت قوه تخیل است، کیفیتی است که هنگام بیداری {آگاهی} فرد، او را از توده مردم متمایز می کند. یک تخیل بیدار، کسی که بیدار شده است را یک سر و شانه از انسان های معمولی بالاتر می برد و به او نوری راهنما در دنیای تاریکی می دهد. هیچ کیفیتی به اندازه تخیل منضبط انسان ها را از هم متمایز نمی کند. این جدایی گندم از کاه است. کسانی که بیشترین بهره را به جامعه داده اند از جمله هنرمندان، دانشمندان، مخترعان و دیگران؛ از تصورات روشن استفاده کرده اند. اگر برای تعیین عدم موفقیت بسیاری از مردان و زنان به ظاهر تحصیل کرده در سال های بعد از دانشگاه، یک نظرسنجی انجام شود یا به دنبال جوابی برای دلیل اختلاف قدرت میان طبقات اجتماع باشیم، تردیدی وجود ندارد که تخیل نقش مهمی را ایفا می کند. چنین بررسی نشان می دهد که این تخیل است که شخص را به رهبر تبدیل می کند در حالی که فقدان آن، وی را به پیرو تبدیل می کند.

سیستم آموزشی ما اغلب تلاش می کند به جای توسعه تخیل انسان، آن را با خردی که انسان به دنبالش است جایگزین کند. این امر وی را مجبور می کند تا تعدادی از کتب درسی را بخاطر بسپارد که خیلی زود توسط کتب درسی بعدی فراموش و و رد می شوند. آموزش با قرار دادن چیزی در انسان حاصل نمی شود. هدف آن بیرون کشیدن خردی است که در انسان نهفته است. باشد که خواننده برتولما را به شاگردی فراخواند زیرا فقط هنگامی که این کیفیت به مریدی ارتقا یابد، شما توانایی تصور ایده هایی را خواهید داشت که شما را از محدودیت های انسانی فراتر می برند.

هفتم توما نام دارد. این کیفیت منضبط، هر شایعه و پیشنهادی که ناسازگار با آنچه شمعون پطرس دستور داده است را انکار می کند. مردی که از سلامتی خود آگاه است (نه به دلیل سلامتی ارثی، رژیم های غذایی یا آب و هوا، بلکه به دلیل اینکه بیدار شده و از وضعیت آگاهی که در آن زندگی می کند، مطلع است)، علی رغم شرایط جهان همچنان سلامتی خود را خواهد داشت. او می توانست از طریق مطبوعات، رادیو و واعظان جهان مطلع شود که طاعونی زمین را درنوردیده است، اما با این وجود بی تأثیر و با ثبات در موقعیت خود باقی می ماند. توماً شکاک - وقتی منضبط شود - بیماری یا هر چیز دیگری را که به آگاهی تعلق ندارد، انکار خواهد کرد.

این کیفیت انکار - در صورت نظم و انضباط - انسان را از دریافت برداشت هایی که با ذات او سازگار نیست محافظت میکند. او نسبت به پیشنهادات بیگانه با آنچه که او می خواهد ابراز کند، بی اعتنا است. انکار منظم یک مبارزه یا یک دعوا نیست بلکه بی تفاوتی کامل است.

هشتمین کیفیت، متی هدیه خداوند است. این کیفیت ذهن، خواسته های انسان را به عنوان هدیه خداوند آشکار میکند. انسانی که این شاگرد را فراخوانده است می داند که هر آرزوی قلبی او هدیه ای از طرف بهشت است و شامل قدرت و برنامه خود بیانگری آن است. چنین مردی هرگز نحوه تجلی آن را زیر سوال نمی برد. او می داند که طرح تجلی آن هرگز برای انسان آشکار نمی شود زیرا "راههای خدا غیر قابل فهم اند." او خواسته های خود را به عنوان هدیه ای که قبلاً دریافت کرده است کاملاً می پذیرد و با خیال راحت به مسیر خود ادامه می دهد زیرا اطمینان دارد که آن ها ظهور خواهند کرد.

شاگرد نهم یعقوب پسر حلفا نام دارد. این کیفیت تشخیص است. ذهن واضح و منظم، صدایی است که این شاگرد را فرا می خواند. این قوه توانایی آنچه را که در چشم انسان آشکار نمی شود، درک می کند. این مرید از نظر ظاهری قضاوت

نمی کند زیرا توانایی عملکرد در حوزه علل را دارد بنابراین هرگز از نظر ظاهری گمراه نمی شود. بصیرتی است که با توسعه و نظم بخشیدن به این کیفیت بیدار می شود.

منظور از بصیرت، بصیرت مدیوم ها یا واسطین ارواح نیست، بلکه بصیرت حقیقی یا دید واضح از عارف است. یعنی این جنبه از ذهن توانایی تفسیر آنچه دیده می شود را دارد. تشخیص یا ظرفیت تشخیص، یعقوب پسر حلفا است.

شاگرد دهم، لبی، ستایش و شکر گزاری است. کیفیتی که انسان بی انضباط بطور غم انگیزی فاقد آن است. هنگامی که این کیفیت ستایش و شکرگزاری در انسان بیدار شود، او با کلمات "متشکرم، پدر" که بر لبانش نقش بسته، بر زمین راه می رود. او می داند که تشکر از چیزهایی که دیده نشده، پنجره های بهشت را باز می کند و اجازه می دهد هدایایی بیش از ظرفیتش به او داده شود.

انسانی که سپاس گزار چیزهایی که دریافت می کند نباشد، هدایای زیادی دریافت نخواهد کرد. تا زمانی که این کیفیت ذهن نظم نیابد، انسان شکوفه کویر را به عنوان گل رز نمی بیند. ستایش و شکرگزاری برای موهبت های نامرئی خداوند (خواستنه های شخص) همانند وجود باران و خورشید برای جوانه زدن بذره های نهان در دل زمین است.

یازدهمین کیفیت شمعون کنعانی است. یک عبارت کلیدی خوب برای این شاگرد "شنیدن خبرهای خوب" است. شمعون کنعانی یا شمعون اهل سرزمین شیر و عسل، هنگامی که به شاگردی فرا خوانده می شود، اثبات این است که کسی که این کیفیت ذهنی را به وجود می آورد، از زندگی پر برکت آگاه شده است. او می تواند همراه با مزامیر داوود بگوید، "در حضور دشمنانم سفره ای برایم تهیه نموده، سر مرا به روغن تدهین می نمائی و پیمانم ام را لبریز می کنی. یقیناً احسان و رحمت تو تمام روزهای عمرم با من می باشد و در خانه خداوند تا به ابد ساکن خواهیم بود." این جنبه

منظم ذهن قادر به شنیدن چیزی غیر از خبرهای خوب نیست و بنابراین واجد شرایط برای موعظه انجیل یا طلسم خوب است.

دوازدهمین و آخرین ویژگی های نظم یافته ذهن، یهودا نامیده می شود. هنگامی که این ویژگی بیدار است، انسان میدانند که باید قبل از اینکه به آنچه که می خواهد تبدیل شود، باید از آنچه که الان هست روی گردان شود و بمیرد. بنابراین در مورد این شاگرد گفته شده که او خودکشی کرده است، این روش عارفانه ای است که به افراد مبتدی می گوید که یهودا جنبه منظم جدا شدن {رها کردن- عدم وابستگی} است. این شخص می داند که "من هستم" یا آگاهی او نجات دهنده او است بنابراین او منجی های دیگر را رها می کند. این کیفیت - وقتی نظم می یابد - به او قدرت رها کردن میدهد.

انسانی که یهودا را به وجود آورده است یاد گرفته است که چگونه توجه خود را از مشکلات یا محدودیت ها دور کند و آن را بر سر راه حل یا نجات دهنده قرار دهد. "تا زمانی که دوباره متولد نشوید، به هیچ وجه نمی توانید وارد پادشاهی آسمان شوید." "محبتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود را فدای دوست خود کند." وقتی انسان متوجه شود که اگر کیفیت مطلوب تحقق یابد، موجب نجات و دوستی او خواهد شد، با جدا کردن آگاهی خود از آنچه که از بودن آن آگاه است و فرض آگاهی از آنچه می خواهد، با کمال میل زندگی خود را (تصور کنونی از خود) برای دوست خود (که آرزو دارد باشد) رها می کند.

یهودا، کسی که جهان در جهالت تمام نام وی را لکه دار کرده است، هنگامی که انسان از حالت بی انضباط خود بیدار شود، در بالاترین مقام قرار می گیرد. زیرا خدا عشق است و هیچ محبتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود را برای

دوست خود فدا کند. تا زمانی که انسان آنچه را که اکنون از بودن آن آگاه است رها نکند، به آنچه می خواهد تبدیل نخواهد شد. و یهودا کسی است که این کار را از طریق خودکشی یا جدا شدن انجام می دهد.

این دوازده ویژگی است که در بنیان جهان به انسان اعطا شده است. وظیفه انسان این است که آنها را به حد مرید بودن برساند. وقتی این امر محقق شده، انسان می گوید، "من تو را بر روی زمین جلال دادم و کاری را که به من سپرده شده بود تمام کردم و اکنون ای پدر مرا در پیشگاه خود جلال ده، همان جلالی که پیش از آفرینش جهان در نزد تو داشتم."

"زیرا در او زندگی می‌کنیم و در او حرکت و هستی داریم" - اعمال رسولان ۱۷:۲۸

از نظر روانی، این جهان به عنوان اقیانوسی از نور به نظر می‌رسد که در درون خود همه چیز از جمله انسان را که مانند بدن تپنده‌ای است که در نور مایع قرار دارد، در بر می‌گیرد.

داستان طوفان (نوح) در کتاب مقدس، حالتی است که انسان در آن زندگی می‌کند. انسان در واقع در اقیانوس نور مایع غرق می‌شود که تعداد بی‌شماری از موجودات نورانی در آن حرکت می‌کنند. داستان طوفان امروز واقعاً در حال اتفاق افتادن است. انسان کشتی‌ای است که اصول زنانگی و مردانگی هر موجود زنده‌ای را در خود دارد. کبوتر یا ایده‌ای که برای یافتن زمین خشک فرستاده می‌شود، تلاش انسان برای تجسم ایده‌های خود است. ایده‌های انسان شبیه پرندگان در حال پرواز است مانند کبوتر داستان که بدون اینکه جایی برای استراحت پیدا کند، به انسان بازگشت. اگر انسان نگذارد جستجوهای بی‌نتیجه او را دلسرد کنند، روزی پرنده با یک شاخه سبز باز خواهد گشت. پس از فرض آگاهی از چیز مورد نظر، متقاعد می‌شود که چنین است و احساس خواهد کرد و می‌داند که او همان چیزی است که آگاهانه به آن اندیشیده است، حتی اگر هنوز توسط حواس او {حواس پنجگانه} تأیید نشده باشد. روزی انسان چنان با تصور خود شناخته می‌شود که خواهد دانست این تصور، خودش است و اعلام می‌کند، "من هستم؛ من آن چیزی هستم که می‌خواهم باشم (من هستم آنکه هستم)". او در می‌یابد که با انجام این کار، آرزوی خود را تجسم می‌بخشد (کبوتر یا آرزو این بار زمین خشک را پیدا می‌کند) و بدین ترتیب به رمز و راز کلمه جسم {متجلی شدن خواسته} پی می‌برد.

همه چیز در جهان تبلور این نور مایع است. "من نور جهان هستم." آگاهی شما از بودن، نور مایع جهان است که در تصوراتی که از خود دارید متبلور می شود.

آگاهی بی قید و شرط شما از بودن، برای اولین بار در نورمایع تصور می شود (که سرعت اولیه جهان است). همه چیز از بالاترین تا پایین ترین ارتعاشات یا تجلیات زندگی، چیزی بیش از ارتعاشات مختلف سرعت این سرعت اولیه نیستند. طلا، نقره، آهن، چوب، جسم و غیره فقط تجلیات یا سرعت های مختلف این جوهره، نور مایع، هستند.

همه چیز نور مایع متبلور است. تمایز یا تجلیات بی نهایت ناشی از تمایل متصور به شناختن خود است. تصور شما از خود بطور خودکار سرعت لازم برای تجلی آنچه را که خود تصور کرده اید تعیین می کند.

جهان اقیانوسی از نور مایع در حالت های بی شمار مختلف از تبلور است.

فصل ۲۰: نفس زندگی

"سپس خداوند مقداری خاک از زمین برداشت و از آن آدم را ساخت و در بینی او روح حیات دمید و او یک موجود زنده

گردید." - پیدایش ۲:۷

"همانطور که نمی دانید چگونه نفس زندگی در اندام کودک در رحم مادرش وارد می شود، بنابراین شما کارهای خدا را

که همه را می سازد نمی دانید." - واعظان ۵:۱۱

"یک روز پسر بیوه زن صاحب خانه، بیمار شد و بیماری او چنان دردناک بود که دیگر نفسی در او باقی نمانده بود."

-اول پادشاهان ۱۷:۱۷

آیا ایلیا پیامبر واقعا فرزند مرده بیوه را زنده کرد؟ این داستان، همراه با تمام داستان های دیگر کتاب مقدس یک درام

روانشناسی است که در آگاهی انسان رخ می دهد. بیوه نماد هر زن و مردی در جهان است. کودک مرده نشان دهنده

خواسته ها و جاه طلبی های ناامید کننده انسان است. در حالی که ایلیا پیامبر نماد قدرت خدا در درون انسان، یا آگاهی

انسان از بودن است.

داستان به ما می گوید که پیامبر کودک مرده را از آغوش بیوه گرفته و او را به اتاق فوقانی منتقل کرده است. وقتی وارد

این اتاق فوقانی شد درب را پشت سر بست. با قرار دادن کودک روی تخت، او روح زندگی را در وی دمید. نزد مادر

بازگشت و فرزند را به او داد و گفت: زن، پسر زنده است.

خواسته های انسان را می توان به عنوان کودک مرده نمادین کرد. این واقعیت که او آرزو می کند، ادعای مثبتی است که

نشان می دهد چیزی که آرزو کرده است هنوز در جهان او یک واقعیت زنده نیست. او به هر طریقی قابل تصور سعی

می کند تا از این آرزو برای رسیدن به واقعیت استفاده کند و آن را زنده کند، اما در پایان در می یابد که همه تلاش ها بی نتیجه است.

اکثر مردمان از وجود قدرت بی نهایت به عنوان پیامبر در درون خود آگاهی ندارند. آنها به صورت نامحدود با یک کودک مرده هم آغوش می شوند و نمی فهمند که میل، نشانه مثبت ظرفیت های بی حد و حصر برای تحقق آن است.

بگذارید یک بار انسان بفهمد که آگاهی او پیامبری است که به تمام چیزهایی که از بودنش آگاه است روح می بخشد و در ب حواس خود را در برابر مشکلش می بندد و توجه خود را فقط به خواسته خود، با دانستن این که خواسته های او قطعاً محقق می شود، معطوف می کند. او تشخیص خواهد داد که نفس زندگی است، زیرا درک خواهد کرد - همانطور که خود آگاهانه ادعا می کند اکنون همه چیزهایی را که می خواهد در زمان حال دارد، باید نفس زندگی را در آرزو های خود بدمد. آرزوی او (به روشی که برای او ناشناخته است) شروع به حرکت می کند و به واقعیتی زنده در دنیای او تبدیل می شود.

بله، ایلیا پیامبر برای همیشه به عنوان آگاهی بی حد و مرز انسان از بودن، بیوه به عنوان آگاهی محدود خود از بودن و کودک به عنوان آنچه که او می خواهد باشد، است.

فصل ۲۱: دانیال در لانه شیرها

"ای دانیال، امیدوارم خدایی که پیوسته او را بندگی می کنی، تو را نجات دهد." - دانیال ۶:۱۶

داستان دانیال داستان زندگی هر انسانی است. ثبت شده است که دانیال در حالی که در لانه شیرها حبس شده بود، به آن حیوانات گرسنه پشت کرد و با نگاهش به سوی نوری که از بالا آمد، به درگاه خداوند یگانه دعا کرد. شیرهایی که عمداً در این جشن گرسنه نگه داشته شده بودند، در آسیب رساندن به پیامبر ناتوان ماندند. ایمان دانیال به خدا آنقدر زیاد بود که سرانجام به آزادی و انتصاب وی به یک مقام عالی در دولت کشورش منجر شد. این داستان برای شما نوشته شده است تا به شما آموزش دهد خود را از هر گونه مشکلی یا زندانی در جهان رها کنید.

بیشتر ما وقتی در گودال شیرها باشیم فقط نگران شیرها خواهیم بود. ما به هیچ وجه به مشکل دیگری جز شیرها فکر نمی کنیم. با این حال به ما گفته می شود که دانیال به آنها پشت کرد و به نوری که خدا بود نگاه کرد. در حالی که تهدید به فاجعه های ناگواری مثل شیرها، فقر یا بیماری می شویم، اگر ما بتوانیم از دانیال الگو بگیریم و مانند او توجه خود را به سمت نوری که خداست ببریم، مشکلات ما هم به همین سادگی حل خواهند شد.

به عنوان مثال، اگر زندانی می شدید، هیچ کس لازم نیست به شما بگوید آنچه که شما باید آرزو کنید، آزادی است. آزادی یا بهتر بگوییم میل به آزادی بصورت خودکار در شما شکل خواهد گرفت. اگر خود را بیمار یا بدهکار یا در هر محمصه دیگری بدانید، همین امر صادق خواهد بود. شیرها موقعیت های به ظاهر غیر قابل حل از نوع تهدیدآمیز را نشان می دهند. هر مشکلی به طور خودکار راه حل خود را در قالب تمایل به رهایی از مشکل تولید می کند. بنابراین به مشکل خود پشت کنید و با احساس کردن همان چیزی که می خواهید باشید، توجه خود را به راه حل مورد نظر

متمرکز کنید. این عقیده را ادامه دهید. با شروع متجلی کردن آن چه که از بودن آن آگاه هستید، خواهید دید که دیوار زندان شما ناپدید می شود.

من افرادی را دیده ام که از بدهی و قسط های سنگین نا امید هستند اما این اصل را اعمال می کنند و در مدت بسیار کوتاهی بدهی های شدید آن ها تمام می شوند. من همچنین دیده ام که کسانی که پزشکان از آن ها قطع امید کرده اند این اصل را اعمال می کنند و در مدت زمان بسیار کوتاهی، بیماری صعب العلاج آن ها از بین رفته و جای هیچ زخمی باقی نمی ماند.

به خواسته های خود به عنوان سخنان گفتاری خدا و پیامبرگونه ای که قرار است داشته باشید، نگاه کنید. نگران اینکه آیا برای تحقق این خواسته ها شایسته هستید یا نه، نباشید. همانطور که به سمت شما می آیند آنها را بپذیرید. مثل اینکه هدیه ای باشند از آن ها تشکر کنید. از دریافت چنین هدایای شگفت انگیزی احساس خوشبختی و سپاسگزاری کنید. سپس با آرامش راه خود را ادامه دهید.

پذیرش ساده چنین خواسته هایی مانند ریختن بذر حاصلخیز در خاکی است که همیشه آماده است. هنگامی که آرزوی خود را مثل یک بذر در آگاهی می کارید، با اطمینان از اینکه این گیاه به طور خودکار خواهد روید، تمام آنچه از شما انتظار می رود را انجام داده اید. شک یا نگرانی در مورد نحوه باز شدن آن ها مانند نگه داشتن این دانه های حاصلخیز در یک زندان ذهنی است و بنابراین از رشد واقعی آنها تا برداشت کامل جلوگیری می کند.

دلواپس و نگران نتایج نباشید. نتایج دقیقاً مانند روز بعد از شب دنبال خواهند شد. به این کاشت ایمان داشته باشید تا زمانی که شواهد برای شما آشکار شود که چنین است. اعتماد به نفس شما در این مسیر باعث می شود پاداش های زیادی را دریافت کنید. شما اندکی در آگاهی چیز مورد نظر منتظر می مانید؛ سپس ناگهان و هنگامی که انتظار حداقلی

آن را دارید، چیزی که احساس می شود تجلی خواهد یافت. زندگی هیچ فرقی بین اشخاص نمی گذارد و هیچ چیز را نابود نمی کند. همچنان آنچه انسان از بودن آن آگاه است را زنده نگه می دارد. همه چیز فقط با تغییر آگاهی انسان ناپدید می شود. اگر بخواهید آن را انکار کنید، هنوز به عنوان یک اصل باقی می ماند که آگاهی تنها واقعیت است و چیزی که از بودن آن آگاه هستید را بازتاب می کند. حالت آسمانی مورد نظر شما فقط در آگاهی یافت می شود زیرا پادشاهی آسمان در درون شماست.

آگاهی شما تنها واقعیت زنده، سر ابدی آفرینش است. آنچه از بودن آن آگاه هستید، بدن موقتی است که می پوشید. عدم توجه خود به آنچه که از بودن آن آگاه هستید، قطع سر بدن است. اما درست همانطور که مرغ یا مار برای مدتی پس از برداشتن سر خود شروع به پریدن و لرزیدن می کنند، به همین ترتیب پس از عدم توجه شما، کیفیت و شرایط برای مدتی زنده می مانند.

انسان چون این قانون آگاهی را نمی داند دائماً به شرایط عادت قبلی خود می اندیشد و با توجه به آنها سر ابدی آفرینش را بر روی این اجساد می گذارد. بدین وسیله او آنها را احیا و دوباره زنده می کند. شما باید این اجساد را تنها بگذارید و بگذارید مرده مرده را دفن کند. "کسی که مشغول شخم زدن باشد و به عقب نگاه کند، لیاقت آن را ندارد که برای پادشاهی خدا خدمت کند." - لوقا ۹:۶۲. انسانی که دست خود را به گاو آهن گذاشته است، یعنی پس از تصور آگاهی خواسته مورد نظر باز هم به گذشته نگاه می کند با نگاه به گذشته فقط می تواند صلاحیت خود را برای پادشاهی آسمان زیر سوال ببرد.

همانطور که سرونشت انسان در بهشت روی زمین رقم می خورد، شما امروز در بهشتی هستید که در درون خود تالیس کرده اید زیرا اینجا در همین زمین، آسمان شما خود را نشان می دهد. پادشاهی آسمان واقعاً در دست است. اکنون زمان پذیرش است. بنابراین آسمانی جدید ایجاد کنید، وارد حالت آگاهی جدیدی شوید و زمین جدیدی ظهور خواهد کرد.

فصل ۲۲: ماهی گیری

"آن ها به راه افتاده و سوار قایقی شدند اما در آن شب چیزی صید نکردند. عیسی به آنها گفت تور را به طرف راست قایق بیندازید، در آنجا ماهی خواهید یافت. آن ها همین کار را کردند و آنقدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل کشتی بکشند." - یوحنا ۲۱

ثبت شده است که مریدان تمام شب ماهی گیری می کردند و چیزی نمی گرفتند. سپس عیسی حاضر شد و به آنها گفت که دوباره تورهای خود را بیندازید، اما این بار آنها را در سمت راست بیندازید. پطروس از فرمان عیسی اطاعت کرد و یک بار دیگر تورهای خود را به آب انداخت. در جایی که قبلاً کاملاً از ماهی خالی بود، حال بخاطر تعدد ماهی ها تور در حال پاره شدن بود.

انسان در امتداد شب ناآگاهی انسانی، ماهی گیری می کند. سعی می کند تا با تلاش و مبارزه {چگونگی} به خواسته های خود برسد، اما در پایان می یابد که جستجوی او بی نتیجه است. هنگامی که انسان به آگاهی خود از عیسی مسیح بودن پی ببرد، از صدای آن اطاعت کرده و اجازه می دهد تا ماهی گیری خود را بدست گیرد. او قلاب خود را در سمت راست می اندازد. او قانون را به شیوه صحیح اعمال خواهد کرد و در آگاهی به دنبال چیز مورد نظر خواهد گشت. با یافتن آن در آگاهی، او خواهد فهمید که در دنیای آشکال چند برابر بدست خواهد آورد.

کسانی که ماهی گیری را تجربه کرده اند می دانند احساس کردن حرکت ماهی روی قلاب چه هیجان آور است. گاز گرفتن ماهی با بازی ماهی دنبال می شود. این بازی در نهایت منجر به صید ماهی می شود. چیزی مشابه در آگاهی انسان اتفاق می افتد زیرا او برای تجلیات زندگی ماهی گیری می کند.

ماهی گیران می دانند که اگر مایل به صید ماهی بزرگ هستند، باید در آب های عمیق ماهی گیری کنند. اگر میخواهید حجم زیادی از زندگی را انتخاب کنید باید آب های کم عمق را با صخره ها و موانع متعدد پشت سر بگذارید و به سمت آب های عمیق که محل بازی بزرگان است راه بیفتید. برای به دست آوردن جلوه های بزرگ زندگی باید به حالت های عمیق تر و آزادتری از آگاهی وارد شوید. تنها در این اعماق تجلیات بزرگ زندگی وجود دارند.

در اینجا یک فرمول ساده برای ماهی گیری موفق ارائه شده است. ابتدا تصمیم بگیرید که می خواهید چه چیزی را متجلی کنید یا چه خصلتی را در خود پرورانید. این ضروری است. قبل از اینکه بتوانید برای آن ماهی گیری کنید، قطعاً باید بدانید که از زندگی چه می خواهید. پس از اتخاذ تصمیم از دنیای عقل برگردید، توجه خود را از مشکل بردارید و با تکرار آرام اما با احساس آن را بر روی بودن قرار دهید، "من هستم." همانطور که توجه شما از سراسر جهان دور می شود و بر روی من قرار می گیرد، به طوری که در احساس ساده بودن گم می شوید، خواهید دید که لنگری که شما را به سطوح کم عمق مشکل شما گره زده است، می لغزد و رها می شود و شما بدون زحمت خود را در حال حرکت به اعماق خواهید دید.

حسی که با این عمل همراه است، حس انبساط می باشد. احساس خواهید کرد که در حال رشد و انبساط هستید. از این تجربه شناور و رو به رشد نترسید زیرا چیزی از شما به جز محدودیت های خودتان از بین نخواهد رفت. با این حال هنگامی که از آنها دور می شوید، محدودیت های شما از بین می روند زیرا آنها فقط در آگاهی شما زندگی می کنند.

در این آگاهی عمیق یا گسترده، احساس خواهید کرد که به عنوان یک اقیانوس عمیق و موزون یک نیروی تپنده قوی هستید. این احساس گسترده نشان دهنده این است که شما اکنون در آب های عمیق که ماهیان بزرگ شنا می کنند، هستید. فرض کنید ماهی هایی که تصمیم گرفتید صید کنید سلامتی و آزادی هستند. شما با این احساس، شروع به

ماهی گیری در این عمق تپنده بی شکل خود برای این ویژگی ها یا حالات آگاهی می کنید. "من سلامتتم." "من آزاد هستم." شما کماکان ادعا و احساس می کنید که سالم و آزاد هستید و این کار را باید تا زمانی که مطمئن شوید چنین حسی شما را در بر گرفته است، ادامه دهید.

همان طور که این باور در شما متولد می شود، به طوری که همه تردیدها از بین می رود و می دانید و احساس می کنید از محدودیت های گذشته رهایی یافته اید، می دانید که این ماهی ها را صید کرده اید. شادی که در تمام وجود شما به وجود می آید، با احساس اینکه شما همان چیزی هستید که می خواهید باشید، با هیجان ماهی گیر در حالی که ماهی خود را صید می کند برابر است.

حالا داستان بازی ماهی شروع می شود. این امر با بازگشت به دنیای حواس محقق می شود. همانطور که چشم خود را بر جهان اطراف خود باز می کنید، این باور و آگاهی که شما سالم و آزاد هستید باید آنقدر در وجود شما آمیخته شود که تمام وجود شما در انتظار آن به شور و وجد بیاید. سپس با گذراندن فاصله زمانی لازم برای تجسم چیزهایی که احساس می شوند، احساس هیجان پنهانی خواهید داشت، زیرا می دانید که در اندک زمانی چیزی را که هیچ کس نمی بیند، اما آنچه شما احساس می کنید و می دانید که هستید، صید خواهید کرد {متجلی خواهید کرد}.

در لحظه ای که فکر نمی کنید، در حالی که وفاداران در این آگاهی قدم می زنید، شروع به تجلی و تصاحب آن چیزی می کنید که از بودن و داشتن آن آگاه هستید. با ماهی گیر لذت صید ماهی بزرگ را تجربه کنید. حالا بروید و با انداختن تورهای خود در سمت راست، جلوه های زندگی {خواسته و آرزو} را صید کنید.

فصل ۲۳: گوش هایی باشید که می شنوند

"این سخن مرا بخاطر بسپارید؛ پسر انسان به دست آدمیان تسلیم خواهد شد." - لوقا ۹:۴۴

مانند کسانی نباشید که چشمانی دارند که نمی بینند و گوش هایی دارند که نمی شنوند. بگذارید این مکاشفه در گوش شما فرو رود، زیرا پس از به وجود آمدن پسر (ایده)، انسان با ارزشهای غلط خود (دلیل) سعی خواهد کرد علت و چگونگی تجلی پسر را توضیح دهد و با این کار او را تکه تکه خواهد کرد.

پس از اینکه مردم توافق کردند که یک کار خاص از نظر انسانی غیرممکن است و بنابراین نمی توان آن را انجام داد، اجازه دهید کسی آن را انجام دهد، و پس از انجام آن کار خاص، خردمندان که می گفتند نمی توان آن را انجام داد، شروع به گفتن علت و چگونگی انجام شدن آن می کنند. بعد از اینکه همه آن ها لباس یک تکه (علت و چگونگی تجلی) را از هم پاره کردند، مانند زمانی که انجام کار خاص را غیرممکن اعلام کردند، باز هم از واقعیت دور خواهند بود. تا زمانی که انسان علت تجلی را در جاهایی غیر از {فرد} متجلی کننده جستجو می کند، به بیراهه می رود.

هزاران سال است که به انسان گفته می شود، "من رستاخیز و زندگی هستم." "هیچ جلوه ای به من نمی رسد مگر اینکه من آن را بکشم،" اما انسان آن را باور نخواهد کرد. او ترجیح می دهد به علل خارج از خود اعتقاد داشته باشد. لحظه ای که چیز دیده نشده آشکار می شود، انسان شروع به توضیح علت و هدف تجلی آن می کند. بنابراین پسر انسان (ایده ای که خواستار تجلی است) دائماً به دست انسان (توضیح منطقی یا خرد) در حال نابودی است.

اکنون که آگاهی شما به عنوان دلیل همه تجلیات بر شما آشکار شده است، به تاریکی مصر با خدایان متعدد آن باز نگردید. فقط یک خدا وجود دارد. خداوند فقط و فقط آگاهی شما است. "همه مردم زمین در مقابل او هیچ هستند. با فرشتگان آسمانی و تمام مردم جهان مطابق اراده خود عمل می کند و کسی نمی تواند مانع او شود یا از او بپرسد چرا

چنین میکنی." اگر تمام دنیا موافق باشند که نمی توان چیزی را متجلی کرد و با این وجود شما متوجه بودن آن چیزی شدید که تمام دنیا توافق کرده بود نمی توان متجلی کرد، شما آن را متجلی خواهید کرد. آگاهی شما هرگز برای متجلی کردن چیزی که از بودن آن آگاه هستید، اجازه نمی گیرد. این کار به طور طبیعی و بدون تلاش، علیرغم خرد انسان و همه مخالفت ها انجام می شود.

"در بین راه به کسی سلام نگویند." این امر نه فرمان گستاخی یا غیر دوستانه ای است بلکه یادآوری می کند که هیچ شخص برتری و هیچ مانعی برای تجلی خواسته شما وجود ندارد. هیچ کس نمی تواند دست شما را بگیرد یا توانایی شما را در متجلی کردن آنچه که از بودن آن آگاه هستید زیر سوال ببرد. از روی ظاهر چیزی قضاوت نکنید، "زیرا همه در نظر خدا هیچ هستند." وقتی شاگردان از طریق قضاوت ظاهریشان کودک دیوانه را دیدند، فکر کردند درمان او مشکل تر از درمان دیگران است. و بنابراین آنها نتوانستند به درمانی برسند. با قضاوت از روی ظاهر، آنها فراموش کردند که همه چیز برای خدا ممکن است. همانطور که در ظاهر هیپنوتیزم شده بودند، آنها نمی توانستند سادگی عقلشان را احساس کنند. تنها راهی که می توانید از چنین شکست هایی اجتناب کنید این است که مدام در نظر داشته باشید آگاهی شما حضور قادر مطلق و حکیم است. این حضور ناشناخته در درون شما، بدون زحمت تصاویری را که از وجود آن ها آگاه هستید، متجلی می کند. نسبت به شواهد حواس {پنج گانه} کاملاً بی تفاوت باشید، به طوری که ممکن است بدیهی بودن خواسته خود را احساس کنید و خواسته شما محقق شود. از ظاهر روی گردانید و حالت طبیعی آن ادراک کامل را در درون خود احساس کنید، ویژگی ای که هرگز نمی توان به آن بی اعتماد شد یا به آن شک کرد. درک آن هرگز شما را به بیراهه نمی برد. خواسته شما راه حل مشکل شماست. با تحقق خواسته، مشکل حل می شود.

شما نمی توانید به زور اراده به چیزی فرمان دهید تا متجلی شود. تنها یک راه وجود دارد که می توانید به چیزهایی که می خواهید فرمان دهید و آن این است که آگاهی از چیزهای مورد نظر را فرض کنید. تفاوت زیادی بین احساس یک چیز و صرفاً شناختن آن از نظر عقلی وجود دارد. شما باید بدون قید و شرط این واقعیت را بپذیرید که با در اختیار داشتن (احساس) یک چیز در آگاهی، به واقعیتی که باعث بوجود آمدن آن در شکل مشخصی می شود، فرمان داده اید. شما باید کاملاً از ارتباط ناگسستنی بین واقعیت نامرئی و تجلی قابل مشاهده آن مطمئن باشید. پذیرش درونی شما باید به یک باور شدید و تغییر ناپذیر تبدیل شود که هم از منطقی و هم از عقل فراتر می رود و از هرگونه باور به واقعیت بیرونی و خارج از خود به طور کامل صرف نظر می کند، مگر اینکه آن واقعیت، بازتاب حالت درونی آگاهی باشد. وقتی واقعاً این چیزها را بفهمید و باور کنید، آنقدر باور عمیقی به وجود آورده اید که هیچ چیز نمی تواند شما را متزلزل کند.

خواسته های شما واقعیت‌های نامرئی هستند که فقط به دستورات خدا پاسخ می دهند. خداوند با ادعای خود به عنوان فرمان دهنده، به نامرئی ها دستور می دهد ظاهر شوند. "او خود را با خدا برابر دانست و انجام کارهای خدا را دزدی ندانست." حالا بگذارید این جمله در گوش شما فرو رود: از بودن آنچه که می خواهید ظاهر شود، آگاه باشید.

فصل ۲۴: روشن بینی، کنت مونت کریستو

"شما که هم چشم دارید و هم گوش، آیا نمی بینید و نمی شنوید؟ آیا فراموش کرده اید؟" — لوقا ۱۸:۸

روشن بینی واقعی نه در توانایی در دیدن چیزهایی فراتر از محدوده بینایی انسان، بلکه در توانایی انسان در درک آنچه که می بینید استوار است. هر کسی می تواند یک صورت مالی را ببیند اما تعداد کمی از آنها می توانند یک صورت مالی را بخوانند. داشتن صلاحیت برای درک یک موضوع، نشانه روشن بینی یا بصیرت است.

هیچ کس بهتر از نویسنده نمی داند که هر شی اعم از جاندار و بی جان، در یک نور مایع پوشانیده شده است که با انرژی بسیار تابناک تر از خود اجسام حرکت می کند و مرتعش می شود. اما او همچنین می داند که توانایی دیدن چنین هاله هایی با توانایی درک آنچه در جهان پیرامون خود می بینید برابر نیست. برای توضیح این نکته، با داستانی روبرو هستیم که تمام جهان با آن آشنا است اما فقط عارف یا روشن بین واقعی، حقیقت آن را دیده است.

خلاصه داستان:

داستان "کنت مونت کریستو" نوشته دوما، از نظر عارف و بصیر حقیقی، زندگی نامه هر انسانی است. ادموند دانتس، ملوان جوان، می فهمد که ناخدای کشتی مرده است. او با در دست گرفتن سکان کشتی در میان دریای طوفان زده تلاش می کند تا کشتی را به یک لنگرگاه امن هدایت کند. زندگی به خودی خود دریایی طوفانی است که انسان در آن تلاش می کند تا خود را به پناهگاهی برای استراحت برساند. دانتس یک نامه محرمانه دارد که باید به مردی داده شود که او را نمی شناسد، اما آن مرد در زمان مناسب خود را به ملوان جوان {دانتس} معرفی می کند. این نامه نقشه ای برای آزادی امپراتور ناپلئون از زندان خود در جزیره الباست. درون هر شخص برنامه ای مخفی وجود دارد که امپراتور قدرتمند درون خود را آزاد می کند.

با رسیدن دانتس به بندر، سه مرد (که با تملق و تمجید خود موفق شده اند راه خود را به پادشاه کنونی باز کنند)، از ترس هر تغییری که موقعیت آنها را در دولت تغییر دهد، دریانورد جوان را دستگیر می کنند و او را به دخمه می اندازند. انسان در تلاش برای یافتن امنیت در این جهان توسط چراغ های کاذب حرص و غرور و قدرت گمراه می شود. اکثر مردان معتقدند شهرت، ثروت زیاد یا قدرت سیاسی آنها را در برابر طوفان های زندگی ایمن می کنند. بنابراین آن ها به دنبال بدست آوردن این القاب به عنوان لنگرهای زندگی خود هستند، اما متوجه می شوند که در جستن آن ها به تدریج آگاهی از بودن واقعی خود را از دست می دهند. اگر انسان به چیزهایی غیر از خودش ایمان آورد، ایمانش به مرور زمان او را نابود می کند. در آن زمان او مانند یک زندانی در سردرگمی و ناامیدی خواهد بود.

در اینجا در این دخمه، دانتس زندانی می شود تا بیوسد. سال ها می گذرد. سپس یک روز دانتس (که جز پوست و استخوانی از وی نمانده است) صدای ضربه ای را به دیوار دخمه اش می شنود. او هم به سنگ می کوبد و ناگهان صدای یکی را در آن سوی سنگ می شنود. دانتس سنگ را برداشته و کشیشی پیر را می یابد که آنقدر در زندان بوده است که هیچ کس دلیل زندانی بودنش یا مدت زمانی که در آنجا بوده است را نمی داند. در اینجا در پشت این دیوارهای تاریکی روانی، انسان در چیزی که به نظر می رسد یک مرگ تدریجی است، باقی می ماند. پس از سال ها ناامیدی، انسان از این دوستان دروغین روی برمی گرداند و در درون خود، آن شخص باستانی (آگاهی از بودن) را کشف می کند که از روزی که برای اولین بار خود را انسان تصور کرده است دفن شده و فراموش کرده است که خداست.

کشیش پیر سال های زیادی را صرف کردن راه خود برای بیرون آمدن از این دخمه کرده بود تا آخر فهمید که راهش به دخمه دانتس می رسد. سپس به سرنوشت خود تسلیم می شود و تصمیم می گیرد با آموزش دانتس در مورد همه چیزی که درباره اسرار زندگی می داند، شادی و آزادی خود را بیابد و او را نیز در فرار یاری دهد. دانتس در ابتدا برای

بدست آوردن همه این اطلاعات ناشکیبا و عجول است. اما کشیش پیر، با صبر بی پایان در حبس طولانی مدت خود، به دانتس نشان می دهد که چقدر ناتوان است که این دانش را در ذهن آماده نشده و مضطرب خود دریافت کند. بنابراین با آرامش فلسفی، او آرام آرام اسرار زندگی و روزگار را برای مرد جوان فاش می کند. این مکاشفه آنقدر شگفت انگیز است که وقتی انسان برای اولین بار آن را می شنود، می خواهد به یکباره آن را بدست آورد. اما او متوجه می شود که پس از سال های بی شماری که در اعتقاد به انسان بودن به سر می برد، هویت واقعی خود را کاملاً فراموش کرده است و اکنون قادر به جذب یکباره این خاطره نیست. او همچنین متوجه می شود که می تواند این کار را تنها به تنهایی با کنار گذاشتن ارزش ها و نظرات انسانی انجام دهد. همانطور که دانتس تحت دستور کشیش قدیمی پخته و کامل می شود، پیرمرد خود را بیشتر در آگاهی دانتس می بیند. سرانجام، او آخرین ذکاوت خود را به دانتس می بخشد و او را شایسته اعتماد می یابد. سپس او از گنج تمام نشدنی مدفون در جزیره مونت کریستو می گوید. همانطور که انسان این ارزشهای مورد علاقه انسانی را کنار می گذارد، بیشتر و بیشتر نور (کشیش قدیمی) را جذب می کند، تا اینکه سرانجام او به نور تبدیل می شود و خود را باستانی می داند. من نور جهان هستم.

در ادامه داستان، دیواره های دخمه که آنها را از اقیانوس بالای غار جدا کرده بود، بر سر پیر مرد می ریزد و او را می کشد. نگهبانان پس از مطلع شدن از این موضوع کشیش پیر را به درون گونی می اندازند و گونی را می دوزند و آماده می شوند تا آن را به دریا بیندازند. هنگامی که آن ها برای آوردن برانکارد دخمه را ترک می کنند، دانتس بدن کشیش پیر را برداشته و خودش در کیسه می رود و آن را می دوزد. نگهبانان که از این ماجرا بی خبرند، دانتس را به آب می اندازند. جریان خون و آب در مرگ کشیش پیر با جریان خون و آب از پهلوی عیسی در هنگام سوراخ شدنش توسط سربازان رومی قابل مقایسه است، پدیده ای که همیشه هنگام تولد رخ می دهد (در اینجا نماد تولد یک آگاهی بالاتر است).

دانتس خود را از گونی آزاد می کند، به جزیره مونت کریستو می رود و گنج دفن شده را کشف می کند. سپس با این ثروت شگفت انگیز و این خرد فوق بشری، هویت انسانی خود(ادموند دانتس)را کنار می گذارد و نام کنت مونت کریستو را به خود می گیرد.

انسان آگاهی خود را از بودن، به عنوان گنج پایان ناپذیر جهان کشف می کند. در آن روز که انسان این را کشف می کند، مانند انسان می میرد و مانند خدا بیدار می شود. بله، ادموند دانتس کنت مونت کریستو می شود. انسان مسیح می شود.

فصل ۲۵: مزبور بیست و سوم

”ا. خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.“

”ا. در چمن زار های سرسبز مرا می خواباند.“

”ا. در کنار آب های آرام مرا رهبری می کند“

ا. آگاهی من پروردگار و شبان من است. چیزی که من از بودنش آگاه هستم گوسفندانی است که از من پیروی میکنند. آگاهی من از بودن یک چوپان خوب است، او هرگز یک گوسفند یا چیزی را که من از بودنش آگاه هستم از دست نداده است. آگاهی من صدایی است که در بیابان سردرگمی، انسان را فرا می خواند. همه آنچه را که من از بودن آن آگاه هستم به دنبال من می خواند. گوسفندان من صدای مرا می شناسند، آنها همیشه به ندای من پاسخ داده اند. وهمچنین زمانی نخواهد رسید که آنچه من متقاعد شده ام که "من هستم" در یافتن من شکست بخورد. امکان ندارد به خواسته ام نرسم.}

من یک درب باز برای همه "من هستم" هایی می باشم که می خواهم وارد شوم. آگاهی من از بودن، خداوند و شبان زندگی من است. اکنون می دانم که هرگز به مدرک یا شواهدی از آنچه که از بودن آن آگاه هستم، نیاز نخواهم داشت. با دانستن این، من از بزرگ بودن، دوست داشتن، ثروتمند بودن، سالم بودن و سایر ویژگی های که تحسین می کنم آگاه خواهم شد.

۱۱. آگاهی من از بودن، همه آنچه را که از بودن آگاه هستم، بزرگ می کند، بنابراین همیشه مقدار زیادی از آنچه که من از بودن آن آگاه هستم وجود دارد. فرقی نمی کند که این چه چیزی است که انسان از بودن آن آگاهی دارد، او آن را در جهان خود خواهد یافت.

۱۲. نیازی به جنگیدن برای چیزی نیست که من از بودنش آگاه هستم، زیرا همه آنچه که از بودن آن آگاه هستم به همان اندازه بی زحمت به سوی من هدایت می شود. همانطور که یک چوپان گله خود را به سمت آب های آرام چشمه هدایت می کند.

۱۳. به من روح تازه می بخشد و به خاطر نام خود به راه های عدالت هدایت می نماید.

۱۴. حتی هنگام عبور از دره تاریک مرگ از بدی نمی ترسم، زیرا تو همراه من می باشی.

۱۵. اکنون که حافظه من بازیابی شده است، بنابراین من می دانم که من خداوند هستم و در کنار من خدایی وجود ندارد، پادشاهی من احیا شده است. پادشاهی من در روزی که من به قدرت های جدا از خودم اعتقاد داشتم تجزیه شد، اما اکنون به طور کامل احیا شده است.

۱۶. اکنون که می دانم آگاهی من از بودن خدا است، با آگاهی از بودن آنچه می خواهم باشم، از این دانش استفاده صحیح خواهم کرد.

۱۷. سفره ای برای من در حضور دشمنانم میگسترانی و مرا چون مهمانی عزیز در این ضیافت میپذیری و سر مرا با روغن مسح می کنی و جام مرا لبریز می گردانی. در مواجهه با مخالفت ها و درگیری های ظاهری، من موفق خواهم

شد، زیرا من همچنان از فراوانی ای که اکنون از بودن آن آگاه هستم، پرده برداری می کنم. سر (آگاهی) من همچنان از شادی خدا بودن سرریز می شود.

”VII. مطمئناً نیکی و رحمت در تمام روزهای زندگی ام به دنبال من خواهد بود و من تا ابد در خانه خداوند ساکن خواهم بود.“

بله، اگرچه از میان سردرگمی ها و نظرات متغیر انسان ها می گذرم، اما از هیچ بدی نخواهم ترسید، زیرا من فهمیدم آگاهی باعث ایجاد سردرگمی می شود. در صورتی که من آن را به جایگاه و شأن واقعی خود برگردانم، علیرغم آشفتگی ها، آنچه را که اکنون از بودن آن آگاه هستم، به تصویر خواهم کشید و همین آشفتگی ها منعکس کننده عزت من خواهد بود.

از آنجا که من اکنون از خوب و مهربان بودن خود آگاه هستم، نشانه های خوبی و رحمت مجبور می شوند در تمام روزهای زندگی ام از من پیروی کنند، زیرا من برای همیشه در خانه (آگاهی) خدا (مهربان-خوب) زندگی خواهم کرد.

فصل ۲۶: جتسمانی

"سپس عیسی با آنها به محلی به نام جتسمانی آمد و به شاگردان گفت: اینجا بنشینید تا من بروم و آنجا دعا کنم."

یوحنا ۳۶:۲۶

شگفت‌انگیزترین عاشقانه عرفانی در داستان عیسی در باغ جتسمانی بیان شده است، اما انسان نتوانسته است نماد آن را ببیند و این اتحاد عرفانی را به اشتباه به عنوان یک تجربه رنج آور تفسیر کرده است که در آن عیسی بیهوده به پدرش التماس می‌کرد که سرنوشت او را تغییر دهد.

جتسمانی از نظر عارف، باغ آفرینش است. جایی در آگاهی، که انسان برای تحقق اهداف تعیین شده خود به آنجا می‌رود. جتسمانی یک کلمه مرکب به معنی فشار دادن یک ماده روغنی است: گت (فشار دادن) و شمن (یک ماده روغنی). {Gethsemane: Geth+Shemen} داستان جتسمانی در نمادشناسی نمایشی، عمل آفرینش را برای عارف آشکار می‌کند. همانطور که انسان در درون خود یک ماده روغنی {منی} دارد که در عمل آفرینش به شکلی از خود فشرده می‌شود {نطفه شکل می‌گیرد و کودک به دنیا می‌آید}، درون خود یک اصل الهی (آگاهی خود) دارد که خود را به عنوان یک حالت آگاهی و بدون هیچ کمکی به دنیا می‌آورد یا خود را عینیت می‌بخشد.

باغ یک قطعه زمین زیر کشت است، یک زمین شخم زده شده، که در آن بذره‌های دلخواه باغبان کاشته می‌شود. جتسمانی چنین باغی است، جایی در آگاهی است که عارف با اهداف مشخص خود به آنجا می‌رود. انسان زمانی وارد این باغ می‌شود که توجه خود را از سراسر جهان گرفته و آن را بر روی اهداف خود قرار می‌دهد.

خواسته‌های شفاف انسان بذرهایی هستند که دارای قدرت و برنامه‌های خود بیان‌گری {خود متجلی‌کننده} هستند و مانند دانه‌های درون انسان، این‌ها نیز در یک ماده روغنی (نگرش شادمانه و شکرگزار ذهن) دفن شده‌اند. همانطور که

انسان در فکر بودن و داشتن آن چیزی است که می خواهد باشد و داشته باشد، فرایند فشار یا عمل معنوی آفرینش را آغاز کرده است. این دانه‌ها، زمانی که انسان خود را در شادی وحشیانه و دیوانه وار گم می کند و آگاهانه احساس می کند و ادعا می کند که همان چیزی است که قبلاً می خواست باشد، تحت فشار قرار می گیرند و کاشته می شوند.

خواسته های بیان شده یا تحت فشار قرار داده شده منجر به آمدن آن میل خاص می شود. انسان نمی تواند صاحب چیزی باشد و همچنان تمایل داشته باشد که آن را در یک زمان تصاحب کند. {زمان بندی نکنید و همین حالا حس کنید خواسته شما برآورده شده است}. بنابراین همانطور که آگاهانه احساس بودن چیز مورد نظر را به دست می آوریم، این میل به بودن چیز مورد نظر نیز تحقق می یابد. نگرش پذیرای ذهن، احساس و دریافت بودن چیزی که مطلوب است، زمین یا رحم باروری است که بذر را دریافت می کند (هدف تعیین شده).

دانه ای که از انسان فشرده می شود، شبیه انسانی می شود که از آن خارج شده است. به همین ترتیب بذر عرفانی، ادعای آگاهانه شما مبنی بر اینکه شما همان چیزی هستید که قبلاً می خواستید باشید، شبیه شما خواهد شد. بله، جتسمانی باغ عاشقانه ای است که انسان منضبط به آن وارد می شود تا بذرهای شادی (خواسته های تعریف شده) را از درون خود خارج کرده و به نگرش پذیرای ذهن خود بچسباند تا در آنجا برای مراقبت و پرورش آن ها، آگاهانه در شادی بودن همه چیزهایی که قبلاً دوست داشت باشد، قدم بزند.

با باغبان بزرگ هیجان مخفی را احساس کنید و بدانید که چیزها و ویژگیهایی که اکنون دیده نشده اند، به محض اینکه این تصورات آگاهانه رشد کرده و به بلوغ برسند، مشاهده خواهند شد. آگاهی شما ارباب و شوهر است. حالت آگاهانه ای که در آن زندگی می کنید همسر یا معشوق است. این حالت آشکار این است که فرزند شما شهادت شما (که پدر و مادر

وی هستید) را می دهد. زیرا جهان قابل مشاهده شما به شکل و شبیه حالت آگاهی است که در آن زندگی می کنید. جهان شما و کامل بودن آن چیزی بیشتر یا کمتر از آگاهی تعریف شده شما نیست.

با دانستن این واقعیت مراقب باشید که مادر فرزندان خود را به خوبی انتخاب کنید. آن حالت آگاهانه ای که در آن زندگی می کنید، تصور شما از خودتان است. مرد خردمند با احتیاط بسیار همسر خود را انتخاب می کند. او متوجه می شود که فرزندانش باید ویژگی های والدین خود را به ارث ببرند و بنابراین زمان و مراقبت زیادی را برای انتخاب مادر آن ها اختصاص می دهد. عارف می داند که حالت آگاهانه ای که در آن زندگی می کند انتخابی است که از همسرش، مادر فرزندانش انجام داده است که این حالت باید به موقع خود را در جهان خود تجسم دهد. بنابراین او همیشه در انتخاب خود خاص است و همیشه ادعا می کند که عالی ترین ایده آل خود را انتخاب کرده است. او آگاهانه خود را همان چیزی تعریف می کند که می خواهد باشد.

وقتی انسان بفهمد که حالت آگاهانه ای که در آن زندگی می کند انتخابی است که از همسر خود انجام داده است، بیشتر مراقب روحيات و احساسات خود خواهد بود. او به خود اجازه نمی دهد در برابر ترس، فقدان یا هرگونه احساس نامطلوب واکنش نشان دهد. چنین تلقین هایی که از فقدان سرچشمه می گیرند هرگز نمی تواند از نظم و انضباط ذهن عارف بگذرد زیرا او می داند که هر ادعای آگاهانه باید به موقع و به عنوان شرایط جهان او (از محیط خود) متجلی شود. بنابراین او با تعریف و ادعا و احساس خود به عنوان آن چه می خواهد متجلی کند، به معشوق خود (هدف مشخص خود) وفادار می ماند. بگذارید یک نفر از خودش بپرسد آیا خواسته مشخص شده وی در صورت تحقق، شادی و زیبایی بخش است؟

اگر پاسخ او مثبت باشد ممکن است بداند که عروس او شاهزاده ای از اسرائیل، دختر یهودا پسر یعقوب است. یهودا حواری اشتباه گرفته نشود. زیرا هر هدف تعریف شده ای که بیانگر شادی در هنگام تحقق است، دختر یهودا پسر یعقوب، پادشاه ستایش است.

عیسی شاگردان خود یا همان کیفیت های منظم ذهن خود را با خود به نماز برد و به آنها دستور داد تا هنگام دعا مراقب باشند به طوری که هیچ فکر یا اعتقادی که تحقق خواسته او را نفی می کند، در آگاهی او وارد نشود. از عیسی مسیح پیروی کنید، کسی که به همراه خواسته های خود که به وضوح مشخص شده بود با همراهی شاگردانش (ذهن منظم وی) وارد باغ جتسمانی (حالت شادی) شد تا خود را در شادی طوفانی تحقق گم کند. با حس داشتن خواسته خود در همین لحظه، سیراب شود. تثبیت توجه او به هدف خودش، فرمان او به ذهن منضبط وی بود که نسبت به این تثبیت مراقب و وفادار بماند. او با در نظر گرفتن شادی ای که از تحقق خواسته خودش بدست خواهد آمد، اقدام معنوی تولید مثل یعنی عمل فشردن بذرعرفانی (خواسته تعریف شده) را آغاز کرد. او در این تثبیت باقی ماند و ادعا کرد و احساس کرد که همان چیزی است که او (قبل از ورود به جتسمانی) می خواست باشد، تا زمانی که تمام بودن (آگاهی) او در عرق روغنی (شادی) شبیه خون (زندگی) غوطه ور شد. به طور خلاصه، تمام آگاهی او با شادی زنده و پایدار از بودن چیزی که می خواهد باشد یا داشتن چیزی که می خواهد داشته باشد، آغشته شد.

همانطور که این تثبیت انجام می شود تا عارف با احساس شادی خود بداند که از حالت آگاهی سابق خود به آگاهی فعلی خود رسیده است، عید فصیح (پسح) یا مصلوب شدن به دست می آید. این مصلوب شدن یا تثبیت ادعای آگاهانه جدید، بعد از روز سبت، زمان استراحت می آید. همیشه بین تصور و تجلی آن، بین ادعای آگاهانه و تجسم آن فاصله زمانی وجود دارد. این فاصله را سبت، دوره استراحت یا عدم تلاش (روز تدفین) می نامند.

قدم زدن با ثبات در آگاهی از بودن یا داشتن یک حالت خاص، حفظ روز سبت است. داستان مصلوب شدن به زیبایی این سکون یا استراحت عرفانی را بیان می کند. به ما گفته می شود که پس از فریاد عیسی، "تمام شد" او را در آرامگاهی قرار دادند. او در آنجا برای کل روز سبت باقی ماند. وقتی حالت یا آگاهی جدید به دست آید و احساس برآورده شدن خواسته مورد نظر در همین لحظه را داشته باشید، آرام و مطمئن خواهید ماند و آن وقت شما نیز فریاد خواهید زد، "تمام شد!" و وارد قبر یا سبت می شوید؛ یک فاصله زمانی که در آن بدون هیچ حرکتی قدم برمی دارید با این باور که آگاهی جدید شما باید زنده شود (تجلی یابد).

عید پاک (Easter)، روز رستاخیز، در اولین یکشنبه پس از ماه کامل در برج حمل قرار می گیرد. دلیل عرفانی این امر ساده است. تا زمانی که این ناحیه به نقطه اشباع نرسد، خود را به شکل باران دگرگون نخواهد کرد، درست مانند حالتی که شما در آن زندگی می کنید، تا زمانی که کل با این آگاهی اشباع نشود خود را نشان نخواهد داد. تمام شد.

هدف تعریف شده شما حالت خیالی است، همانطور که خط استوا خط خیالی است که خورشید باید از آن عبور کند تا آغاز بهار را مشخص کند. این حالت مانند ماه، هیچ نور یا حیاتی از خود ندارد. اما نور آگاهی یا خورشید را منعکس میکند، "من نور جهان هستم" "من رستاخیز و زندگی هستم"

همانطور که عید پاک با ماه کامل در برج حمل مشخص می شود، همچنین قیام ادعای آگاه شما، با آگاهی کامل از ادعای شما، با زندگی واقعی به عنوان این تصور جدید تعیین می شود. اکثر مردمان در احیای اهداف خود شکست میخورند زیرا تا زمانی که این خواسته هایشان به دست نیابند، به وضعیت تازه تعریف شده خود وفادار نیستند. اگر انسان این حقیقت را در نظر داشته باشد که تا پس از ماه کامل هیچ عید پاک یا روزی رستاخیزی وجود نخواهد داشت، خواهد فهمید حالتی که به طور آگاهانه در آن گذرانده است، تنها پس از آنکه در آن حالت بودن و داشتن خواسته مورد نظر

باقی بماند، متجلی یا زنده می شود {مانند ماهِ شب چهارده که کامل است، شما هم باید در آگاهی کامل از خواسته خود بمانید}. زمانی که تمام وجود انسان با احساسِ بودن در آگاهی مدعی شده خود، و آگاهانه زندگی کردن در چیزی که از بودنش آگاه است به وجد آید، آرزویش محقق خواهد شد {رستاخیز آرزوها}.

فصل ۲۷: فرمول پیروزی

هر جایی که پای شما به آن برسد، آنجا را به شما خواهیم داد." - یوحنا ۱:۳

اکثر مردم با داستان تسخیر شهر اریحا {یریکو} توسط یوشع {جاشوا} آشنا هستند. چیزی که آنها نمی دانند این است که این داستان تحت هر شرایطی و برخلاف هر گونه احتمالی، فرمول کاملی برای پیروزی است.

ثبت شده است که یوشع فقط می دانست که هر جایی که کف پای او باید در آن قدم بگذارد به او داده می شود. او میخواست شهر اریحا را تصرف کند اما دیوارهایی را که او را از شهر جدا می کرد صعب العبور بود. به نظر فیزیکی غیرممکن بود که یوشع از این دیوارهای عظیم عبور کند و در شهر اریحا بایستد. با این وجود، او از این وعده پیروی میکرد و اطمینان داشت که فارغ از موانع و مشکلاتی که او را از خواسته هایش جدا می کند، اگر بتواند در شهر بایستد، موهبت پیروزی به او داده خواهد شد.

کتاب یوشع همچنین ثبت می کند که یوشع به جای مبارزه با این مشکل بزرگ دیوار، از خدمات فاحشه، راحب {Rahab} استفاده کرد و او را به عنوان جاسوس به شهر فرستاد. هنگامی که راحب به خانه اش که در وسط شهر بود رفت، یوشع که با دیوارهای صعب العبور اریحا روبرو بود، هفت بار در شیپور خود دمید. در دمیدن هفتم دیوارها فرو ریخت و یوشع با پیروزی وارد شهر شد.

برای افراد ناآگاه، این داستان بی معنی است. اما برای کسی که آن را به عنوان یک درام روانشناسی و نه به عنوان یک پرونده تاریخی ببیند، بسیار روشنگرانه است.

اگر از یوشع الگو بگیریم، پیروزی ما نیز به همین سادگی خواهد بود. یوشع نماد وضعیت فعلی شما که خواننده این کتاب می باشید است. شهر اریحا نماد خواسته یا هدف مشخص شماست. دیوارهای اریحا نمادی از موانع بین شما و تحقق اهداف شما است. پا نماد درک است؛ قرار دادن کف پا در یک مکان مشخص نشان دهنده ثابت شدن یک وضعیت روانی مشخص است. راحاب، جاسوس، توانایی شما در سفر مخفیانه یا روانی به هر مکانی در فضا است. آگاهی مرزی نمی شناسد. هیچ کس نمی تواند شما را از اقامت روانی در هر نقطه یا در هر حالتی در زمان یا مکان باز دارد.

صرف نظر از موانع فیزیکی که شما را از هدف خود جدا می کنند، می توانید بدون تلاش یا کمک هیچ کس زمان، فضا و موانع را از بین ببرید. بنابراین می توانید از نظر روانشناسی در وضعیت مطلوب زندگی کنید. بنابراین اگر چه ممکن است نتوانید از نظر فیزیکی در یک ایالت یا شهر قدم بگذارید، اما همیشه می توانید از نظر روانی بر هر وضعیت دلخواه قدم بگذارید. منظورم از قدم گذاشتن روانشناسانه این است که شما می توانید در این لحظه چشمان خود را ببندید و پس از تجسم یا تصور مکان یا وضعیتی غیر از وضعیت فعلی خود، دقیقاً احساس کنید که اکنون در چنین مکان یا وضعیتی هستید. شما می توانید این شرایط را آنقدر واقعی احساس کنید که با باز کردن چشمان خود، از اینکه از نظر جسمی در آنجا نیستید، شگفت زده شوید.

فاحشه، همانطور که می دانید، به همه مردان آنچه را که از او می خواهند می دهد. راحاب، زن فاحشه، نماد ظرفیت بینهایت شما برای در نظر گرفتن روانی هر حالت مطلوب بدون پرسش اینکه آیا از نظر جسمی یا اخلاقی لایق تجلی خواسته مورد نظر هستید یا نه، می باشد. اگر از نظر روانی این داستان یوشع را بازسازی کنید، امروز می توانید شهر مدرن اریحا یا هدف تعیین شده خود را تصرف کنید. اما برای تسخیر شهر و تحقق خواسته های خود باید فرمول پیروزی را که

در این کتاب یوشع آمده است با دقت دنبال کنید. این همان فرمول پیروزی است که عارف مدرن امروزی آن را آشکار می کند:

اول: هدف خود را (نه نحوه دستیابی به آن)، فقط هدف خود را، خالص و ساده تعریف کنید. دقیقاً بدانید که چه چیزی را می خواهید تا تصویر ذهنی روشنی از آن داشته باشید.

دوم: توجه خود را از موانعی که شما را از هدفتان جدا می کند دور کنید و فکر خود را بر روی خود هدف قرار دهید.

سوم: چشمان خود را ببندید و احساس کنید که در حال حاضر در خواسته مورد نظر غوطه ور هستید. {احساس کنید همین حالا آرزوی خود را بدست آورده اید یا تبدیل به همان چیز یا کسی شده اید که می خواهید باشد}.

در این حالت روانی بمانید تا زمانی که در این پیروزی، واکنش آگاهانه ای از رضایت کامل دریافت کنید {احساس کنید که به خواسته خود رسیده اید و حس پیروزی داشته باشید}. سپس با باز کردن چشمان خود، به حالت هوشیار قبلی خود بازگردید.

این سفر مخفی به حالت مطلوب، بدنبال واکنش روانی رضایت کامل {رضایت کامل داشتن از احساس خواسته مورد نظر و حس پیروزی}، تنها چیزی است که برای به دست آوردن پیروزی کامل ضروری است. این حالت روانی پیروز، خود را با وجود همه مخالفت ها تجسم می بخشد. این حالت روانی، برنامه و قدرت خود تجلی گری را دارد. از این به بعد، از یوشع الگو بگیرید که پس از اقامت روانی در حالت مورد نظرش تا زمانی که واکنش آگاهانه کاملی از پیروزی دریافت نکرد، کاری جز هفت بار دمیدن در شیپور خود برای تحقق این پیروزی انجام نداد.

دمیدن هفتم نماد روز هفتم، زمان سکون یا استراحت، فاصله بین حالت های ذهنی و عینی، دوره بارداری یا امید به شادی است. این سکون، سکون جسم نیست بلکه سکون ذهن است. یک انفعال کامل که سستی نیست بلکه سکون زنده ای است که از اعتماد به این قانون تغییر ناپذیر آگاهی ناشی می شود.

کسانی که با این قانون یا فرمول پیروزی آشنا نیستند، در تلاش برای آرام کردن ذهن خود، تنها تنشی آرام را به دست می آورند که چیزی بیشتر از توده اضطراب نیست. اما شما که این قانون را می شناسید، متوجه خواهید شد که پس از تسخیر وضعیت روانی که در صورت پیروزی و استقرار در آن شهر {خواسته خود} برای شما به وجود می آید، به سوی تحقق فیزیکی خواسته های خود پیش می روید. شما این کار را بدون شک و در حالت ذهنی ثابت شده در آگاهی از یک پیروزی از پیش تعیین شده، انجام می دهید.

شما از دشمن نخواهید ترسید، زیرا نتیجه توسط وضعیت روانی قبل از حمله فیزیکی تعیین شده است و همه نیرو های آسمان و زمین نمی توانند جلوی تحقق پیروزمندانه آن حالت را بگیرند. در حالت روانی که به عنوان هدف شما تعریف شده است، تا زمانی که هیجان پیروزی را احساس کنید ثابت قدم باشید. سپس با اطمینان حاصل از دانش این قانون، تحقق فیزیکی هدف خود را تماشا کنید.

... آرام بایستید، آنوقت خواهید دید که خداوند چگونه ظفر را نصیبتان می کند ...